[illegible]

۴۰

۳۲

۵۹۴۴

[illegible]

ای فدای تو هم دل و هم جان
وی نثار رهت هم این و هم آن

بندگانیم جان و دل بر کف
چشم بر حکم و گوش بر فرمان

راه وصل تو راه پر آسیب
درد عشق تو درد بی درمان

دل رهاندن ز دست تو مشکل
جان فشاندن به پای تو آسان

دل فدای تو چون تویی دلبر
جان نثار تو چون تویی جانان

گر سر صلح داری اینک دل
ور سر جنگ داری اینک جان

دوش از شور عشق و جذبه شوق
هر طرف می‌شتافتم حیران

آخر کار شوق دیدارم
سوی دیر مغان کشید عنان

چشم بد دور خلوتی دیدم
روشن از نور حق نه از نیران

هر طرف دیدم آتشی کان شب
دید در طور موسی عمران

پیری آنجا به آتش افروزی
به ادب گرد پیر مغبچگان

پیر پرسید کیست این گفتند
عاشقی بی‌قرار و سرگردان

من شرمنده از مسلمانی
شدم آنجا به گوشه‌ای پنهان

مغ و مغ زاده موبد و دستور
خدمتش را تمام بسته میان

مطرب بذله گوی خوش الحان
ساقی ماه روی مشکین مو

چنگ و عود و نی و دف و بربط
شمع و نقل و گل و مل و ریحان

همه سیمین عذار و گل رخسار
همه شیرین زبان و تنگ دهان

گفت جامی دهیدش از می ناب
گرچه ناخوانده باشد این مهمان

ساقی آتش‌پرست آتش‌دست
ریخت در ساغر آتش سوزان

چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش
سوخت هم کفر ازان و هم ایمان

مست افتادم و در آن مستی
به زبانی که شرح آن نتوان

این سخن می‌شنیدم از اعضا
همه حتی الورید و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

از تو ای دوست نگسلم پیوند
ور به تیغم برند بند از بند

الحق ارزان بود ز ما صد جان
وز دهان تو نیم شکرخند

ای پدر پند کم ده از عشقم
که نخواهد شد اهل این فرزند

من ره کوی عافیت دانم
چه کنم کاوفتاده‌ام به کمند

پند آنان دهند خلق ای کاش
که ز عشق تو می‌دهندم پند

در کلیسا به دلبری ترسا
گفتم ای دل به دام تو در بند

ای که دارد به تار زنارت
هر سر موی من جدا پیوند

ره به وحدت نیافتن تا کی
ننگ تثلیث بر یکی تا چند

نام حق یگانه چون شاید
که اب و ابن و روح قدس نهند

لب شیرین گشود و با من گفت
وز شکرخنده ریخت از لب قند

که گر از سر وحدت آگاهی
تهمت کافری به ما مپسند

در سه آئینه شاهد ازلی
پرتو از روی تابناک افکند

سه نگردد بریشم ار او را
پرنیان خوانی و حریر و پرند

ما در این گفتگو که از یک سو
شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

دوش رفتم به کوی باده فروش
ز آتش عشق دل به جوش و خروش

مجلسی نغز دیدم و روشن
میر آن بزم پیر باده فروش

چاکران ایستاده صف در صف
باده‌خواران نشسته دوش بدوش

پیر در صدر و میکشان گردش
پاره‌ای مست و پاره‌ای مدهوش

سینه بی کینه و درون صافی
دل پر از گفتگو و لب خاموش

همه را از عنایت ازلی
چشم حق بین و گوش راز نیوش

سخن این به آن هنیئاً لک
پاسخ آن به این که بادت نوش

گوش بر چنگ و چشم بر ساغر
آرزوی دو کون در آغوش

به ادب پیش رفتم و گفتم
ای تو را دل قرارگاه سروش

عاشقم دردمند و حاجتمند
درد من بنگر و به درمان کوش

پیر خندان به طنز با من گفت
ای تو را پیر عقل حلقه به گوش

تو کجا ما کجا که از شرمت
دختر رز نشسته برقع پوش

گفتمش سوخت جانم آبی ده
و آتش من فرونشان از جوش

دوش می‌سوختم از این آتش
آه اگر امشبم بود چون دوش

گفت خندان که هین پیاله بگیر
ستدم گفت هان زیاده منوش

جرعه‌ای درکشیدم و گشتم
فارغ از رنج عقل و محنت هوش

چون به هوش آمدم یکی دیدم
مابقی را همه خطوط و نقوش

ناگهان از صوامع ملکوت
اینچنینم سروش گفت به گوش

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

چشم دل باز کن که جان بینی
آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری
همه آفاق گلستان بینی

بر همه اهل آن زمین به مراد
گردش دور آسمان بینی

آنچه بینی دلت همان خواهد
وانچه خواهد دلت همان بینی

بی سر و پا گدای آنجا را
سر ز ملک جهان گران بینی

هم در آن پا برهنه جمعی را
پای بر فرق فرقدان بینی

هم در آن سر برهنه قومی را
بر سر از عرش سایبان بینی

گاه وجد و سماع هر یک را
بر دو کون آستین فشان بینی

دل هر ذره را که بشکافی
آفتابیش در میان بینی

هر چه داری اگر به عشق دهی
کافرم گر جوی زیان بینی

جان گدازی اگر به آتش عشق
عشق را کیمیای جان بینی

قالوا حبيبك محموم فقلت لهم
انا الذي كنت في حمائه سببا
قبلته ولهيب النار في كبدي
فاثرت فيه تلك النار فالتهبا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على
محمد واله الطاهرين فيقول العبد المذنب الجانى رجبعلى بن
محمد صالح بن على نقى الطوسى الاصفهانى هذه اربعون حديثا من
الاخبار المشكله والاثار المفضلة ترجمتها ثم ذيلت الترجمة بذكر بعض
الاسرار التى الهمنى الله بها بارشادهم عليهم السلام او استفدتها من
شيخى واستادى ومن عليه فى المعارف الحقة اعتمادى قدوة العارفين
الشيخ المجد المسدد المعظم المفخم الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين الاحسائى
ادام الله علوه ومجده اشارة ممن يجب طاعته على ويعظم شانه لدى
اعنى الجناب العالى الشان الشامخ الاركان نادرة الزمان درة تاج
السلطان حائز سلطنتى العلم والملك والسيف والبرهان الشاهزاده
محمد ولى ميرزا اثار الله برهانه وادام سلطانه واسال الله العصمة
والتوفيق وهو بالاجابة جدير حقيق ما رواه
الشيخ الاجل الشيخ بهاء الدين محمد العاملى عامله الله بلطفه الخفى والجلى
فى اول اربعينه بسنده عن الامام الهمام العالم ابى الحسن موسى بن جعفر

الكاظم عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من حفظ
على امتى اربعين حديثا مما يحتاجون اليه فى امر دينهم بعثه الله عز وجل فقيها
عالما ترجمه اش اينست كه فرمود امام عليه السلام كه فرمود رسول خدا صلى الله
عليه واله كه هر كس حفظ كند براى امت من چهل حديث را از آنچه محتاج ميشوند
امت بسوى آن در امور دينشان برمى انگيزاند خدا او را در روز قيامت فقيه
وعالم واين حديث بحسب مضمون بچند طريق روايت شده از جمله شيخ رجب
برسى در مشارق الانوار روايت كرده قال روى عن رسول الله صلى الله
عليه واله من كتب فضيلة من فضائل على لم تزل الملائكة تستغفر له ومن
ذكر فضيلة من فضائله غفر الله له ما تقدم من ذنوبه وما تاخر ولا يتم ايمان
عبد الا بمحبته وولايته وان الملائكة تتقرب الى الله تعالى بمحبته ومن حفظ
من شيعتنا اربعين حديثا بعثه الله يوم القيمة فقيها عالما وغفر له ترجمه اش
اينست كه جناب رسول خدا صلى الله عليه واله فرمود كه هر كس بنويسد فضيلتى
از فضائل على را هميشه ملائكه طلب آمرزش ميكنند از براى او و كسى كه ذكر كند
فضيلتى از فضائل على را مى آمرزد خدا از براى او آنچه پيش كذشته است از كناهانش
وآنچه بعد بيايد و تمام نميشود ايمان بنده مگر بمحبت و ولايت على و بدرستيكه
ملائكه نزديكى ميجويند بخدا بسبب محبت على و كسيكه حفظ كند از شيعيان ما
چهل حديث را مبعوث ميكند خدا او را در روز قيامت فقيه عالم و جناب
ملا محمد باقر مجلسى طاب ثراه در اول كتاب اربعين خود حديث طولانى ذكر
فرموده است عن جعفر بن محمد عن ابيه عن ابيه عن ابيه الحسين بن على صلوات

الله عليهم اجمعين قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اوصى الى امير
المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام وكان فيما اوصى به ان قال
يا علي من حفظ من امتي اربعين حديثا يطلب بذلك وجه الله عز وجل
والدار الآخرة حشره الله يوم القيمة مع النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين وحسن اولئك رفيقا فقال علي يا رسول الله اخبرني ما
هذه الاحاديث فقال ان تؤمن بالله وحده لا شريك له وتعبده ولا تعبد
غيره وتقيم الصلوة بوضوء سابغ في مواقيتها ولا تؤخرها فان في تاخيرها
من غير علة غضب الله عز وجل وتؤدي الزكوة وتصوم شهر رمضان و
تحج البيت اذا كان لك مال وكنت مستطيعا وان لا تعق والديك ولا تاكل
مال اليتيم ظلما ولا تاكل الربوا ولا تشرب الخمر ولا شيئا من الاشربة المسكرة
ولا تزني ولا تلوط ولا تمشي بالنميمة ولا تحلف بالله كاذبا ولا تسرق ولا
تشهد شهادة الزور لاحد قريبا كان او بعيدا وان تقبل الحق ممن جاء به
صغيرا او كبيرا وان لا تركن الى ظالم وان كان حميما قريبا وان لا تعمل بالهوى
ولا تقذف المحصنة ولا ترائي فان ايسر الرياء شرك بالله عز وجل وان لا
تقول لقصير يا قصير ولا لطويل يا طويل تريد بذلك عيبه وان لا تسخر من احد
من خلق الله وان تصبر على البلاء والمصيبة وان تشكر نعم الله التي انعم بها
عليك وان لا تامن عقاب الله على ذنب تصيبه وان لا تقنط من رحمة الله و
ان تتوب الى الله عز وجل من ذنوبك فان التائب من ذنوبه كمن لا ذنب له و
ان لا تصر على الذنوب مع الاستغفار فتكون كالمستهزئ بالله وآياته ورسله

وان

وان تعلم ان ما اصابك لم يكن ليخطئك وان ما اخطاك لم يكن ليصيبك وان لا
تطلب سخط الخالق برضى المخلوق وان لا تؤثر الدنيا على الآخرة لان الدنيا فانية
والآخرة باقية وان لا تبخل على اخوانك بما تقدر عليه وان لا تكون سريرتك
كعلانيتك وان لا تكون علانيتك حسنة وسريرتك قبيحة فان فعلت ذلك
كنت من المنافقين وان لا تكذب ولا تخالط الكذابين وان لا تغضب اذا سمعت
حقا وان تؤدب نفسك واهلك وولدك وجيرانك على حسب الطاقة وان
تعمل بما علمت ولا تعامل احدا من خلق الله عز وجل الا بالحق وان تكون سهلا
للقريب والبعيد وان لا تكون جبارا عنيدا وان تكثر من التسبيح والتهليل
والدعاء وذكر الموت وما بعده من القيمة والجنة والنار وان تكثر من قراءة
القرآن وتعمل بما فيه وان تستغنم البر والكرامة بالمؤمنين والمؤمنات وان
تنظر الى كل ما لا ترضى فعله لنفسك فلا تفعله باحد من المؤمنين ولا تمل
من فعل الخير ولا تثقل على احد ولا تمن على احد اذا انعمت عليه وان تكون الدنيا
عندك سجنا حتى يجعل الله لك جنة فهذه اربعون حديثا من استقام عليها
وحفظها عني من امتي دخل الجنة برحمة الله وكان من افضل الناس واحبهم
الى الله عز وجل بعد النبيين والصديقين وحشره الله يوم القيمة مع النبيين
والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا مترجم گوید که
فقه در لغت بمعنی فهم مدلولست از دال و در لسان شارع مراد از آن فهم
مقصود خدا و رسول و ائمه هدی است از کتاب و سنت و اخبار خواه بلا
واسطه باشد و خواه بواسطه و از این حدیث شریف معلوم میشود که مراد از

حفظ محافظت بران احادیث وعمل بمقتضای انهاست وهمچنین لازم نیست که
چهل حدیث باسانید متعدده روایت شده باشد بلکه یکحدیث بحسب اصطلاح
که مشتمل باشد بر چهل حکم مخل بچهل حدیث است چون هریك از احکام مستقل
است در حکمیت ومنوط ومربوط بدیگری نیست وچون احکام مذکوره در
اینحدیث زاید بر چهل است وبا وجود این فرمودند فهذه اربعون حدیثا بر
با همچنانکه مرحوم اخوند مجلسی فرموده است بعضی از احکام که مستفاد است
با بعضی یك حکم ویکحدیث محسوب باشد یا مراد از اربعین مرتبه کمال ذوات
یاد داشت یا عمل باشد وهرچند بظاهر پنجاه یا بیشتر باشد وظاهر حدیث ذو تهم
که حفظ در مقابل کتابت وذکر مذکور است ومبنا در فضایل علی علیه
السلام است اینست که مراد حفظ عن ظهر القلب باشد وحدیث طولانی
ترجمانی اینست که جناب سید الشهداء عم فرمود که بدرستیکه رسول خدا
وصیت کرد بسوی امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب عم وبود از انچه وصیت
کرد بان اینکه فرمود یا امیر المؤمنین که یا علی هرکس حفظ کند از امت من چهل
حدیث را درحالیکه طلب کند بان تقرب بخدا را ودار اخرت را محشور سازد
خدا اورا در روز قیامت با پیغمبران وصدیقان یعنی بسیار راست گویان و
شهیدان در راه خدا وکسان صالح ونیکو رفیق میباشند انها اگر گفتیم پس
گفت علی عم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیزاست ان احادیث پس فرمود انحضرت
که ایمان بیاوری بخدائی که یگانه است وشریکی از برای او نیست وبندگی
کنی وبندگی نکنی غیر اورا وبرپا داری نماز را با وضوی کامل در اوقات معینه

انها

انها وتاخیر نیندازی نماز را پس بدرستیکه در تاخیرش بدون علت غضب
خدای غالب جلیل است واداکنی زکوة را وروزه داری ماه رمضان را وحج
کنی بیت الله هرگاه بوده باشد از برای تو مالی وبوده باشی مستطیع یعنی صاحب
زاد وراحله وصحت بدن وراستی وسلامتی وامنیت راه واینکه عقوق والدین
بجا نیاوری یعنی بایشان ظلم نکنی ونخوری مال یتیم را بظلم ونخوری ربا را
ونیاشامی شراب را ونه چیزیرا که مست کننده باشد وزنا نکنی ولواط نکنی وراه
نروی بسخن چینی یعنی سخن چینی نکنی وقسم دروغ بخدا نخوری ودزدی نکنی
وشهادت باطل از برای احدی ندهی خواه نزدیك وخواه دور واینکه قبول کنی
حق را از هرکس که بیاورد خواه کوچك باشد یا بزرك واینکه میل بظالمی نکنی
وهرچند اندك باشد واگر ظالم خویش نزدیك باشد واینکه عمل نکنی بهوا و
خواهش نفس ونسبت ندهی بزنا یا لواط بیگناهی را وریا نکنی پس بدرستیکه
کمتر ریا شرك بخدا بعز وجل است واینکه نگوئی بشخصی که کوتاهست ای کوتاه
ونه بشخص بلندی ای بلند درحالیکه اراده کنی باین سخن عیب اورا واینکه
ریشخند نکنی احدی را از خلق خدا واینکه صبر کنی بر بلا ومصیبت واینکه شکر
کنی نعمت خدا که بتو انعام کرده است واینکه ایمن نشوی از عقاب خدا واینکه
مایوس نشوی از رحمت خدا واینکه بازگشت کنی بسوی خدا بعز وجل از گناهان
پس بدرستیکه تائب از گناه مثل کسی است که گناهی بر او نباشد واینکه اصرار
نکنی بر گناهان با استغفار پس بوده باشی مثل استهزا کننده بخدا وایات
ورسل خدا واینکه بدانی اینکه انچه رسیده است بتو صحیح نبود که بتو برسد

وانکه طلب نکنی ناخوشنودی خالق را بخوشنودی مخلوق واختیار نکنی دنیا را
بر آخرت از جهت انکه دنیا فانی است وآخرت باقی است وانکه بخل نکنی بر برادرانت
بانچه توانائی داری وانکه نبوده باشد باطن تو مخالف با ظاهر تو وبوده
باشد ظاهرت نیکو وباطنت زشت پس اگر کنی این کار را خواهی بود از منافقین
وانکه دروغ نگوئی وآمیزش با دروغ گویان نکنی وانکه غضب نکنی هرگاه
حق را بشنوی وانکه تادیب کنی خود واهل واولاد وهمسایگانت را بقدر
طاقت وانکه عمل کنی بانچه رسیدانی ومعامله نکنی با احدی از خلق خدا مگر
بحق وانکه بوده باشی سهل از برای نزدیک ودور وانکه نبوده باشی جبار
باعناد وانکه بسیار کنی تسبیح وتهلیل ودعا وذکر موت وما بعد از آن از
قیامت وبهشت ودوزخ وانکه بسیار کنی قرائت قران را وعمل کنی بانچه
در قرانست وانکه غنیمت شماری نیکی وکرامت کردن مومنین را وانکه
نظر کنی هر چه را راضی نیستی که با تو بعمل آید تو هم با احدی بعمل
نیاوری وملال بهم نرسانی از فعل خیر وبار را بر احدی گران نکنی یا خود بار
بر احدی نشوی ومنت نگذاری بر احدی هرگاه انعامی باو کردی وانکه بوده
باشد دنیا نزد تو زندان تا قرار دهد خدا از برای تو جنتی پس اینها چهل خصلت
که هر کس بر استقامت شود بر اینها وحفظ کند اینها را از من از امت من داخل
میشود بهشت برحمت خدا ومیباشد از افاضل ترین مردم ومحبوب ترین ایشان
بسوی خدا عز وجل ومحشور میباشد او را خدا با پیغمبران وصدیقان و
شهداء وصالحان ونیکو رفیقانند ایشان ما رواه جابر

بن

بن عبد الله فی تفسیر قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
اول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره واشتقه من جلال عظمته فاقبل یطوف
بالقدرة حتی وصل الی جلال العظمة فی ثمانین الف سنة ثم سجد لله تعظیما
ففتق منه نور علی فکان نوری محیطا بالعظمة ونور علی محیطا بالقدرة ثم
خلق العرش واللوح والشمس والقمر والنجوم وضوء النهار وضوء الابصار
والعقل والمعرفة وابصار العباد واسماعهم وقلوبهم من نوری ونوری مشتق
من نوره فنحن الاولون ونحن الآخرون ونحن السابقون ونحن الشافعون
ونحن کلمة الله ونحن خاصة الله ونحن احباء الله ونحن وجه الله ونحن امناء
ونحن خزنة وحی الله وسدنة غیب الله ونحن معدن التنزیل وعندنا معنی
التاویل وفی ابیاتنا هبط جبرئیل ونحن محل امر الله ونحن منتهی غیب الله
ونحن محال قدس الله ونحن مصابیح الحکمة ومفاتیح الرحمة وینابیع النعمة
ونحن شرف الامة وسادة الائمة ونحن الولاة والهداة والدعاة و
السعاة والحماة وحبنا طریق النجاة وعین الحیوة ونحن السبیل
والسلسبیل والمنهج القویم والصراط المستقیم من امن بنا امن بالله ومن
رد علینا رد علی الله ومن شک فینا شک فی الله ومن عرفنا عرف الله
ومن تولی عنا تولی عن الله ومن تبعنا اطاع الله ونحن الوسیلة الی الله
والوصلة الی رضوان الله ولنا العصمة والخلافة والولایة وفینا النبوة
والامامة والولایة ونحن معدن الحکمة وباب الرحمة ونحن کلمة التقوی
والمثل الاعلی والحجة العظمی والعروة الوثقی التی من تمسک بها نجا وتمت

البشری ترجمه‌اش اینست که روایت کرده است جابر در تفسیر قول خدا کنتم
خیر امة اخرجت للناس گفت جابر که فرمود رسول خدا صلی الله علیه واله
که اول چیزی که خلق کرد نور من بود از نو بدید آورد او را از نور خود و بیرون
آورد او را از عظمت خود پس در آورد نور من حالی که گرد طواف میکرد بر
قدرت تا اینکه رسید بسوی جلال عظمت در مدت هشتاد هزار
سال پس سجده کرد از برای خدا از جهت تعظیم پس گشود از آن نور علی را یعنی
آفرید از نور من نور علی را پس بود نور من محیط بعظمت و نور علی محیط بر
قدرت پس آفرید عرش و لوح و آفتاب و ماه و ستارگان و روشنائی روز
و روشنائی چشمها و عقل و معرفت و دیدهای بندگان و گوشهای ایشان
و دلهای ایشان را از نور من و نور من مشتق است از نور او پس مائیم اولها
و مائیم آخرها و مائیم سبقت گیرندگان و مائیم شفاعت کنندگان و مائیم
کلمة الله و مائیم خاصگان خدا و مائیم وجه خدا یعنی آنکسانیکه روی بایشان
آوردی رو بخدا آورده و مائیم امینان خدا و مائیم خزانه‌داران وحی خدا
و حفظ کنندگان غیب خدا و مائیم معدن تنزیل و در نزد ماست معنی
تاویل و در خانهای ما فرود آمده است جبرئیل و مائیم محل آمد و شد امر خدا
و مائیم منتهای غیب خدا یعنی غیب خدا بما منتهی میشود از طرف نزول یا
از طرف صعود و مائیم محل قدس و پاکیزگی خدا و مائیم چراغهای حکمت
و کلیدهای رحمت و چشمهای نعمت و مائیم شرف امت و سید ائمه
و مائیم والیان و هادیان و داعیان و ساعیان و حمایت کنندگان و نجب

ما راه نجات و عین حیوانست و مائیم سبیل یعنی راه بسوی خدا و مائیم
چشمه سلسبیل و مائیم راه واضح محکم و راه راست هر کس ایمان بیاورد
بما ایمان آورده است بخدا و هر کس رد کند بر ما رد کرده بر خدا و هر کس شک
کند در ما شک کرده است در خدا و هر کس شناخت ما را شناخته است خدا را
و هر کس رو بگرداند از ما رو گردانیده است از خدا و هر کس متابعت ما کند متابعت
کرده است خدا را و مائیم وسیله بسوی خدا و سبب وصول برضوان و
خوشنودی خدا و از برای ماست عظمت و خلافت و هدایت و در ماست
نبوت و امامت و ولایت و مائیم معدن حکمت و باب رحمت و مائیم کلمه پرهیزکاری
و مثل بلندتر از هر مثلی و حجت بزرگتر از هر حجتی و عروه محکم آنچنانیکه هر کس
متمسک بآن میشود نجات می‌یابد و تمام میشود بشارت او بنعیم جاودانی
مترجم گوید که در این حدیث شریف اسراریست که بسیاری از آنرا عقول
قاصره ما درک آن نمیتواند نمود و آنچه بخاطر قاصر میرسد اینست که مراد از نور
مضاف بسوی حق ولایت مطلقه ذاتیه است و مراد از نور جناب رسالت
مآب صلعم عقل اولست و مراد از نور علی علیه السلام نفس کلیه الهیه است و چون حملهٔ عرش
در روز قیامت هشتند قال الله تعالی و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیه و باعتبار ابواب جنت که مراتب کلیه وجود است باعتباری هشت
است و در مرتبه خامسه از مراتب عدد که فوق مرتبه عقل است هشتاد
هزار میشود پس عقل هشتاد هزار سال که طی میکند بدرجه جلال
عظمت میرسد که مرتبه سجود است چون اقرب ما یکون العبد الی الله و هو

ساجدٌ پس بعد از هشتاد هزار سال سجده میکند لله تعظیماً یعنی علی
العظمة وچون ولایت را دو جنبه است ذاتیه وتبعیه وباعتبار اول
فوق عقل است وباعتبار ثانی تحت عقل که مرتبه وصی ورکوع است پس
نور نبی محیط است بعظمت باعتبار ثانی ونور علی محیط است بقدرة
که تحت مرتبه وصی است باعتبار اشتقاق از قدر بمعنی ضیق همچنانکه
از دعاء در وقت خواب مستفاد میشود که فرموده الحمد لله الذی علا
فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر وچون
علو وقهر باعتبار جبروت است وبطون وخبرت باعتبار ملکوت وعلم
است وملک وقدرت باعتبار شهادت است که عالم ضیق است وچون
نور ایشان سابق است پس سایر انوار حاصل از نور ایشانست وچون در
این دور اول آمد عین لغو از جهت آنکه ابتداء وجود بعقل است ومنتهی
میشود بعقل پس ایشانند اول وایشانند آخر وایشانند سابق باعتبار
بدء وایشانند شافع در عود وایشانند کلمه تامه وایشانند خاصه خدا
وایشانند دوستان خدا یحبهم ویحبونه واول ظهور محبت است کما قال
کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف وایشانند وجه خدا بسوی خلق وتوجه
بسوی ایشان توجه بسوی خداست وایشانند حاملان امانت خدا وامان
دهندگان خلق از جانب خدا وایشانند خزانه داران وحی خدا
وحفظ کنندگان غیب خدا وایشانند معدن تنزیل که علم شریعت است
ودر نزد ایشانست معنی تأویل که علم طریقت است ودر بیوت ایشان که

محل

محل نبوت است که اجساد مطهره ایشانست که از عالم کثرت وظلمات است
وتعبیر میشود از آن بلیل جبرئیل نازل شده است چون جبرئیل از ملائکه است
وامداد او بملک جز بتنزل ممکن نیست قال الله تعالی ولو جعلناه ملکاً لجعلناه
رجلاً وللبسنا علیهم ما یلبسون وایشانند اولوا الامر یعنی صاحبان امر
خواه امر تکوینی باشد وخواه امر تشریعی وایشانند محل انتهاء غیب خدا اما
از طرف نزول از جهت آنکه مطلع نمیسازد خدا بر غیب خود احدی را مگر
رسول وهر کسی را که بپسندد از رسول ومرتضی از رسول علی است وائمه از اولاد
او علیهم السلام قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من
ارتضی من رسول واما از طرف صعود از جهت آنکه ایشانند آخر همچنانکه
سابقاً گذشت وایشانند محل قدس وطهارت همچنانکه فرموده است
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وروح
که اعظم است از ملائکه با ایشانست وتأیید میکند ایشانرا وبایشان
روشن میشود مسائل حکمت وگشوده میشود درهای رحمت واز ایشان
جاری میشود نهرهای نعمت وبا ایشانست شرف امت وایشانند راه
وراهنما وسلسبیل واز جناب امیر المؤمنین روایت در تفسیر عینا فیها
تسمی سلسبیلا که فرموده معنی آن اینست که سل سبیلا الیها یعنی سؤال
کن راهی بسوی آن چشمه ومعنی آن اینست که در باطن ائمه طریقتند وراه را
ایشانند پس هر که خواهد طریق سلوک بپوید باید قولا وفعلا واعتقاداً بروش ایشان
که ایشان رفته اند وبدست داده اند وگفته اند رفتار نماید والا از ورطه

حیرت وضلالت خلاصی نیابد ودر وادی جهالت ابد الآبد هر بماند وطریقه
ایشان طریقه وسط است در مراتب ثلثه ودر اخلاق از افراط است واز
تفریط وبیان هر فقرهٔ از فقرات بنحو یکه باید وشاید بطول می انجامد
مارواه فی الکافی بسنده عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان الله خلقنا من نور عظمته ثم صوّر خلقنا من طینة مخزونة
مکنونة من تحت العرش فاسکن ذلک النور فیه فکنا نحن خلقاً وبشراً نورانیین
لم یجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا منه نصیبا وخلق ارواح شیعتنا من
طینتنا وابدانهم من طینة مخزونة مکنونة اسفل من ذلک الطینة ولم یجعل الله
لاحد فی مثل الذی خلقهم منه نصیبا الا الانبیاء ولذلک صرنا نحن وهم الناس
وصار سائر الناس همجاً للنار والی النار ترجمه اش اینست که فرموده که بدرستیکه تحقیق
که خلق کرد خدا مارا از نور عظمت خود پس صورت کرد خلق مارا از طینتی
که مخزون ومستور بود وهست از زیر عرش پس ساکن ساخت این نوررا در
آن صورت پس بودیم ما خلقی وبشری نورانی قرار نداد از برای احدی در مثل
آنچه خلق کرد مارا از آن نصیبی وخلق کرد ارواح شیعیان مارا از طینت
ما وابدان ایشان از طینتی مخزون ومستور ومکنون پایین تر از آن طینت
وقرار نداد خدا از برای احدی در مثل آنچه خلق کرد ایشان از آن بهرهٔ ونصیبی
مگر از برای پیغمبران واز اینجهت است که گردیدیم ما وایشان ناس وسایر
مردم گردیدند همج یعنی مگسهای کوچک که بر روی گوسفند والاغ می
نشینند وخلقت ایشان از برای آتش وبازگشت ایشان بسوی آتش است شیخ

احمد

احمد دام مجده در شرح زیارت جامعه فرموده است که مراد از نور عظمت
در اینحدیث ارواح مقدسه ائمه طاهرین است صلوات الله علیهم که
انبیا مخلوقند از انها همچنانکه ارواح اوصیا مخلوقند از صور ملکوتیه
ایشان وارواح سایر مؤمنین مخلوقست از اجسام طاهرهٔ ایشان
فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اِنَّ اللهَ کانَ اِذْ لا کانَ
فَخَلَقَ الکانَ والمَکانَ وخَلَقَ الاَنوارَ وخَلَقَ نُورَ الاَنوارِ الَّذی نُوِّرَتْ مِنهُ
الاَنوارُ واَجْری فیهِ مِن نُورِهِ الَّذی نُوِّرَتْ مِنهُ الاَنوارُ وهُوَ النُّورُ الَّذی خَلَقَ
مِنهُ مُحمَّداً وعَلیّاً فَلَمْ یَزالا نُورَیْنِ اَوَّلَیْنِ اِذْ لا شَیْءَ کُوِّنَ قَبْلَهُما فَلَمْ یَزالا یَجْرِیانِ طاهِرَیْنِ
مُطَهَّرَیْنِ فِی الاَصْلابِ الطّاهِرَةِ حَتَّی افْتَرَقا فی اَطْهَرِ طاهِرِینَ فی عَبْدِ اللهِ واَبی طالِبٍ
ترجمه اش اینست که بدرستی وتحقیق که خدا بود در وقتی که هیچ بودی نبود پس
آفرید بود ومکان بود را وآفرید نورها را وآفرید نور الانوار وآن نوریکه نورگ
شده است از آن انوار وآن نوری است که خلق کرد از آن محمد وعلی را دو نور اول
زیرا که نبود چیزی که بود شده باشد پیش از این دو پس همیشه جاری میشدند
در حالتیکه پاک وپاک کرداینده شده بودند در صلبهای پاکیزه تا اینکه
جدا شدند از یکدیگر در دو پاکتر پاک در عبد الله وعبد المطلب شیخ دام
مجده فرموده اند که ظاهر اینست که مراد از نور الانوار حقیقت محمدیه است که
تعبیر میشود از آن بماء اول که باعث حیات هر چیزی وماده است از برای
موجودات که اول آنها عقل اوست که آن قلم اعلی است ومحتمل است که مراد از این
نور این عقل باشد که منور شده اند از آن انوار روحیه ونفسیه وطبعیه

في الكافي عن الباقر ع قال يا جابر إنّ الله خلق أوّل ما خلق
محمّداً وعترته الهداة المهتدين فكانوا أشباح نورٍ بين يدي الله قلت وما الأشباح
قال ظلّ النور أبدانٌ نورانيّة بلا أرواح وكان مؤيّداً بروحٍ واحدة وهي روح
القدس فبه كان يعبد الله وعترته ولذلك خلقهم حلماء علماء بررة أصفياء
يعبدون الله بالصلوة والصوم والسجود والتسبيح والتهليل ويصلّون الصلوة
ويحجّون ويصومون ترجمه‌اش اینست که جناب باقر علیه السلام فرمود ای جابر
بدرستیکه خدا خلق کرد اول چیزی که خلق کرد محمد ص و عترت او را که این صفت
دارند که راه نمایان و راه یافتگان میباشند پس بودند شبحهای نور در پیش
روی خدا گفتم و چه چیز است اشباح فرمود ظل نور بدنهای نورانی بلا
ارواح و بودند مؤید بیک روح و آن روح القدس است پس بآن روح بود که
بندگی میکرد او و عترت او خدا را و از اینجهة خلق کرد ایشانرا صاحبان برد
باری و دانائی و نیکی و پاکیزگی که بندگی میکردند خدا را بنماز و روزه و سجود
و تسبیح و تهلیل و بجا میاوردند نماز را و حج میکردند و روزه میگرفتند و
شیخ دام مجده فرموده است که ظاهر اینست که مراد باشباح ابدان مثالیه ایشان
باشد که ظل نفوس ایشانست و اینها ابدانیست نورانی و شاید اینها همان باشند
که خلق شده است از فاضل اینها ارواح مؤمنین و صلحا
عن جابر عن ابی جعفر عن ابیه عن جده علیهم السلام ان رسول الله صلی الله علیه
وآله قال لعلی علیه السلام انت الذی احتج الله بک فی ابتداء الخلق حیث
اقامهم اشباحا فقال لهم الست بربکم قالوا بلی قال ومحمد رسولی قالوا بلی قال

وعلی امیر المؤمنین فابی الخلق جمیعا استکبارا و عتوا عن ولایتک الا نفر قلیل
وهم اقل القلیل وهم اصحاب الیمین ترجمه‌اش اینست که فرمود رسول خدا ص با علی
امیر المؤمنین ع که توئی آنکسی که حجت گرفته است خدا بتو در وقت آفریدن خلق در
جائیکه واداشت ایشانرا حالتیکه شبحها بودند پس فرمود بایشان که آیا نیستم
من پروردگار شما گفتند هستی و فرمود محمد فرستاده من است گفتند بلی فرمود
تو است و فرمود نیست علی امیر مؤمنان پس ابا کردند جمیع خلق از قبول آن از
روی تکبر و سرکشی از قبول ولایت تو مگر جماعتی از خلق اندکی و ایشان
کمتر کسند یعنی بسیار کمند و ایشان اصحاب یمین اند مترجم گوید که سر کمی ایشان
اینست از فروع ولایت ایشانست و هر معصیتی از فروع ولایت دشمنان ایشان
و هر کسی بقدر معصیتش منکر ولایت ایشانست و مطیع ایشان در افعال و
اقوال و اخلاق و احوال بسیار کم است و انکم کمتر است
در کشف الیقین روایت کرده است از جناب باقر ع که در حدیثی در وصف ائمه
فرمودند کانوا نورا مشرقا حول عرش ربهم فامرهم فسبحوا فسبح اهل السموات
بتسبیحهم ثم اهبطوا الی الارض فامرهم فسبحوا فسبح اهل الارض بتسبیحهم فانهم
لهم الصافون وانهم لهم المسبحون فمن اوفی بذمتهم فقد اوفی بذمة الله ومن
عرف حقهم فقد عرف حق الله ثم قال وجعلهم ائمة هدی ونورا فی الظلم للنجاة
اختصهم لدینه وفضلهم بعلمه وآتاهم ما لم یؤت احدا من العالمین وجعلهم
عمادا لدینه ومستودعا لمکنون سره وامناء علی وحیه ونجباء من خلقه وشهداء
علی بریته اختارهم وحباهم وخصهم واصطفاهم وارتضاهم وانتجبهم وانتقاهم

ويجعلهم للبلاد والعباد عمادا وولاة للامة على الصراط فهم ائمة الهدى والدعاة
الى التقوى ترجمه‌اش اینست که بودند ائمه نوری تابنده در دور عرش پروردگار
پس امر فرمود ایشانرا پس یاد کردند خدا را بپاکی پس تسبیح کردند خدا را
اهل آسمانها بتسبیح ایشان پس فرود آورده شدند بسوی زمین پس امر
کرد ایشانرا پس تسبیح پروردگار کردند پس تسبیح کردند اهل زمین بتسبیح
ایشان پس بدرستیکه ایشانند هر آینه ایشان صف زنندگان و بدرستیکه
ایشانند هر آینه تسبیح کنندگان پس هر کس وفا کند بعهد ایشان پس بدرستیکه
وفا کرده است بعهد خدا و هر کس بشناسد حق ایشانرا پس بدرستیکه شناخته
است حق خدا را و گردانید ایشانرا پیشوایان راه نمائی و نور در تاریکیها از برای
نجات یافتن از گمراهی مخصوص ساخت ایشانرا از برای دین خود و زیادتی و بر
تری داد ایشانرا بر دیگران بعلم خود که عطا فرمود ایشانرا با آنکه چون دانست
که ایشان اهلیت دارند ایشانرا فضیلت داد و داد ایشانرا آنچه نداده بود احدی
از عالم را و گردانید ایشانرا ستون از برای دین خود و جای سپردن سر پوشیده
خود و امین بر وحی خود و نجیبان از خلق خود و شاهدها بر آفریدهای
خود اختیار کرد ایشانرا و بخشش و عطا کرد ایشانرا و مخصوص ساخت
ایشانرا و زنده کرد ایشانرا و پسندید ایشانرا و پاکیزه کرد ایشانرا و گردانید
ایشانرا از برای شهرها و بندگان خود عارف کنندگان و راه نمایان امت
بصراط و راه حق پس ایشانند پیشوایان هدایت و خوانندگان بسوی پرهیز
کاری مترجم گوید که چون فرمود کانوا نورا مشرقا حول عرشه ثم فرمود فامرهم

لهم الصافون همچنانکه در دعای رجب جناب پیغمبر عرض نمود که وانبته
فی قلوب الصافین الحافین حول عرشك و ایشان صافون میباشند حول
عرش بجهت آنکه جناب پیغمبر عرش است و ایشان کرسی و پیغمبر قلب است
و ایشان صدر و صدر حول قلب است و فرموده‌اند والعقل وسط الکل و
پیغمبر عقل کل است و امام نفس پیغمبر است پس ایشان صافونند حول العرش
چون همه نفس میباشند و عقل مرکز است والنفس تحوم حومه و تدور دوره
و چون ایشان اسم جامعند پس وفاء بعهد ایشان وفاء بعهد الله است و
معرفت ایشان معرفة الله است و دین خدا با ایشان بر پا است و سر پوشیده خدا با ایشان
سپرده شده و آنچه بر پیغمبر وحی شده با ایشان سپرده شده و ایشانند شاهد
بر مخلوقات خدا و مشاهده میکنند خلایق و اعمال خلایق را همچنانکه
پیغمبر بر ایشان شاهد است و در اینجا معنی دقیقی است که در اخبار اشاره
بان شده و آن اینست که جسد پیغمبر که شهادة آنجناب است فوق اجساد طاهره
ائمه است و اجساد ایشان فوق اجساد شیعیان است و اجساد شیعیان ایشان
فوق اجساد باقی خلق است وهم اعلم بما قالوا ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم حدیثی است که روایت کرده است از شیخ صدوق
ره از جناب امام رضا ع از پدرانش از علی ابن ابی طالب ع که گفت که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله که خلق نکرده است خدا خلقی افضل از من و
نه گرامی تر بر او از من گفت علی علیه السلام که پس گفتم یا رسول الله پس تو افضلی
یا جبرئیل پس گفت پیغمبر یا علی بدرستیکه خدای تبارک و تعالی تفضیل داد پیغمبر

مرسلش را بر ملائکه مقربینش و تفضیل داد بر جمیع پیغمبران و مرسلین خود
و فضل بعد از من از برای تو است یا علی و از برای ائمه بعد از تو و بدرستیکه ملائکه
هر اینه خدمتکاران ما و خدمتکاران دوستان مایند یا علی آنکسانیکه از
ملائکه حمل میکنند عرش را و کسانیکه در دور عرش اند از ملائکه تسبیح میکنند
حال کونیکه مشغولند بحمد پروردگارشان و طلب آمرزش میکنند از برای
کسانیکه ایمان آورده اند بولایت ما یا علی اگر نمیبودیم ما خلق نمیکرد خدا آدم را
و نه حوا را و نه جنت را و نه نار را و نه آسمانرا و نه زمین را پس چگونه نمیباشیم ما
افضل از ملائکه و بتحقیق که سبقت گرفته ایم ایشانرا بسوی معرفت پروردگار ما
و تسبیح او و تهلیل او و تقدیس او و تمجید او از جهت آنکه اول چیزیکه خلق کرد
خدا بعز و جل خلق کرد ارواح ما را پس گویا نمود ما را بیاد کردن ما او را بیگانگی
و بحمد کردن ما او را پس خلق کرد ملائکه را پس چونکه مشاهده کردند ارواح
ما را نور واحد عظیم شمردند امر ما را پس تسبیح کردیم ما از جهت آنکه بدانند
ملائکه اینکه ما خلقی هستیم مخلوق خدا و اینکه خدا منزه است از صفات ما
پس تسبیح کردند ملائکه بتسبیح ما و تنزیه کردند خدا را از صفات ما پس چونکه
مشاهده کردند عظمت شان ما را تهلیل کردیم از جهت آنکه بدانند ملائکه
اینکه نیست معبودی مگر الله تعالی و اینکه ما بندگانیم و نیستیم ما
معبودهائیکه واجب باشد که عبادت کرده شویم با او یا در رتبه او
از او پس گفتند ملائکه که لا اله الا الله پس چون مشاهده کردند ملائکه
کبر محل ما را تکبیر گفتیم ما از جهت آنکه بدانند ملائکه اینکه خدا اکبر است

ازانکه

ازانکه دریافته شود محل عظیم مگر با او پس چون مشاهده کردند ملائکه آنچه را
که قرار داده است خدا از برای ما از عزت و قوة گفتیم که لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم از جهت آنکه بدانند ملائکه اینکه نیست حولی و نه قوتی مگر
بخدا پس چونکه مشاهده کردند آنچه را که انعام کرده بود بان خدا بر ما
و واجب ساخته بود آنرا از برای ما از فرض طاعت ما بر دیگران گفتیم الحمد
لله از جهت آنکه بدانند ملائکه آنچه را که ثابت است از برای خدا بر ما از حمد بر
نعمتهایش پس گفتند ملائکه الحمد لله پس بما هدایت یافتند ملائکه بسوی
معرفت توحید خدا و تسبیح او و تهلیل او و تمجید او و تحمید او یعنی یاد کردن
او را بشرف و بزرگی پس بدرستیکه خدای تبارک و تعالی خلق کرد آدم را
پس سپرد ما را در صلب آدم و امر کرد ملائکه را بسجده کردن از برای او از
جهت تعظیم و اکرام ما و بود سجودشان از برای خدا بعز و جل سجده عبودیت
و بندگی و از برای آدم سجده اکرام و طاعت از جهت بودن در صلب او
پس چگونه نمیباشیم ما افضل از ملائکه و حال آنکه بتحقیق سجده کردند از
برای آدم جمیع ایشان مترجم گوید که از الفاظ این حدیث شریف اسرار و نکات
و فوائدی است که بترجمه کردن فوت میشود چون بظاهر متقاربند و حال
آنکه تفاوت از زمین تا آسمانست لهذا در بعضی مواضع در ترجمه خود لفظ
حدیث را ذکر کردم صونا له عن التغییر لتفاوت التعبیر و غفلت شد که اول
حدیث بعربی نوشته نشد که بعد ترجمه شود و لفظ حدیث اینست روی
الصدوق باسانیده عن عبد السلام بن صالح الهروی عن علی بن موسی الرضا

عن ابيه عن ابائه عن علي ابن ابي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله ما
خلق الله خلقا افضل مني ولا اكرم عليه مني قال علي عليه السلام فقلت
يا رسول الله فانت افضل او جبرئيل فقال صلى الله عليه واله يا علي ان الله تبارك
وتعالى فضل انبيائه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلني على جميع النبيين
والمرسلين والفضل بعدي لك يا علي وللائمة من بعدك وان الملائكة
لخدامنا وخدام محبينا يا علي الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد
ربهم ويستغفرون للذين امنوا بولايتنا يا علي لولا نحن ما خلق الله ادم ولا
الحواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف لا نكون افضل من
الملائكة وقد سبقناهم الى معرفة ربنا وتسبيحه وتهليله وتقديسه
وتمجيده لان اول ما خلق الله عز وجل خلق ارواحنا فانطقنا بتوحيده و
تمجيده ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا
فسبحنا لتعلم الملائكة انا خلق مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائكة
بتسبيحنا ونزهته عن صفاتنا فلما شاهدوا عظم شاننا هللنا لتعلم الملائكة
لا اله الا الله وانا عبيد ولسنا بالهة يجب ان نعبد معه او دونه فقالوا
لا اله الا الله فلما شاهدوا كبر محلنا كبرنا لتعلم الملائكة ان الله اكبر من
ان ينال عظيم المحل الا به فلما شاهدوا ما جعله لنا من العزة والقوة قلنا
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم لتعلم الملائكة ان لا حول ولا قوة الا
بالله فلما شاهدوا ما انعم الله به علينا واوجبه لنا من فرض الطاعة قلنا
الحمد لله لتعلم الملائكة ما يحق لله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمه فقالت

الملائكة الحمد لله فبنا اهتدوا الى معرفة توحيد الله وتسبيحه وتهليله و
تحميده وتمجيده ثم ان الله تبارك وتعالى خلق ادم فاودعنا صلبه وامر الملائكة
بالسجود له تعظيما لنا واكراما وكان سجودهم لله عز وجل عبودية ولادم
اكراما وطاعة لكوننا في صلبه فكيف لا نكون افضل من الملائكة وقد سجدوا
لادم كلهم اجمعون   عن جابر بن عبد الله عن ابي جعفر
عليه السلام انه قال يا جابر عليك بالبيان والمعاني قال فقلت وما البيان
والمعاني قال قال عليه السلام اما البيان فهو ان تعرف ان الله سبحانه ليس
كمثله شيء فتعبده ولا تشرك به شيئا واما المعاني فنحن معانيه ونحن جنبه
ويده ولسانه وامره وحكمه وعلمه وحقه اذا شئنا شاء الله ويريد الله ما نريده
فنحن المثاني الذي اعطانا الله نبينا ونحن وجه الله الذي يتقلب في الارض
بين اظهركم فمن عرفنا فامامه اليقين ومن جهلنا فامامه السجين ولو
شئنا خرقنا الارض وصعدنا السماء وان الينا اياب هذا الخلق ثم ان
علينا حسابهم ترجمه اش اينست كه جناب باقر فرمود كه اى جابر بر تو باد بيان
ومعانى جابر گفت وگفتم پس چه چيزاست بيان ومعانى فرمود كه فرمود على
عليه السلام كه اما بيان پس ان اينست كه بشناسى اينكه خداى سبحانه نيست
مثل او چيزى پس بندگى كنى او را واو شريك نسازى با او چيزى را واما معانى
پس ما ئيم معانى او وما ئيم جنب او ويد او ولسان او وامر او وحكم او وعلم او وحق
او هر گاه بخواهيم ميخواهد خدا واراده ميكند خدا هر چه را كه اراده ميكنيم ما
او را پس ما ئيم مثانى يعنى دو دو هائى كه عطا فرموده است خدا ما را به پيغمبر

ما است وما ئیم وجه خدا انجنان وجهیکه کردش میکنیم در زمین در میان شما
پس هر کس بشناسد ما را پس پیش روی او یقین است یا پیشوای او یقین است
و هر کس جاهل باشد بما پس پیش روی او یا پیشوای او سجین است و اگر خواهیم
پاره میکنیم زمین را و بالا میبریم آسمان را و بدرستیکه بسوی ماست باز
گشت این خلق پس بدرستیکه بر ماست حساب خلق مترجم گوید که این حدیث
شریف و حدیث بعد از احادیث مشکله است و فی الجمله ان شاء الله تعالی
بیان کرده میشود   فی کتاب انیس السمراء و سمیر الجلساء

عن جابر بن یزید الجعفی عن علی بن الحسین علیهما السلام فی حدیث قال
علیه السلام یا جابر او تدری ما المعرفة المعرفة اثبات التوحید اولا ثم معرفة المعانی
ثانیا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام رابعا ثم معرفة الارکان خامسا
ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عز و جل قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله
مددا و تلا ایضا ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده
سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم یا جابر اثبات التوحید و
معرفة المعانی اما اثبات التوحید فمعرفة الله القدیم الغائب الذی لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و هو غیب باطن کما سنذکره
کما وصف به نفسه و اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم اخترعنا من نور
ذاته و فوض الینا امور عباده ترجمه اش اینست که جناب سید الساجدین فرمود
که ای جابر آیا میدانی که چه چیز است معرفت معرفت اثبات توحید است اولا پس

معرفت معانی است ثانیا پس معرفت ابواب است ثالثا پس معرفت امام است رابعا
پس معرفت ارکانست خامسا پس معرفت نقباء است سادسا پس معرفت نجباست
سابعا و اینست قول خدا یعز و جل که بگو یا محمد که اگر بوده باشد دریا مداد یعنی
چیزیکه با او نوشته شود مثل مرکب از برای نوشتن کلمات پروردگار من هر اینه تمام
شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل آن
دریا مددی یعنی دریای دیگری و خواند نیز این آیه را که و اگر بوده باشد آنچه در
زمین است از درخت قلمها و دریا را در مداد دیگ کمک کند پس از آن دریا هفت
دریا تمام نمیشود کلمات خدا بدرستیکه خدا غالب و راست گفتار و درست
کردار است و افعال و اقوال او بر وفق حکمت است ای جابر اثبات توحید و معرفت
معانی اما اثبات توحید پس شناختن خدائیست که قدیم است و غائبی که درک
از برای او نیست آنچنان خدائیکه درک نمیکند او را چشمها و او درک میکند چشمها را
و اوست لطیف و خبیر یعنی داناست در اشیاء بعلم و او غیب و پنهان و باطن
و پنهانست همچنانکه نبوده باشد که ذکر کنیم او را همچنانکه وصف کرده است
بان خود را و اما معانی پس ما ئیم معانی او و ظاهر او در میان شما و اختراع
کرده ما را یعنی بدون حاجت آفریده ما را از نور ذات خود و واگذاشته بسوی ما امور
بندگانش را مترجم گوید که در حدیث سابق تعبیر شد از آن به بیان و در این
حدیث بتوحید مقام فناء از خود و بقاء بالله است که هر چه غیر از خداست از
نظر شهود سالک برداشته شود و التفات نداشته باشد مگر بواحد یگانه
حقه بدون شائبه کثرت و انا علائی مقاماتست و بعد از ان مقام کثرت صفات

که مقام معانیست که اول مراتب ظهور کثرت است همچنانکه علی علیه السلام
فرموده کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه و بعد از آن مراتب انفصال است
وان مشتمل است بر ابواب وائمه واوتاد ونقباء ونجباء بحسب مراتب
تنزلات وایشان جامع مراتب سبعه اند ودر مرتبه توحید اسماء حسنی الهی
میباشند ودر مرتبه معانی صفات وجنب وید ولسان وعلم وحکم وسایر
صفات کامله حق میباشند ودر مقام باب باب وجودند در قوس نزول
واعضاد خلق و واسطه قبول فیضند پس هیچ مخلوقی قبول وجود نمیتواند
نمود مکر بتوسط ایشان عقل کلی وقلم وعقل محمدی وروح محمدی ص
علی ما ذکره الشیخ دام مجده وباب شهودند در قوس عروج وصراط وسبیل
همچنانکه فرموده اند که نحن الاعراف الذی لا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا
ودر زیارت جامعه کبیره من عرفکم فقد عرف الله پس ایشانند باب معرفت
الله وراه معرفت وچون مقرر است که سالک در سفر من الخلق الی الحق چون
از خود فانی شد پس حق چشم او وکوش او وزبان او ودست او وپای او میباشد
واو خلیفة الله است وحق باو می بیند وباو میشنود وباو میدهد پس هر چه
او میکوید ومیدهد ومیکیرد وراه میرود ودر رجوع وسفر من الحق الی الخلق
بالحق کرد مقام سفارت خدا کفته است وهر چه او میکند خدا کرده است وهر چه
او خواهد خدا خواسته است وهر چه او اراده کند خدا اراده کرده است وهر که
او را شناسد خدا را شناخته است وهر که با او جاهل باشد بخدا جاهل است
وهر که با او محاربه کند با خدا محاربه کرده است وهکذا وهکذا در محبت و

وبصفای بیند ومیشنود ومیکوید ومیدهد ومیکیرد وراه میرود ودر رجوع وسفر من الحق الی الخلق بالحق کرد مقام سفارت وارشاد ورسالت وخلافت او
باشد او چشم حق وکوش حق ودست حق وزبان حق میباشد

بغض وعداوت ونظائر انها چون خلیفه ونائب است وظهور مستخلف بخلیفه است
صفات وانما الاولیه حقیقیه نفسیه اینست که باعتبار قوس نزول بابواب تعبیر
فرموده وباعتبار قوس عروج بامام واما مثانی بودن ایشان که هفت دو دو
میشود چون چهارده معصوم میباشند واسماء غیر مکرر ایشان هفت است
محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین وجعفر وموسی وباین اعتبار نیز ید الله
ووجه الله میباشند وچون عدد هریک از انجه ویدچهارده است وایشانند علم
الیقین وحق الیقین ودر مراتب علیین پس امام خوانده شود بفتح همزه وجاء علم
بکسران از برای عارف بایشان یقین حاصل است وایشانند امام وامام وهر که
جاهل بایشانست لامحاله بحجبی است چون او را راهی بیقین نیست وایشانند
نور واز نور ودو نور وبسوی نور وجاهل بایشان ظلمت است واز ظلمت ودر ظلمت
وبسوی ظلمت ومتولای او بحجین است وهمچنین پیش روی او بحجین است وسوی
او بسوی بحجین است — ما رواه فی بصائر الدرجات
عن الصادق علیه السلام قال ان امرنا هو الحق وحق الحق وهو الظاهر وباطن
الظاهر وباطن الباطن وهو السر وسر السر وسر المستتر وسر مقنع بالسر ترجمه اش
اینست صادق ع فرموده که امر ما یعنی شان ما با امر خدا یعنی ما وا با امر ما اشیاء
اوست حق وثابت وحق حق ولوست ظاهر وباطن ظاهر وباطن باطن واوست
سر وسر سر وسر انچه طلب شده است سر بودن او وسری است که مستور است
بسر ترجمه کوید که اولا اثبات دو مرتبه از برای امر فرموده وثانیا اثبات سه مرتبه
فرموده وثالثا اثبات چهار مرتبه فرموده ظاهر اینست که مراد از امر ربی باشند که ایشان

بان صاحب الامر میگویند و جناب اقدس الهی یاد فرموده است ایشان را باولی الامر
و ظاهر اینست که امری باشد که ملائکه در شب قدر نازل میشوند بان و محتمل آنست
که اختلاف تعبیر باختلاف درجه باعتبار بوده باشد و دو باشد باعتبار غیب
و شهادت و سه باشد باعتبار ملک و ملکوت و جبروت و چهار باشد
باعتبار ارکان اربعه عرش که عقل و روح و نفس و طبیعت است و مراد این باشد
که امر ثابت است از دهر عالم بهر اعتبار امر ایشان است و امر دشمنان ایشان بمنزلۀ نفی
است بی بود که سراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا
و وجد الله عنده و جناب شیخ فقرات مزبوره را اشاره گرفته اند بچهار
مقام که بیان و معانی و ابواب و امام باشد و فرموده است که اشاره شده است
بسوی اول بقوله و سر المستتر و سر مقنع بالسر و بسوی مقام ثانی بقوله و باطن
الباطن و سر السر و بسوی مقام ثالث بقوله و باطن الظاهر و هو السر و بسوی
مقام رابع و هو الظاهر و بسوی ثالث و رابع بقوله و هو الحق و بسوی اول و
ثانی بقوله و هو الحق و در نظر حقیر بعید مینماید و موافق سیاق اینست
که ناسر قسمت فرموده باشد هر یک باعتباری هیچ انکه مذکور شده مقصود
قصور فهم حقیر است نه اعتراض لان الشاهد یری ما لا یراه الغایب
ما روی و الظاهر انه فی الکتاب المذکور عن الصادق ع انه قال
ان امرنا سر مستتر و سر لا یفیده الا سر و سر علی سر و سر مقنع بسر جناب
فرموده است که اشاره فرموده است بسوی مقام اول بقولش و سر مقنع بسر
و بسوی مقام ثانی بقولش و سر علی سر و بسوی مقام ثالث بقولش و سر

لا یفیده

لا یفیده الا سر و بسوی مقام رابع بقولش و سر مستتر و ظاهر در نظر حقیر
اینست که هر چهار فقره تعبیر از یک مقام باشد بچهار عبارت و مراد حضرت از
مقام اول باشد یا ثانی و هم علیهم السلام اعلم بما قالوا
ما روی عن جابر بن عبد الله الانصاری قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه و اله یقول ان الله خلقنی و خلق علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و
الائمة علیهم السلام من نور فعصر ذلک النور عصرة فخرج منه شیعتنا
فسبحنا فسبحوا و قدسنا فقدسوا و هللنا فهللوا و مجدنا فمجدوا و وحدنا فوحدوا
ثم خلق السموات و الارضین و خلق الملائکة فمکثت الملائکة مائة عام لا تعرف
تسبیحا و لا تقدیسا و لا تمجیدا فسبحنا و سبحت شیعتنا فسبحت الملائکة
بتسبیحنا و قدسنا فقدست شیعتنا فقدست الملائکة لتقدیسنا و
مجدنا فمجدت شیعتنا فمجدت الملائکة لتمجیدنا و وحدنا و وحدت شیعتنا
فوحدت الملائکة لتوحیدنا و کانت الملائکة لا تعرف تسبیحا و لا تقدیسا
من قبل تسبیحنا و تسبیح شیعتنا فنحن الموحدون حین لا موحد غیرنا و حقیق
علی الله کما اختصنا و اختص شیعتنا ان ینزلنا اعلی علیین ان الله سبحانه
و تعالی اصطفانا و اصطفی شیعتنا من قبل ان نکون اجساما فدعانا فاجبنا
فغفر لنا و لشیعتنا من قبل ان نستغفر الله ترجمه اش اینست که رسول خدا فرمود
که بدرستیکه خدا خلق کرد علی و فاطمه و حسن و حسین را و ائمه را از نوری پس
فشار داد آن نور را فشاردادنی پس بیرون آمد از آن نور شیعه ما پس تسبیح
کردیم پس تسبیح کردند شیعه ما و تقدیس کردیم پس تقدیس کردند شیعه

وتهلیل کردیم پس توحید کردند شیعه ما پس خلق کرد اسمانها و زمینها و خلق
کرد ملائکه را پس درنگ کردند ملائکه صد سال در حالتیکه نمی شناختند
تسبیحی و نه تقدیسی و نه تمجیدی را پس تسبیح کردیم ما و تسبیح کردند شیعیان ما
پس تسبیح کردند ملائکه از جهت تسبیح ما و تقدیس کردیم پس تقدیس کردند
شیعه ما پس تقدیس کردند ملائکه از جهت تقدیس ما و تمجید کردیم پس تمجید
کردند شیعه ما پس تمجید کردند ملائکه از جهة تمجید ما و توحید کردیم و توحید
کردند شیعه ما پس توحید کردند ملائکه از جهة توحید ما و بودند ملائکه
که نمیشناختند تسبیحی و نه تقدیسی قبل از تسبیح ما و تسبیح شیعه ما پس ماایم
توحید کنندگان در حینی که نبود موحدی غیر ما و سزاوار است بر خدا که هم
چنانکه مخصوص ساخته است ما را و مخصوص ساخته است شیعه ما را
اینکه فرود آورده ما را در اعلا علیین بدرستیکه خدای سبحانه برگزید و
خالص کردانید ما را برگزید و زبده کردانید شیعه ما را پیش از انکه بوده
باشیم جسمها پس خواند و اجابت کردیم ما پس آمرزید از برای ما و از برای شیعیان
ما پیش از انکه طلب آمرزش کنیم از خدا مترجم گوید که چون این چهارده بزرگوار
صاحب ولایت کلیه جامعه میباشند و هرچند در میان ایشان ترتیبی باشد
که منافی باین مطلب نباشد و سایر کسان حتی اولو العزم از انبیاء سابقین
در رتبه متاخره از ایشان و ولایت انها جزئی اضافی است بالنسبه بولایت ایشان
پس ولایت انها شعاع حاصل از منیر است بعضی و فشار و چون ملائکه صاحب
جنبه واحده اند و واقع در طرفند و رتبه جامعیت از برای انها حاصل نیست

وقابل خلافت نیستند و حضرات که سبع المثانی و فاتحه کتاب وجود و شیعیان
ایشان در وسط و صاحب مرتبه جامعیت و قابل خلافت بودند لهذا او را تعلیم
کل اسماء با ایشان شد و ایشان خبر دادند ملائکه را همچنانکه در قصه ایشان
در قران بیان فرموده قال یا ادم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال
الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض پس تسبیح و تقدیس و تهلیل و
تمجید و توحید ملائکه بواسطه ایشان و شیعیان ایشان میباشد اگر کسی گوید
که بعد از انکه جناب اقدس الهی بملائکه فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة در
جواب گفتند که اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک
و نقدس لک پس پیش از خلق ادم ملائکه مشغول بر تسبیح و تقدیس بودند
بیکی از دو وجه است اول انکه این سبق بحسب وجود عنصری زمانی است
و ان تاخر بحسب وجود دهری من غیر منافات دویم انکه ان تسبیح و تقدیس
در مقام فرق بود و مقصود تسبیح و تقدیس در مقام الجمع است که باعتبار
وسطیت حاصل است و شکی نیست که اول دو تحتی است از ثانی فانه جعل لك
عینین و هداك النجدین و چون از هر رتبه که در قوس نزول ابتداء وجود شخص
بان بوده در صعود منتهی بهمان رتبه میشود پس چون اولا مخصوص شدند
بسابقیت و اولیت پس در اخر مخصوص خواهند بود بنزول در اعلی علیین
و چون بحسب فطرت و نور ذاتی نورانیت ایشان غلبه دارد بظلمت و وجود
ایشان غالب است بر جهت پس نقایص جهت در ایشان مستور است
وجود با قطع نظر از انوار عرضیه که تعبیر شده است از ان باستغفار

ما رواه رياض الجنان عن جابر بن عبد الله قال قلت لرسول الله
صلى الله عليه واله اول شيء خلقه الله ما هو فقال نور نبيك يا جابر
خلقه الله ثم خلق منه كل خير ثم اقامه بين يديه في مقام القرب ما شاء
الله ثم جعله اقساما فخلق العرش من قسم والكرسي من قسم وحملة العرش
وخزنة الكرسي من قسم واقام القسم الرابع في مقام الحب ما شاء الله ثم جعله
اقساما فخلق القلم من قسم واللوح من قسم والجنة من قسم واقام القسم الرابع
في مقام الخوف ما شاء الله ثم جعله اجزاء فخلق الملائكة من جزء والشمس
من جزء والقمر والكواكب من جزء واقام القسم الرابع في مقام الرجاء ما
شاء الله ثم جعله اجزاء فخلق العقل من جزء والعلم والحلم من جزء والعصمة
والتوفيق من جزء واقام القسم الرابع في مقام الحياء ما شاء الله ثم نظر اليه
بعين الهيبة فرشح ذلك النور وقطرت منه مائة الف واربعة وعشرون الف
قطرة فخلق الله من كل قطرة روح نبي ورسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق
الله من انفاسها ارواح الاولياء والشهداء والصالحين ترجمه اش اينست كه جابر
گفت عرض كردم برسول خدا كه اول چيزي كه خلق كرده است از خدا چه چيز است
پس فرمود نور نبي تو اي جابر خلق كرد از خدا پس خلق كرد از ان هر چيز را پس وا
داشت از ابيش روي خود بكرسيان دو دست خود در مقام قرب انچه خواست
خدا پس كردانيد از قسمها پس خلق كرد عرش را از قسمي و كرسي را از قسمي و
حاملين عرش وخزانه داران كرسي را از قسمي و وا داشت قسم چهارم را در مقام
حب انچه خواست خدا پس كردانيد از چند قسم پس خلق كرد قلم را از قسمي ولوح را

از قسمي وبهشت را از قسمي و وا داشت قسم چهارم را در مقام خوف انچه خواست
خدا پس كردانيد از چند جزء پس خلق كرد ملائكه را از جزوي و افتاب را از
جزوي وماه وستارها را از جزوي و وا داشت قسم چهارم را در مقام رجا انچه
هرچه خواست خدا پس كردانيد از اجزوها پس خلق كرد عقل را از جزوي و
علم وحلم را از جزوي وعصمت وتوفيق را از جزوي و وا داشت قسم چهارم را
در مقام حياء هرچه خواست خدا پس نظر كرد بسوي ان بچشم هيبت پس
تراوش كرد ان نور وچكيد از ان صد هزار وبيست وچهار هزار قطره پس
خلق كرد خدا از هر قطره روح نبي ورسولي را پس نفس كشيدند ارواح انبياء
پس خلق كرد خدا از نفسهاي ايشان ارواح اولياء وشهداء وصالحان را مترجم
كويد كه در نسخه حقير بعد از والعلم والحلم لفظ من جزء نبود وچون در جزو
بيش تر نبود تا تمام ميشود مذكور و در اصل يا نحوي است كه ترجمه شد يا بكجزو از قلم
كاتب افتاده است وعقل حقير از فهم سر تفصيل اينحديث قاصر است والله
الهادي الى سواء السبيل   ما رواه محمد بن سنان
عن ابي عباس قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه واله فاقبل علي بن ابي
طالب ع فقال له النبي ص مرحبا بمن خلقه الله قبل ابيه ادم باربعين الف
سنة قال فقلنا يا رسول الله اكان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقني
وعليا من نور واحد قبل خلق ادم بهذه المدة ثم قسمه نصفين ثم خلق الاشياء
من نوري ونور علي ثم جعلنا عن يمين العرش فسبحنا فسبحت الملائكة فهللنا
فهللوا وكبرنا وكبروا فكل من سبح الله وكبره فان ذلك من تعليمي وتعليم علي

انیت کر ابن عباس کفت کر بودیم ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله پس
روا وورد یعنی آمد علی ابن ابی طالب علیه السلام پس کفت باو پیغمبر کر خوش
امد کسیکر خلق کرده است خدا او را پیش از پیدا شدن ادم بچهل هزار سال ابن
عباس کفت پس کفتم ای رسول خدا ایا بوده است پسر پیش از پدر پس کفت رسول
خدا بلی بدرستیکر خدا خلق کرد من را و علی را از نور واحد پیش از خلق ادم
باین مدت پس قسمت کرد انرا بدو نصف پس خلق کرد سایر چیزها را از نور من
و نور علی پس کردانید ما را بر دست راست عرش پس تسبیح کردیم پس تسبیح
کردند ملائکر پس تهلیل کردیم پس تهلیل کردند ملائکر پس تکبیر کفتیم پس تکبیر
کفتند ملائکر پس هر کر یاد کند خدا را بپاکی و بزرکی پس بدرستیکر ان از تعلیم
من و تعلیم علی است مترجم کوید کر همچنانکر مذکور شد چون اعتبارات و درجات
موجودات مختلف است و در هر اعتباری تعبیر بعددی میشود کر موافق
با ان اعتبار است در این حدیث شریف چون علی کعبه وجود است و او ل بیوت
و ان مربع است و در مرتبه خامسه کر قبل از رتبه عقل است و مرتبه عشرات مرتبه
الوف است چهل هزار میشود لهذا تعبیر شد بچهل هزار شد والله سبحانه
هو العالم ما رواه محمد بن سنان قال کنت عند ابی
جعفر الثانی علیه السلم فذکرت اختلاف الشیعة فقال ان الله لم یزل فردا
منفردا فی وحدانیته ثم خلق محمدا و علیا و فاطمة فمکثوا الف الف دهر ثم خلق
الاشیاء واشهدهم خلقها واجری علیها طاعتهم وجعل فیهم منه ما شاء و
فوض امر الاشیاء الیهم فهم یحللون ما شاؤا و یحرمون ما شاؤا و لا یفعلون الا

ما شاء الله فهذه الدیانة التی من تقدمها غرق و من تاخر عنها محق یا محمد فافهما
من مخزون العلم و مکنونه ترجمه اش انیت کر محمد بن سنان کر از اهل سر او ا
کفت کر بودم نزد ابو جعفر ثانی کر محمد بن علی الجواد است پس ذکر کردم اختلاف
شیعه را در امر دین پس فرمود کر بدرستیکر خدا همیشه فرد و یکانه بود و متفرد
بود در یکانکی خویش خلق کرد محمد و علی و فاطمه را پس مکث و درنک کردند
هزار هزار دهر پس خلق کرد دیکر چیزها را و شهود ایشان در آورد خلق
ان چیزها را یعنی بود بایشان خلق چیزها را و کواه کرفت ایشان را یا کواه کردانید
ایشان را بر خلق سایر و جاری ساخت بر اشیاء طاعت ایشان را و قرار داد در ایشان
از خود انچه خواست و تفویض کرد و واکذاشت امر اشیاء را بسوی ایشان پس
ایشان حلال میکنند انچه را خواهند و حرام میکنند انچه را خواهند و نمیکنند
مکر انچه را کر خواسته است خدا این است دینی داری کر هر کس پیش کیرد انرا
غرق میشود و هر کس پس افتد از ان نابود میشود ای محمد پس بدرستیکر ان بیان
شد از جمله علوم مکنونه مخزونه و اسرار مکتومه است از ما اهل بیت مترجم کوید
کر در این حدیث شریف اعتبار جهت وحدت ایشان شده و در مرتبه سابعه
از مراتب عدد یک هزار هزار است و چون این رتبه خارج از زمان و از مراتب
دهر است کر فوق زمانست هزار هزار دهر فرمود و چون معلوم شد کر ایشان
در درجه خلیفة الله و لسان الله و ید الله میباشند پس انچه ایشان میکویند
خدا کفته است و انچه ایشان میکنند خدا کرده است و چون محل مشیت خدا ایم
پس انچه ایشان نخواسته اند خدا نخواسته است پس هر کاه بکوئیم ایشان حلال کرده

وحرام کردانیده اند وخدا تفویض بایشان نموده واست کفته ایم هرکاه بکوییم ایشانرا
اختیاری نیست وحلالی نیست مکر حلال خدا وحرامی نیست مکر حرام خدا است
کفته ایم پس قول تفویض باینمعنی عین دیانت است نه باینمعنی که مفوضه توهم کرده اند
که ائمه را مشیتی است وراء مشیت الهی وخدا معزولست در امر ونهی وتحلیل و
ائمه هرچه خواهند حلال میکنند وهرچه را خواهند حرام وخدا ممضی میدارد
احکام ایشانرا همچنانکه در مخلوق باین تخواست نفرستند مجلی وامران محال را
باو واکذارند وهرچه قرار دهند وعمل کنند ممضی دارند بلکه این اعتقاد کفر است
وکلمه واشهدتهم خلقها اشاره است باینرشی بغیر که فرموده است در شان مضلین
که ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم که دلالت میکند
بر اینکه اشهاد کرده است هادین را خلق سموات وارض وخلق انفس ایشانرا
هر معنی که مراد باشد از اشهاد وانفس واظهر اینست که چون بحسب خلق مقدمند
بر سایر واین تقدم تقدم کمالی ذاتی است پس ایشان محیطند بسائر ومحیط
که خالی از موانع ادراک است لامحاله عالم بمحاط خود میباشند وهمچنین عالم اند
بنفس خود وهر عالمی بعلم شهودی شاهد است بر معلوم پس ایشان هم شاهد اند
وهم مشهود پس ظاهر اینست که مراد از انفس خودهای ایشان باشند نه نفسهای
ایشان وهرچند ان هم صحیح است ومراد از اجراء طاعت میتواند تکلیفی باشد
ومیتواند تکوینی باشد پس هرکاه مراد تکوینی باشد هرچیز که موجود شده البته
قبول طاعت نموده همچنانکه در دعاء ایام از امیر المؤمنین علیه السلام وارد
شده که لا یخالف شیء منها محبتک ودر زیارت جامعه صغیره یسبح الله بحمده

جمیع

جمیع خلقه وباینمعنی دقیق است ومحل لغزش است وهرکاه مراد تکلیفی باشد طاعت
ومعصیت هردو در ان جاری وواقع است فمنهم من امن ومنهم من کفر ومنهم
شقی ومنهم سعید ومنافاتی فیما بین دو اعتبار نیست همچنانکه مردم بیداری
ودر بیداری خوانند وبیداری احکامی است وخواب احکامی وهردو در حق ایشان
جاریست بدون منافات والله سبحانه هو العالم
ما رواه ابو حمزه قال سمعت علی بن الحسین علیهما السلام یقول ان الله خلق
محمدا وعلیا والطیبین من نور عظمته واقامهم اشباحا قبل المخلوقات ثم قال
اتظن ان الله لم یخلق خلقا سواکم بلی والله لقد خلق الله الف الف ادم والف
الف عالم وانت والله فی اواخر تلک العوالم ترجمه اش اینست که ابو حمزه میکوید
که شنیدم از علی بن الحسین که میفرمود که بدرستیکه خدا خلق کرد محمد وعلی
وپاکیزه کان را که سایر ائمه باشند از نور عظمت خود وواداشت ایشانرا حال کونیکه
شبحها بودند پیش از مخلوقات بعد از ان فرمود که ایا کمان میکنی که خدا نیافریده
است خلقی سوای شما نه چنین است بخدا قسم که هر اینه بتحقیق خلق کرده است
خدا هزار هزار آدم وهزار هزار عالم وتو بخدا از اواخر ان عالمها هستی مترجم
کوید که تقدم وتاخر این عوالم رتبی وبحسب ظرف دهر است نه زمان کما قیل
اسمانهاست در ولایت جان برتر از آسمان کون ومکان والله العالم
ما رواه سعد بن عبد الله عن جابر عن ابی عبد الله علیه السلام
انه قال ان الله مدینتین احدهما بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید
له سبعون الف باب من الباب الی الباب فرسخ علی کل باب سبعون مصراعا

من الذهب الاحمر اهلها يتكلمون بسبعين الف لغة كل لغة بخلاف الاخرى
وانا والله اعرف لغاتهم وانا الحجة عليهم ترجمه اش انيست که جناب صادق ع
فرمود که بدرستیکه از برای خدا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری
در مغرب بر ان شهر است حصاری از اهن از برای انحصار هفتاد
هزار در است از هر دری تا دری دیگر یکفرسخ است بر هر دری هفتاد
مصراع است از طلای سرخ اهل ان شهر تکلم میکنند هفتاد هزار لغت
هر لغتی بخلاف لغت دیگر و من بخدا قسم میشناسم لغتهای ایشان را و منم حجت
بر ایشان
ما روی عن الصادق علیه السلام انه قال
ان الله مدینتین احدهما بالمشرق والاخرى بالمغرب یقال لهما جابلقا
وجابلصا طول کل مدینة منهما اثنا عشر الف فرسخ فی کل فرسخ باب یدخلون
فی کل یوم من کل باب سبعون الفا ویخرج منها مثل ذلک ولا یعودون
الی یوم القیمة لا یعلمون ان الله خلق ادم ولا ابلیس ولا شمسا ولا قمرا هم والله
اطوع لنا منکم یاتونا بالفاکهة فی غیر اوانها موکلین بلعن فرعون وهامان
وقارون ترجمه اش انیست که جناب صادق ع فرمود که بدرستیکه از برای خدا
دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب گفته میشود از برای ان دو جابلقا
وجابلصا طول هر یک از ان دو شهر دوازده هزار فرسخ است در هر فرسخی دری است
داخل میشوند در هر روز از هر دری هفتاد هزار و بیرون میروند از ان مثل
این و بر نمیگردند تا روز قیامت و نمیدانند اینکه خدا خلق کرده است ادم
و نه ابلیس و نه افتاب و نه ماه ایشان بخدا قسم مطیع ترند از برای ما از شما

میاوردند میوه را در غیر وقت ان موکل شده اند بلعن کردن فرعون و
هامان وقارون مترجم گوید که ظاهر انیست که این دو شهر همانست که در
حدیث اول مذکور شد واختلاف در تعبیر بجهت اختلاف اعتبار باشد
همچنانکه سابقا در وجه جمع بعضی اختلافات مذکور شد چون هر یک از
هفت و هفتاد و دوازده از اصول اعدادند و ساری و جاری و سایرند
در مراتب و هرگاه بهفتاد قسمت شود در مرتبه الوف هفتاد هزار میشود
و هرگاه بدوازده قسمت شود در مرتبه الوف دوازده هزار میشود همچنانکه
دوره فلک هرگاه ببروج قسمت شود دوازده است و هرگاه بمنازل قسمت
شود بیست و هشت است و بدرجات سیصد و شصت است و هکذا بقیاس
ثوانی و ثوالث بدون منافاتی و هو العالم و ظاهر انیست که مراد از فرعون
و هامان و قارون اصول باشند که در هر قرنی از برای هر یک مظهریست
و مظهر کلی ایشان در این امت ثلثه اند والعلم عند اهله
ما رواه ابو حمزه عن ابی جعفر علیه السلام من کتاب الواحدة انه قال ان الله
سبحانه تفرد فی وحدانیته ثم تکلم بکلمة فصارت نورا ثم خلق من ذلک النور
محمدا وعلیا وعترته ثم تکلم بکلمة فصارت روحا واسکنها ذلک النور واسکنه
فی ابداننا فنحن روح الله وکلمته احتجب بنا عن خلقه فما زلنا فی ظلة الخضراء
مسبحین نسبحه ونقدسه حیث لا شمس ولا قمر ولا عین تطرف ثم خلق شیعتنا
وانما سموا شیعة لانهم خلقوا من شعاع نورنا ترجمه اش انیست که جناب
باقر ع فرمود که بدرستیکه خدای سبحانه یگانه بود در وحدانیت خود پس تکلم

کرد بکلمه پس کردید نور پس خلق کرد ازان نور محمد و علی و عترت او را پس بکلم
کرد بکلمه پس کردید روح و ساکن ساخت آنروح را این نور و ساکن ساخت
آن نور را در بدنهای ما پس ما ئیم روح خدا و کلمه خدا محتجب شد بما از خلقش
و ما را حجاب خود قرار داد پس همیشه بودیم ما در سایه سبزی در حالتیکه
تسبیح کنند کان بودیم تسبیح میکردیم او را و تقدیس میکردیم او را در جائیکه
باد و رفتیکه شود آفتابی و نه ماهی و نه چشمه که بر هم زده شود پس خلق کرد
شیعه ما را و نیست وجز این نیست که نامیده شده اند شیعه از جهة آنکه ایشان
خلق شده اند از شعاع نور ما مترجم گوید که ظاهر اینست که مراد از نور ما بدن
نورانی ایشان باشد و روح را ساکن در آن قرار داده باشد همچنانکه از بعضی
احادیث سابقه معلوم شد و محتمل است که مراد نور عقل باشد و آنرا در روح
ساکن کرده باشد و اول اظهر است و محتمل است که مراد نور ولایت باشد و مراد از
روح عقل باشد و لکل وجهة مقرب و وجه مبعد والله العالم
ما رواه من کتاب التفسیر ان الله خلق الارضین السبع وجعل ابلیس لعنه الله
فی الرابعة منها و فیها مسکنه و سکن جنوده بعد ان کان خازن الجنة و کان فی یده
ملک السماء الرابعة و ابلیس ابو الجان والجان هم الذین یصوغون الحلی لاهل
الجنة والارض السابعة علی ملک یقال له ادریاکیل بین مفصل ابهامه و راحته
اربعین عاما و هو فی صورة ثور له اربعون الف قائمة و سبعمائة الف قرن
الی العرش و هو علی صخرة من زمردة خضراء والصخرة علی جناحی حوت والحوت
فی بحر یقال له عقبوس عمقه عمق السموات والارض والبحر علی الثری والثری علی

الریح والریح علی الهواء والهواء علی الظلمة والظلمة علی جهنم وجهنم علی الطمطام
والطمطام تحت الحوت و ما وراء ذلک لا یعلمه الا الله و قال و فی البحر ثمانیة
عشر الف عالم کان الله لم یخلق فی السموات والارض عالما غیرهم لکثرتهم
وخلف البحر السابع قوما یقال لهم الروحانیون فی ارض من فضة بیضاء لا
تقطعها الشمس الا فی کل اربعین یوما مترجم گوید که مستفاد میشود که خدا خلق
کرده است هفت زمین را و قرار داده است عرش ابلیس را لعنه الله در چهارم
از آن هفت در آن چهارم است مسکن ابلیس و مسکن جنود و بعد از آنکه بود
خزانه دار بهشت و بود در دستش ملک آسمان چهارم و ابلیس پدر جانست و جان
آنکسانی میباشند که زرگری میکنند زیورها را از برای اهل بهشت و زمین
هفتم بر ملکی است که گفته میشود از برای او یعنی نامش ادریاکیل است ما بین
انگشت نر او که ابهام مینامند و کف دست او چهل سال است و او در صورت
گاو نر است که از برای چهل هزار دست و پا هست و هفتصد هزار شاخ دارد
که آن شاخها بر پشت بعرش و آن گاو بر سنگی است از زمرد سبز و آن سنگ
بر روی دو بال ماهیست و ماهی در دریائی است که عقبوس میگویند عمق
او عمق آسمانها و زمین است و دریا بر ثری است و ثری بر باد است و باد بر هوا است
و هوا بر ظلمت است و ظلمت بر جهنم است و جهنم بر طمطام است و طمطام در
تحت ماهی است و ما وراء او را نمیداند احدی مگر خدا و فرمود که در دریا یعنی
در خشکی هیجده هزار عالم است که گویا خدا خلق نکرده است در آسمانها و زمین
عالمی غیر از ایشان از جهت بسیاری ایشان و خلف دریای هفتم قومی میباشند

کہ ایشان را روحانیون میگویند در زمینی از نقره سفید قطع نمیکند ان زمین را
افتاب مگر در مدت چهل روز مترجم گوید در لغت بمعنی نم و خاک نم دار و زمین
امده است و طمطام در لغت بمعنی وسط دریاست و چون صورتی در زیر
داند هر چه در بالاستی و در موجودات مقیده ابتداء بعقل اول که عقل کل
و مقید واصل اعلاست صورتی در زیر انزل است پس ابتداء در اسفل به
جهل کل است و ترتیب خزائن مختار در این حدیث بنحوی است که فهمیده شد
و از رسائل جناب شیخ در بعضی خلاف ان مسطور است و ارضین سبع را
جناب شیخ باین نحو ذکر کرده است که ارض اولی ارض نفوس ثانیه ارض عادت
ثالثه ارض طبع رابعه ارض شهوت خامسه ارض طغیان سادسه ارض الحاد
سابعه ارض شقاوت و هر یک صورت زیرین سمائی از سموات سبع
علم و تحقیق ترتیب تفصیلی موقوف بر مشاهده یا اخبار صاحب شهود
که معصوم باشد و ابلیس مظهر جهل است همچنانکه ادم مظهر عقل است
و مظهر عقل شمس است که در سماء رابعه است همچنانکه تعبیر از جناب
پیغمبر ص که عقل کل است بشمس شده قال الله تعالی والشمس وضحیها الایه
مسکن ابلیس ارض رابعه است و اصل او خازن جنت و صاحب ملک سماء
رابعه بود و این حقیر فهمیده ام اینست که جنت مذکوره در حدیث جنت
نازله است نه عالیه و چون صباغت حلی تمام نمیشود مگر بنار و جنت جهت
نوریت و جان از جهت ناریت است پس صباغت حلی در جنت جسما فی نفعل
و عمل جان است خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجان من مارج من نار

ما رواه ابن عباس عن امیر المؤمنین والعلم عند اهله
علیه السلام انه قال من وراء قاف عالما لا یصل الیه احد غیری و انا المحیط
بما وراءه والعلم به کعلمی بدنیاکم هذه و انا الحفیظ الشهید علیها و لو
اردت ان اجوب الدنیا باسرها و السموات السبع و الارضین فی اقل
من طرفة عین لفعلت لما عندی من الاسم الاعظم و انا الایة العظمی و
المعجز الباهر ترجمه اش اینست که بدرستیکه از پس قاف عالمی است که نمیرسد
بان احدی غیر از من و منم محیط بانچه در پس قافست و علم من بان مثل علم
من است باین دنیای شما و منم حافظ و شاهد بر ان و اگر اراده کنم که قطع
کنم دنیا را تماما و اسمانهای هفت گانه و زمینها در کمتر از چشم بهم زدنی
هر اینه میکنم از جهت انچیزیکه در نزد منست از اسم اعظم و منم ایه عظمی و معجز
مضیء یا غالب مترجم گوید که قاف همچنانکه در حدیث مذکور است جبلی است
محیط بدنیا پس باید فوق فلک محدد باشد چون ابتدای دنیا از سطح محدب فلک
محدد است که محدد جهت فوق بان شده پس قاف الطف از محدد و اوسع از انست
و برزخ است فیما بین دنیا و ان عالمی که حضرت فرمود و جناب شیخ میفرمود
که قاف جسد مطهر جناب پیغمبر است فیما بین دنیا و اجساد طاهره ایشان از
سنخ واحد است و اسم اعظم خود انحضرتست در رتبه رکوع که مرتبه ملکوت و
نفسیت انحضرتست و شکی نیست که اگر خواهد قطع مسافت دنیا کند تماما
طولا و عرضا و عمقا بحیثیتی که باقی نماند بقدر ذره در موضعی از مواضع
اسمانها و زمینها مگر انکه قطع کرده باشد انرا میکند و چشم بهم زدن حرکت

زمانی است وزمانی دارد وان خارج از زمانست ودر زمان بمنزلهٔ ان غیر منضم است پس سموات وارضین در نظر امام مبین مطویات است وقدر مقداری ندارد والعلم عند اهله

ما روی عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال ان الله خلق هذا النطاق من زبرجدة خضراء فمنها اخضرت السماء قیل وما النطاق قال الحجاب ولله خلف ذلک سبعون الف عالم اکثر من الجن والانس والکل یدینون بحبنا اهل البیت ویلعنون فلانا وفلانا ترجمه

اینست که جناب صادق علیه السلم فرمود که بدرستیکه خدا خلق کرده است این نطاق را از یکدانه زبرجد سبز از انحضرت سؤال شد که چه چیز است نطاق فرمود حجاب واز برای خدا در پشت ان نطاق هفتاد هزار عالم است بیشتر از جن وانس وهمه انها متدین هستند وبندگی خدا میکنند بمحبت ما اهل بیت ولعن میکنند فلان وفلان را مترجم گوید که چون دار شرک وعصیان دنیا وما تحت زمانست وهر عالمیکه خلف این عالم است از تحت زمان خارج وعالم نور ومحبت وطاعت ولعن بمعنی طرد وابعاد است وشکی نیست که اهل علیین طارد ومبعد رؤسا منافقین که مسکن ایشان اسفل سافلین است میباشد وهذا امر لا ریب فیه ولا شک یعتریه

ما روی عن جابر بن عبد الله عن ابی جعفر ع انه قال ان من وراء شمسکم هذه اربعین شمسا ما بین الشمس الی الشمس اربعون عاما فیها خلق لا یعلمون ان الله خلق ادم ولا ابلیس فدا لهم فی کل الاوقات حبنا وبغض اعدائنا ترجمه اش اینست که جناب باقر علیه السلام فرمود که بدرستیکه در پس این افتاب شما چهل افتاب است که از هر افتابی

تا افتابی دیگر چهل سال است در انها خلقی هستند که نمیدانند اینرا که خدا خلق کرده است ادم را ونه ابلیس را بتحقیق که ملهم شده اند در همه اوقات دوستی ما را ودشمنی دشمنان ما را مترجم گوید که سابقا مذکور شد که اعتبارات مختلف است وهر اعتباری قسمت عوالم بطوری فرموده اند از هزار هزار تا کثرت وظاهر حدیث اینست که غیر از این شمس چهل شمس دیگر بوده باشد که مجموع چهل ویک شمس بوده باشد واز جهتی که عوالم کلیه چهل است مناسب مینمود که مجموع چهل شمس باشد وحمل حدیث بر وجهی که منطبق شود بر ان محتاج است بتکلف والعلم عند اهله

ما روی عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال نحن شجرة النبوة ومعدن الرسالة ونحن عهد الله ونحن ذمة الله لم نزل انوارا حول العرش نسبح فیسبح اهل السماء لتسبیحنا فلما نزلنا الی الارض سبحنا فسبح اهل الارض فکل علم خرج الی اهل السموات والارض فمنا وعنا وکان فی قضاء الله السابق ان لا یدخل النار محب لنا ولا یدخل الجنة مبغض لنا لان الله یسأل العباد عما عهد الیهم ولا یسألهم عما قضی علیهم ترجمه اش اینست که جناب صادق ع فرمود که بدرستیکه ما ائیم شجره نبوت ومعدن رسالت وما ائیم عهد خدا وما ائیم ذمه خدا بودیم همیشه نورها در دور عرش حال انکه تسبیح میکردیم پس تسبیح میکردند اهل اسمان از جهت تسبیح ما پس چونکه نازل شدیم بسوی زمین پس تسبیح کردیم پس تسبیح کردند اهل زمین پس هر علمی که بیرون امده است بسوی اهل اسمانها وزمین پس از ما بیرون امده وانها روایت شده وبا از ما درک نشده وبایشان رسیده وبود در قضای سابق الهی انکه داخل نشود اتش را دوست دارنده وداخل نشود

بشت را دشمن ما از جهة آنکه سؤال میکند خدا از آنچه عهد کرده است و وصیت
نموده است مردم را نیز از آنچه قضاء حتمی کرده است بر ایشان که ایشان او را اختیار که
نیست مترجم گوید که چون شجره مشتمل بر اصلی و فرعی و اوراق و ثماری خلاصه ید
شجره لازم است که ثمری و چون ایشان نفس پیغمبرند و پیغمبر عقل است و اول ظهور
کثرت در نفس است لهذا خود را شجره نبوت قرار دادند و با ایشان سپرده لهذا ایشان
محل اقامت رسالت پروردگارند باینجهة که آنچه برسول رسید از جهة ولایت
رسید پس ولایت و ولی معدن رسالت است و هر دو مراد است بدون منافات
وعهد بمعنی وصیت است و ذمه بمعنی عهد و کفالت است و چون انسان مثلث
الکیان است جسد و نفس و عقل و بعبارتی جسد و صدر و قلب و جسد دنیوی
و نفس برزخی و عقل اخروی و محبت که از اعتقاد حق ناشی شده فعل قلب و شغل
عقل است پس محبت ایشان در دنیا و برزخ جزای اعمال خود را میبایند و بعد از انتقال
بنشاه اخرت فارغ و خالص است و محشور است بانوار ائمه پس داخل عالم نور و از
ظلمت و نار دور است بخلاف مبغض که ظلمانی و داخل در ظلمت و نار خواهد بود
و چون آنچه خدا عهد کرده است امور اختیاریه است و آنچه قضای او بآن تعلق گرفته
اجباری و خارج از تحت اختیار مکلف است پس متعلق او نخواهد بود نیز ملازم
چنانکه فرموده است که واوفوا بالعهد ان العهد کان عنه مسئولا والعلم عند الله

ما روی عن محمد بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سمعته یقول نحن جنب الله ونحن صفوة الله ونحن خیرة الله ونحن مستودع مواریث
الانبیاء ونحن امناء الله ونحن وجه الله ونحن ائمة الهدی ونحن العروة الوثقی وبنا

فتح الله وبنا ختم الله ونحن الاولون ونحن الاخرون ونحن اخیار الدهر ونوامیس العصر
ونحن سادة العباد وساسة البلاد ونحن النهج القویم والصراط المستقیم ونحن
عین الوجود وحجة المعبود لا یقبل الله عمل عامل جهل حقنا ونحن قنادیل النبوة و
مصابیح الرسالة ونحن نور الانوار وکلمة الجبار ونحن رایة الحق التی من تبعها
نجی ومن تاخر عنها هوی ونحن ائمة الدین وقادة الغر المحجلین ونحن معدن
النبوة وموضع الرسالة والینا تختلف الملائکة ونحن السراج لمن استضاء والسبیل
لمن اهتدی ونحن القادة الی الجنة ونحن الجسور والقناطر ونحن السنام الاعظم
وبنا ینزل الغیث وبنا تنزل الرحمة وبنا یدفع العذاب والنقم فمن سمع هذا الحدیث
فلیتفقد قلبه فی حبنا فان وجد فیه البغض لنا والانکار لفضلنا فقد ضل عن
سواء السبیل لانا نحن عین الوجود وحجة المعبود وترجمان وحیه وعیبة علمه
ومیزان قسطه ونحن فروع الزیتونة وربائب الکرام البررة ونحن مصباح المشکوة
التی فیها نور النور ونحن صفوة الکلمة الباقیة الی یوم الحشر الماخوذ له المیثاق و
الولایة من الذر ترجمه انست که جناب صادق علیه السلام فرموده که ما ایم
جنب خدا یعنی جانب خدا و جهت حقانی و ما ایم زبده و خلاصه خدا که ما را
از هر کدورتی و ناصافی خالص و صاف کرده اند و ما ایم اختیار کرده شدگان خدا
و ما ایم کسانیکه سپرده شده است بما میراثهای پیغمبران و ما ایم امینان خدا بر وحی
او و بر دین او و بر خلق او و بر خزائن او و ما ایم وجه خدا و ما ایم پیشوایان راه نمائی
بسوی حق و ما ایم سبب محکم و بما گشوده است خدا باب وجود و شهود و هر کمالی را
و ما ایم اولها و ما ایم آخرها و ما ایم خوبان دهر و صاحبان اسرار و مطلعان

بامور و اوامر پروردگاری در هر عصری و ما ئیم آقایان و سروران و بندگان او
و همی کنندگان در شهرها و ما ئیم راه واضح عدل و راه راست و ما ئیم چشم و چشمه میزان
و آفتاب و خود وجود و جهت خدای معبود بحق قبول نمیکند خدا عمل هیچ عمل کننده را
که جاهل باشد و ما ئیم قندیلهای نبوت و چراغهای رسالت و ما ئیم نور تمام
نورها و کلمه حضرت جبار که بما جبر میکنند هر شکستگی را و ما ئیم علم و
نشانه حق ایشان علی که هر کس پیروی ان کند نجات یابد و هر کس تاخر جوید
از ان فرو رود و هلاک شود و ما ئیم پیشوایان دین و کشندگان اسباب پیشانی
و دست و پا سعید و ما ئیم معدن نبوت و موضع رسالت و بسوی ما امد و شد
میکنند ملائکه و ما ئیم چراغ از برای هر کس که طلب روشنائی نماید و راه
از برای هر کس که راه را بیابد و طالب راه باشد و ما ئیم کشندگان مردم بسوی
بهشت و ما ئیم جسرها و قنطرها یعنی پلها که هر کس از ما تخلف ورزد غرق
شود و ما ئیم بمنزله کوهان یعنی محل مرتفع اعظم از هر محل مرتفعی و بما فرود
می آید باران نافع و بما فرود میآید رحمت و بما دفع میشود عذاب و انتقام
از عاصیان پس هر کس شنود این ندا را پس باید وارسی کند دل خود را
در محبت ما پس اگر بیابد در ان بغض ما را و انکار مر فضل ما را این تحقیق
که کرام شده است از وسط راه که راه حق و رساننده بمطلوبست از جهت انکه ما ئیم
ما عین وجود بجمیع معانی و جهت معبود و تفسیر کنندگان وحی خدا و صندوق
علم خدا و ترازوی عدل خدا یعنی آنچه سنجیده میشود اشیاء بعدل و ما ئیم شاخهای
درخت زیتونه ابرهیمیه محمدیه علویه که نه شرقیست و نه غربیه بلکه بر وسط

حقیقی است و مبارکست لقوله تعالی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و
پروردهای کریمان نیکوکارانیم و ما ئیم چراغ فانوسی که در انست نور نور و ما ئیم صفة
کلمه باقیه تا روز حشر و گرفته شده است از برای ما پیمان و ولایت از کسان و حال انکه
ایشان ذر بودند یعنی پیش در ذر اول که ذر معاینت و در انمقام امتیازی در میان
اشیاء بحسب صورت نیست و در این ذر همه مصدقند و در ذر ثانی که ذر صورت
است و اشیا بحسب صورت در میان چیزها بهم رسیده است و در اینمرتبه شقی و
سعید از هم ممتازند و بعضی مصدق و بعضی منکرند و ذر اول ذر عقلی است
و ذر ثانی ذر نفسی است و ذر ثالث در عالم زمانست و اینکه فرموده است که ما ئیم
صفة کلمه باقیه اشاره است بقول خدا که فرموده است وجعلها کلمة باقیة فی عقبه
لعلهم یرجعون یعنی گردانیدیم امامت را کلمه باقیه در عقب ابرهیم و در ذریه
در عقب حسین تا روز حشر اول که فرموده است و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن
یکذب بایاتنا که در اخبار مفسر است برجعت همچنانکه در اخبار اول فرمود لعلهم
یرجعون یعنی لکی یرجعوا و یظهروا فی الارض و یملؤها قسطا و عدلا و ینتقموا
من اعدائهم و ایشان صفت کلمه باقیه اند یعنی مظهران کلمه اند و ظهور امامت
با ایشان و در ایشانست و چون توجه شیعیان و محبان ایشان بسوی ایشان
و سیر ایشان بصراط مستقیم است و فی الحقیقه شیعه و محب مرکوب امام و صاحب
فراستاست و امام مفترس است همچنانکه تفسیر فرموده اند متوسم را بمفترس
پس پیشانی و دست و پا سعید شد چون و جبر ایشان بسوی نور و سیر ایشان
بنور است و نحن فروع الزیتونه و نحن مصباح المشکوة التی فیها نور النور

اشاره است باین که پیغمبر فرمود که مفارقت بولایت و امامت و امام و ائمه علیهم السلم
و اخبار در این خصوص بسیار و در ظاهر مختلف لکن فی الحقیقه اختلافی ندارد
و همه مراد است و فقره و نحن الاوّلون و نحن الاخرون و مجیئین بنا فتح الله
و بنا ختم الله سابقا بیان اجمالی شد که اولیت باعتبار قوس نزول و آخریت
باعتبار قوس صعود و رجوع باشد در این دور اول امده عین آخر و هر کس را ادنی بینایی
لا محاله تزاور و آخریت است و خلاف آن متصور نیست و العلم عند الله

ما روی عن الامالی عن ابی جعفر علیه السلم قال
نزل الی رسول الله ملک اسمه محمود و له اربعة و عشرون الف وجه
فقال بعثنی الیک رب العزة لتزوج النور من النور فقال من ممن فقال
علیها بفاطمه قال فلما ولی الملک اذا بین کتفیه مکتوب لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله فقال له النبی صلی الله علیه و آله مذ کم کتب هذا
بین کتفیک فقال قبل ان یخلق الله ادم بثمان و عشرین الف عام ترجمه‌اش
این است که جناب باقر فرمود که نازل شد بسوی رسول خدا ملکی که اسم
او محمود بود و از برای او بیست و چهار هزار رو بود پس گفت که فرستاده مرا
پروردگار عزت از برای اینکه تزویج کنی نور را از نور پس باو فرمود که کی را
گفت علی از فاطمه فرمود که چون پشت کرد ملک که برود ناگاه ما بین دو کتف
او بود که لا اله الا الله محمد رسول الله پس پیغمبر باو گفت که از ابتدای
کدام وقت نوشته شده است این در ما بین دو کتف تو پس گفت پیش
از آنکه خلق کند خدا آدم را به بیست و هشت هزار سال مترجم گوید که چون

دوره باعتبار حرکت معدل النهار منقسم میشود به بیست و چهار قسم که
هر قسمی مسمی است بساعت و باعتبار حرکت قمر منقسم میشود به بیست
و هشت قسم و هر قسم منزلی است از منازل قمر و شبانروز باعتبار سیر شمس (مرتب)
چنان مینماید و الله العالم که چون ملک از رتبه احاد الف نازل شده از (برای تزویج)
برای اجتماع شمس و قمر و وجه اشرف از خلفا اعتبار وجوه بحرکت شبانه
شمس و اعتبار بین الکتفین بحرکت قمر شده است و العلم عند الله

ما روی عن محمد ابن عباس قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله یا علی من احبک فقد احبنی و من سبک فقد سبنی یا علی
انت منی و انا منک روحک من روحی و طینتک من طینتی و ان الله سبحانه (و تعالی)
خلقنی و ایاک و اصطفانی و ایاک و اختارک للامامة فمن انکر امامتک
فقد انکر نبوتی یا علی انت وصیی و خلیفتی امرک امری و نهیک نهیی اقسم
بالذی بعثنی بالنبوة و جعلنی خیر البریة انک حجة الله علی خلقه و امینه
علی وحیه و خلیفته علی عباده و انت مولی کل مسلم و امام کل مؤمن و قائد
کل تقی و بولایتک صارت امتی مرحومة و بعداوتک صارت الفرقة المخالفة
فیها ملعونة و ان الخلفاء من بعدی اثنا عشر انت اولهم و آخرهم القائم الذی
یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها کانی انظر الیک و انت واقف علی عجز
جهنم و قد تطایر شررها و علا زفیرها و اشتد حرها و انت اخذ بزمامها
فتقول لک جهنم اجزنی یا علی فقد اطفا نورک لهبی فتقول لها قری یا جهنم خذی
هذا و اترکی هذا ترجمه‌اش این است که فرمود رسول خدا امام که یا علی

هر کس دوست دارد ترا این بتحقیق که دوست داشته است مرا و هر که دشنام دهد
ترا این بتحقیق که دشنام داده است مرا یا علی تو از منی و من از توام روح تو از
روح منست و طینت تو از طینت منست و بدرستیکه خدای سبحانه خلق
کرده مرا و ترا و برگزیده مرا و ترا و اختیار کرده ترا از برای امامت پس هر کس
انکار کند امامت ترا این بتحقیق که انکار کرده است نبوت مرا ای علی تو وصی
منی و جانشین منی امر تو امر منست و نهی تو نهی منست قسم یاد میکنم بانکسی
که مبعوث کرده است مرا به نبوت و گردانیده است مرا بهترین آفریدگان انکه
تو حجت خدائی بخلقش و امین خدائی بر وحی او و خلیفه خدائی بر بندگان
او و توئی مولای هر مسلمی و امام هر مؤمنی و کشنده هر پرهیزکاری
بسوی بهشت و بولایت تو گرویدند امت من مرحوم و بعداوت تو گرویدند
و فرقه مخالفت کردند در ولایت تو یا در میان امت من لعنت کرده شده
و بدرستیکه خلیفها بعد از من دوازده نفرند تو اول ایشانی و اخر ایشان
قائم است که میگشاید خدا باو مشرقهای زمین و مغربهای انرا گویا من
نظر میکنم بسوی تو و تو ایستاده بر دنبال جهنم که افروخته شده است و حال انکه
بتحقیق می برد شعلهای او و بلند شده است اواز نفس او و شدت گرمی آن
کوهها و تو گرفته مهار اورا این میگوید بتو جهنم که پناه ده مرا یا بکند او را از من
یا علی بتحقیق که فرو نشانید نور تو زبانه و شعله مرا این میگوئی تو باو که
قرار گیر ای جهنم بگیر اینرا و واگذار اینرا   ما روی
عن الامالی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما عرج

بی الی السماء السابعة ومنها الی سدرة المنتهی ومنها الی حجب النور ناداني
ربی جل جلاله یا محمد انت عبدی وانا ربک فلی فاخضع وایای فاعبد
وعلی فتوکل فانی قد رضیتک عبدا وحبیبا ورسولا ونبیا ورضیت لک علیا
خلیفة وبابا وجعلته حجتی علی عبادی وامانا للخلائق به یقام دینی ویحفظ
حدودی وتنفذ احکامی وتعرف به اعدائی من اولیائی وبالائمة من ولده
ارحم عبادی وبالقائم المهدی اعمر ارضی بتسبیحی وتقدیسی وتهلیلی وتمجیدی
وبه اطهر الارض من اعدائی وبه احیی عبادی وبلادی وبه اظهر الکنوز
والذخائر واظهره علی الاسرار والضمائر وانصره باولیائی وامده بملائکتی
فهو ولیی حقا ومهدی عبادی صدقا ترجمه اش اینست که رسول خدا فرمود که
چون بالا برده شدم من بسوی اسمان هفتم و از انجا بسوی سدرة المنتهی و از
انجا بسوی حجابهای نور ندا کرد مرا پروردگار جل جلاله که ای محمد بنده منی
و من پروردگار توام پس از برای من فروتنی کن و مرا بندگی کن و بر من توکل کن
پس بدرستیکه من بتحقیق پسندیدم ترا که عبد من و حبیب من و رسول
من باشی و پسندیدم از برای تو علی را که خلیفه و باب علم و حکمت تو باشد
و گردانیدم اورا حجت خود بر بندگانم و امان از عذاب و هلاک از برای خلقم باو
بر پا داشته میشود دین من و حفظ کرده میشود قواعدهای من و بکار برده
میشود حکمهای من و شناخته میشوند دشمنان من از دوستان من و بامامان
از اولادش رحم میکنم بندگانم را و بقائم مهدی از فرزندان او معمور میسازم
زمینم را بتسبیح کردن مردم مرا و تقدیس و تهلیل ایشان و تمجید ایشان

یعنی باینکه یاد کنند در زمان او اهل زمین را به پاکی و نیکانکی و شرف و با او پاک
میسازم زمینم را از دشمنانم و با او زنده میکنم بندگانم را و شهرهایم را و با او
ظاهر میسازم گنجها و ذخیرههای پنهانی را و مطلع میسازم او را بر اسرار و آنچه
در خواطرهاست و یاری میکنم او را بدوستانم و امداد میکنم او را بملائکه کرام پس
اوست ولی من در واقع و مهدی بندگان من براستی مترجم گوید که ترتیب
در فقره رضیتك عبدا و حبیبا و رسولا از جهت آنست که اولا بر بندگی و
عبادت سیر میکند الی الله و میرسد بمقام محبت و ثانیا برگزیده میشود
از برای تکمیل دیگران کما فی الحدیث القدسی لا یزال یتقرب الی العبد بالنوافل
حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به
الی آخر الحدیث و اما سر آنکه بمهدی ظاهر میشود امور پنهانی از گنج و آنچه در
خواطر بگذرد پس از جهت آنست که زمان مهدی الطف است از این زمان
و مکان او الطف است از این مکان و باطن این زمان و مکان است و عمل
او بر باطن شریعت است و حکم او بر باطن است و از اینجهت ملقب شده بمهدی
که طریقت در حق او غلبه و ظهور دارد قل کل یعمل علی شاکلته و از اینجهت
است که با او پاک میشود زمین از کفر و شرك چون جای شرك و کفر ظاهر
عالم ملك است و بغلبه باطن بر ظاهر وحدت را غلبه حاصل میشود بر
کثرت و حق که مستور بود ظاهر میشود و آنچه در این حدیث فرموده‌اند وقوع
و ظهورش بهم میرساند اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و اوسع منهجه و اجعلنا
من انصاره و شیعته و اکحل فینا بمحبته انك قریب مجیب

ما روی عن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال
یا رسول الله ینفعنی حب علی فی معادی فقال له النبی لا اعلم حتی اسأل جبرئیل
نزل جبرئیل مسرعا فقال له النبی یا جبرئیل ینفع هذا حب علی فقال لا اعلم حتی
اسأل اسرافیل ثم ارتفع فسأل اسرافیل فقال حتی لا اعلم حتی اناجی رب العزة
فاوحی الله الی اسرافیل لجبرئیل یقول لمحمد انت منی حیث شئت و انا و علی منك
حیث انت منی و محبوا علی منی حیث علی منك ترجمه‌اش آنست که ابن عباس
گفت که آمد مردی بخدمت رسول خدا پس گفت یا رسول الله آیا نفع میبخشد
مرا محبت علی پس فرمود رسول خدا که نمیدانم تا سؤال کنم از جبرئیل پس نازل
شد جبرئیل بشتاب پس گفت باو رسول خدا که ای جبرئیل آیا نفع میبخشد این را دوستی
علی پس جبرئیل گفت نمیدانم تا سؤال کنم از اسرافیل پس بالا رفت پس سؤال
کرد از اسرافیل پس گفت اسرافیل که نمیدانم تا مناجات کنم رب العزة را که پروردگار
قهر و غلبه است پس وحی فرستاد خدا بسوی اسرافیل که بگو بجبرئیل که بگوید
بمحمد که تو از من در جائیکه خواستهام و من و علی از تو در جائی هستیم که تو در آنجا
از منی و دوستان علی از من در جائی هستند که علی از تو است مترجم گوید
که مراد و الله العالم آنست که مقام قرب محمدی مقام مشیت است که مقام او ادنی
و مقام قرب علوی من حیث الولایة الذاتیه که مقام وحدت نور محمدی و علوی
و ولایت الله است همان مقام است و هر چند در اعتبار و تعبیر مختلف شوند
قال الله تعالی الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نور را
در مقام ولایت حقه مفرد یاد فرموده و فرموده هنالك الولایة لله الحق

ولی ومحمد ولی وعلی ولی ومؤید اینمقال است اینچه وارد شده کر در معراج در اینمقام
تکلم حق با پیغمبر بلسان علی بود و بدید علی بود در اینمقام علی نفس محمد است یعنی خود
محمد است وعلی نفس الله است کما فی الزیاده وهرکاه علی اللهی شوی باینمعنی کر علی
در ورتبه بیان کرمقام وحدت ومقام اسماء الله است عین این اسم این جامع
واسم غیر متمامات ناخوشی بر ان مترتب نمیشود لانهم الاسماء الحسنی وولایت
او بولی او ومظاهر ملکر کل موجودات مقیده مظاهر ولایت حضرت است وانچه فرمود
فرمود وانا وعلی منک وانا مقام محبین علی در قرب بی باعتبار ولایت تبعیت
کر علی نفس محمد است ومحمد عقل است چون نفس باینمعنی معصور وتمنزل عقل است
بی عقل قلب است ونفس صدر هم چنین علی روح است ومحب جسد وعلی معنی
ومحب لفظ وعلی منبر است ومحب شعاع ورجوع الشعاع الی المنیر والعلم عند
اهله

ما نقل عن کتاب المناقب مرفوعا الی ابن
عمر قالت سالت رسول الله صلی الله علیه وآله عن علی ابن ابی طالب فقلت یا رسول
الله ما منزلة منک علی فغضب ثم قال ما بال قوم یذکرون رجلا له عند الله
منزلة کمنزلتی ومقام کمقامی الا النبوة یا بن عمر ان علیا منی بمنزلة الروح من
الجسد وان علیا منی بمنزلة النفس من النفس وان علیا منی بمنزلة النور من
النور وان علیا منی بمنزلة الراس من الجسد وان علیا منی بمنزلة الزر من
القمیص یا بن عمر من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله ومن ابغض
علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد غضب الله علیه ولعنه الا ومن احب
علیا فقد اوتی کتابه بیمینه وحوسب حسابا یسیرا الا ومن احب علیا لا یخرج

من الدنیا حتی یشرب من الکوثر ویاکل من طوبی ویری مکانه فی الجنة الا ومن
احب علیا هانت علیه سکرات الموت وجعل قبره روضة من ریاض الجنة
الا ومن احب علیا اعطاه الله بکل عضو من اعضائه حورا وشفاعة ثمانین
من اهل بیته الا ومن عرف علیا واحبه بعث الله الیه ملک الموت کما یبعث
الی الانبیاء وجنبه اهوال منکر ونکیر ونور له فی قبره مسیرة عام وجاء یوم
القیمة ابیض الوجه یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بعلها الا ومن
احب علیا اظله الله تحت ظل عرشه وامنه یوم الفزع الاکبر الا ومن احب علیا
قبل الله حسناته ودخل الجنة امنا الا ومن احب علیا سمی امین الله فی الارض
الا ومن احب علیا وضع علی راسه تاج الکرامة مکتوب علیه اصحاب الجنة
هم الفائزون وشیعة علی هم المفلحون الا ومن احب علیا مر علی الصراط کالبرق
الخاطف الا ومن احب علیا لا ینشر له دیوان ولا ینصب له میزان ویفتح له
ابواب الجنة الثمان الا ومن احب ومات علی حبه صافحته الملائکة وزارته
ارواح الانبیاء الا ومن مات علی حب علی صافحه علی فانا کفیله بالجنة الا وان
لله بابا من دخل نجی من النار وهو حب علی الا ومن احب علیا اعطاه الله
بکل عرق فی جسده وشعر فی بدنه مدینة فی الجنة یا بن عمر الا وان علیا
سید الوصیین وامام المتقین وخلیفتی علی الناس اجمعین وابو الغر المیامین
طاعته طاعتی ومعرفته معرفتی یا بن عمر والذی بعثنی بالحق نبیا لو ان
احدکم صف قدمیه بین الرکن والمقام یعبد الله الف عام ثم الف عام
صائما نهاره قائما لیله وکان له ملاء الارض ذهبا فانفقه وعبادة الله

ملکا فاعتقهم وقتل بعد هذا الخبر الکثیر شهیدا بین الصفا والمروة ثم لقی
الله عز وجل یوم القیمة باغضا لعلی لم یقبل الله له عدلا ولا صرفا وزلج
باعمالهم فی النار وحشر من الخاسرین ترجمه اش انست که ابن عمر میکوید که سؤال
رسول خدا را از علی ابن ابی طالب پس کفتم یا رسول الله چه چیز است منزلت علی
از تو پس غضب کرد رسول خدا پس فرمود چه چیز است حال مردمی که ذکر میکنند
مردی را که از برای او نزد خدا منزلتی است مثل منزلت من و مقامی است مثل مقام
من مکر نبوت ای پسر عمر بدرستیکه علی از من بمنزله روح است از جسد و
بدرستیکه علی از من بمنزله نفس است از نفس و بدرستیکه علی از من بمنزله روشنی
نور است از نور و بدرستیکه علی از من بمنزله تکمه است از پیراهن ای پسر
عمر هر کس دوست دارد علی را پس بتحقیق که دوست داشته است مرا و هر کس
دوست دارد مرا پس بتحقیق که دوست داشته است خدا را و هر کس دشمن دارد
مرا پس بتحقیق که غضب کرده است خدا بر او لعنت کرده است او را آگاه باش
و هر که دوست دارد علی پس بتحقیق که داده میشود کتابش را بدست راست
او و حساب کرده میشود حساب آسان آگاه باش و هر کس دوست دارد علی را
بیرون نمیرود از دنیا تا آنکه بیاشامد از کوثر و بخورد از طوبی و ببیند جای خود را
در بهشت آگاه باش و هر کس دوست دارد علی را بیرون نمیرود از دنیا تا آنکه بیاشامد
از کوثر و بخورد از طوبی و ببیند جایش را در بهشت آگاه باش و هر کس دوست
دارد علی را آسان میشود بر او دشواریهای مرگ و کردانیده میشود قبرش باغی
از باغات بهشت آگاه باش و هر که دوست دارد علی را عطا میکند او را خدا بهر عضوی

از اعضاش

از اعضاش حوری بیکاری و بنده و شفاعت هشتاد نفر از اهل خانه اش آگاه
باش و هر کس بشناسد علی را و دوست دارد او را میفرستد خدا بسوی او ملک
موت را همچنانکه میفرستد او را بسوی پیغمبران و دور میسازد از او هول
منکر و نکیر و کشاده میشود از برای او در قبرش یکسال راه و سفید میکرد روی او در روز
قیامت سفید رو برده میشود بسوی بهشت همچنانکه برده میشود عروس
بسوی شوهرش آگاه باش و هر که دوست دارد علی را جا میدهد او را خدا
در زیر سایه عرش خود و ایمن میسازد او را در روز فزع اکبر آگاه باش و
هر کس دوست دارد علی را قبول میکند خدا اعمال حسنه او را و داخل میشود
بهشت را در حالتیکه ایمن است از هر مکروهی آگاه باش و هر کس دوست
دارد علی را نامیده میشود امین خدا در زمین یعنی او را امین الله فی ارضه
مینامند آگاه باش و هر کس دوست دارد علی را کذاشته میشود بر سر او تاج کرامت
نوشته شده است بر آن تاج که اصحاب جنت ایشانند رستکاران و شیعه علی
ایشانند رستکاران و ظفر یافتکان آگاه باش و هر که دوست دارد علی را میکذرد
بر صراط مثل برق جهنده آگاه باش و هر که دوست دارد علی را کسترده نمیشود
از برای دیوانی و برپا نمیشود از برای او میزانی و کشوده میشود از برای او هشت
در بهشت آگاه باش و هر که دوست دارد علی را و بمیرد بر دوستی علی مصافحه میکنند
او را ملائکه و زیارت میکنند او را ارواح پیغمبران آگاه باش و هر که بمیرد بر دوستی
علی مصافحه میکند او را علی پس من کفیل و ضامن بهشتم از برای او آگاه باش و
بدرستیکه از برای خدا دری است که هر کس داخل شود از آن نجات مییابد

آتش وان دوستی علی است آگاه باش و هر که دوست دارد علی را عطا میکند خدا
او را بهر رگی که در جسد اوست و بهر موئی که در بدن اوست شهری در بهشت ای
پسر عمر آگاه باش و بدرستیکه علی سید اوصیاء است و پیشوای پرهیزکاران است
و خلیفه من است بر تمام مردم و بدر پیشانی سفیدان با میمنت است طاعت
او طاعت منست و معرفت او معرفت منست ای پسر عمر قسم بآنکسیکه فرستاد
مرا به پیغمبری بحق که اگر یکی از شما صف زند دو قدمش را ما بین رکن و مقام
در حالتیکه بندگی کند خدا را هزار سال پس هزار سال در حالتیکه روزه باشد
روزش را و ایستاده باشد شبش را و بوده باشد از برای او اینقدر طلا که پر
کند زمین پس انفاق کند آنها را و تمام بندگان خدا ملک او باشند پس
آزاد کند همه را و کشته شود بعد از این خیر بسیار در حالتیکه شهید باشد
ما بین صفا و مروه پس ملاقات کند خدای عز و جل را در روز قیامت با دشمنی
علی قبول نمیکند خدا از برای او هیچ فدائی و هیچ انفاقی یا توبه را و دفع کرده
میشود عملهایش بسوی آتش و محشور میشود از زیان کاران مترجم گوید که چون
ولایت علی شجره طوبی است و عداوت او شجره خبیثه است پس هر چیزی که از
کثرت نبوی ولایت است پس محب علی لازم دارد مجموع آنچه را که جناب
پیغمبر فرموده و عداوت او از آتش و بسوی آتش است و امور در وجود بر تمام
با محبت است از لوازم عداوت امور عدمیه است النور للنور والظلمة للظلمة
قال الله تعالی الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات و کما قال الخبیثات
للخبیثین والخبیثون للخبیثات و از اینکه فرموده که گشوده میشود از برای

او هشت در بهشت و همچنین فرموده که داده میشود بهر عضوی از اعضایش خدا
عطا میکند خدا او را بهر رگی در جسدش و بهر موئی در بدنش فهمیده میشود
که این در حق کسی است که محبت علی ساری است در جمیع مراتب او از عقل
تا جسد و در جسد ساری است در تمام اعضایش و من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها و این اقل مراتب است پس از اینجهت فرموده که داده میشود شفاعت
هشتاد نفر از اهل بیتش را والعلم عند اهله
ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لحذیفة بن الیمانی یا حذیفة ان علیا
حجة الله الایمان به ایمان بالله والکفر به کفر بالله والشرک به شرک بالله
والشک فیه شک فی الله والالحاد فیه الحاد فی الله والانکار له انکار لله
فیه بطلان ولا ذنب له محب غال و مبغض قال ترجمه اش اینست که رسول خدا
بحذیفه فرموده که ای حذیفه بدرستیکه علی حجت خدا است ایمان باو ایمان بخدا است
و کفر باو کفر بخدا است و شرک باو شرک بخدا است و شک باو شک بخدا است
و میل و عدول از آن میل و عدول از او میل و عدول از خدا است و انکار
کردن از او انکار کردن خدا است مترجم گوید که وجه آنچه در این حدیث
شریف مذکور است بهر وجهی ظاهر است و بنا بر اسمیت همچنانکه
قبل ذکر شد اظهر است و در ترجمه در جای خدا الله ذکر میشود و چون
امیرالمؤمنین صراط مستقیم است و صراط مستقیم صراط کسانی است
که انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
پس مفرط هالک است چون مغرب است و بجهت تفریط از منبع نور دور است

کالیهود و محبین مفرط کالنصاری واول مغضوب علیهم میباشند
وثانی ضالین والعلم عند اهله   ما روی عن سعید
بن جبیر من کتاب الامالی قال اتیت ابن عباس اسئله عن علی ابن ابی
طالب واختلاف الناس فیه فقال یا ابن جبیر جئت تسئلنی عن خیر
هذه الامة بعد محمد ص جئت تسئلنی عن رجل له ثلثة الاف منقبة
فی لیلة واحدة وهی لیلة القربة وصی رسول الله وخلیفته وصاحب
حوضه ولوائه ثم قال والذی اختار محمدا خاتما للرسله لو کان نبت
الدنیا واشجارها اقلاما واهلها کتابا وکتبوا مناقب علی ع وفضائله من
یوم خلق الله الدنیا الی فنائها ما کتبوا معشار ما اتیه الله من الفضل
ترجمه اش اینست که سعید بن جبیر میگوید که امدم ابن عباس را که سئوال کنم
او را از علی بن ابیطالب واختلاف مردم در امر او پس گفت ای ابن جبیر امدۀ
سئوال کنی مرا از مردی که از برای او سه هزار منقبت است یعنی سه هزار
فضیلت یا سه هزار معجزه است در یکشب و ان فداکردن خود است که خود را
فدای رسول خدا کرد و بجای او خوابید وصی رسول خداست و جانشین و
خلیفه اوست وصاحب حوض وعلم اوست پس گفت قسم بانکسی که اختیار
کرده است محمد را که ختم کننده رسول او باشد که اگر بوده باشد گیاه دنیا و
درختان انها قلمها و بوده باشند اهل دنیا نویسندها و بنویسند مناقب
علی و فضایل او را از روزیکه خلق کرده است خدا دنیا را تا روز فانی شدن
دنیا نخواهند نوشت ده یک انچه خدا داده است علی را از فضل مترجم گوید

که از انچه گذشت معلوم شد که مرتبه ولایت مطلقه مرتبه بی نهایت و اطلاقست
و انچه از ابتدای خلق دنیا تا فنای ان بظهور رسد نسبت ان با ان مرتبه نسبت متناهی
است بغیر متناهی بلکه مجموع انچه بر لوح وجود نوشته شده و میشود فضایل
علی است و تمام شدن ندارد و مراد از دنیا قوس نزولست من الدرة الی
الذرة در مقابل اخرت که قوس عروج است تا مجموع عالم ملکت و ماقبل
ان از قوس نزول اولی است و ما بعد ان اخرت مسمی انکه از فقره زیارت
جامعه که فرموده است که حجج الله علی اهل الدنیا والاخرة والاولی بنا بر فهم
حقیر و جناب شیخ نجود یکر تفسیر فرموده است و در مقسم بر ابن عباس اشاره
لطیفه ایست بوی انکه چون محمد را خاتم انبیاء و رسل قرار داد باید وصی
انجناب هم صاحب مرتبه خاتمیت باشد و خاتمیت مستلزم است انچه را که
ذکر نموده و بیان نموده و لیس وراء عبادان قریه
ما روی عن علی بن موسی الرضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن
محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی ابن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه
امیر المؤمنین عن محمد خاتم النبیین صلی الله علیهم اجمعین عن جبرئیل الامین
عن میکائیل عن اسرافیل عن الله جل جلاله انه قال جل من قائل انا الله الذی
لا اله الا انا خلقت الخلق بقدرتی واخترت منهم انبیاء واصطفیت من
الکل محمدا وجعلته حبیبا وصفیا ورضیا وبعثته الی خلقی واصطفیت له
علیا وایدته به وجعلته امینی وامیری وخلیفتی علی خلقی وولی علی عبادی
یبین لهم کتابی ویسیر فیهم بحکمی وجعلته العلم الهادی من الضلالة لتربانی

الذی اوفی منه وبقی الذی من دخله کان امنا من ناری وحصنی الذی
من لجا الیه حصنته من مکروه الدنیا والاخرة ووجهی الذی من توجه الیه
لم اصرف عنه وجهی وحجتی علی اهل سمواتی وارضی وعلی جمیع من بینهن
من خلقی فلا اقبل عمل عامل الا مع الاقرار بولایته مع نبوة احمد رسولی و
یدی المبسوطه فی عبادی فبعزتی حلفت وبجلالی اقسمت انه لا یتوالی
علیا عبد من عبادی الا زحزحته عن ناری وادخلته جنتی ولا یعدل
عن ولایته الا من ابغضه وادخلته ناری ترجمه اش انیست که جناب اقدس
الهی فرمود که منم خداوندی که نیست سزاوار پرستش مگر من او بدیدم مخلوقات را
بقدرت وتوانائی خود واختیار کردم از ایشان پیغمبرانی وبرگزیدیم از کل محمد را
وگردانیدم او را حبیب ودوست داشته شده ودوست دارنده وصاحب
مقام محبت وبرگزیده وپسندیده ومبعوث ساختم او را بسوی خلقم وبر
گزیدیم از برای او علی را وتقویت کردم او را بعلی وعلی را دستاو وقرار دادم وگردانیدم
علی را امین خود بر ولایت واسرار ولایت وبر خلق وبر شرایع وحد ودو احکام
وامیر خود وجانشین وخلیفه خود بر خلق وولی خود بر بندکان نم بیان میکند
از برای ایشان کتاب مرا ومشرف میسازد ایشانرا بحکم من وگردانیدم او را نشان
راه حق وراه نماینده مردم انکه الهی وگردانیدم او را باب خود که امده میشوم از ان
وبیت خود که هر کس پناه برد باو نگاه میدارم او را از مکروه دنیا واخرت وروی
خود که هر کس روآورد بسوی او بر نمیگردانم از او روی خود را وحجت خود بر اهل
اسمانهایم وزمینم وبر جمیع کسانیکه قبول ذلت یا سهولت کرده اند از خلقم

وبنا بر نسخه بر جمیع کسانیکه نام برده ام ایشانرا از خلقم پس قبول نمیکنم
عمل هیچ عمل کننده را مگر با اقرار بولایت او وبا نبوت احمد فرستاده ورسولم
ودست خود که گشوده شده است در بندکانم پس بعزت وغلبه خود قسم
یاد نموده ام وبجلال خود قسم خورده ام که دوست نمیدارد علی را وقبول
ولایت او را نمیکند بنده از بندکان من مگر اینکه دور ساخته ام او را از
آتشم وداخل کرده ام او را در بهشتم ودر نمیرود از ولایت او احدی مگر کسی
که دشمن دارم او را وداخل کرده ام ورا در آتش خود مترجم گوید که بعد از انچه
سابقا مذکور وفقرات این حدیث شریف محتاج بتوضیح نیست

ما روی ان امیر المؤمنین علیه السلام اردف کمیل بن زیاد النخعی
یوما علی ناقته فقال لکمیل ما الحقیقه قال علیه السلام ما لک والحقیقه
فقال او لست صاحب سرک قال بلی ولکن یرشح علیک ما یطفح منی فقال
کمیل او مثلک یخیب سائلا قال امیر المؤمنین ع کشف سبحات الجلال
من غیر اشاره فقال کمیل زدنی بیانا فقال علیه السلام محو الموهوم وصحو
المعلوم فقال کمیل زدنی بیانا فقال علیه السلام هتک الستر وغلبة
السر فقال زدنی بیانا قال علیه السلام جذب الاحدیه لصفة التوحید
فقال زدنی بیانا فقال علیه السلام نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی
هیاکل التوحید اثاره قال زدنی بیانا فقال علیه السلام اطفی السراج فقد
طلع الصبح ترجمه اش انیست که کمیل که از متوسطین اصحاب امیر المؤمنین ع
بود هیچ انکر اسمش شاهد بر اینمدعاست سؤال کرد از انحضرت که حقیقت

حمو ١٠ غلبدو دبرابرد خشاخ لا

[illegible] الهی ترددی فی الآثار یوجب بعد المزار فاجمعنی علیک بخدمة توصلنی الیک کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غبت حتی

حقیقت فرمود که چه کار است ترا با حقیقت کمیل گفت که آیا نیستم من صاحب
سر تو حضرت فرمود بلی هستی ولیکن تراوش میکند بر تو انچه لب ریز میشود
از من کمیل گفت که ایا مثل توئی نا امید میسازد سائلی را حضرت فرمود که حقیقة
کشف سبحات جلالت بدون اشاره و سبحه در کتاب لغت تفسیر شده بنعمت
وعظمت و نور و دانهای تسبیح کمیل عرض کرد که زیاد کن بیان را از برای من
حضرت فرمود حقیقت محو امر موهوم است و صحو صافی امر معلوم شد واقعی
کمیل گفت زیاد کن بیانرا حضرت فرمود حقیقت پاره کردن پرده و حجاب است
و غالب شدن سر و پنهانی کمیل گفت زیاد کن بیانرا حضرت فرمود حقیقة
جذب کردانیدن احدیت است مر صفت توحید را کمیل گفت زیاد کن بیانرا
حضرت فرمود که حقیقت نوری است که طالع شده و تابیده است از صبح ازل
پس ظاهر میشود بر هیکلهای توحید اثار ان نور کمیل گفت زیادتی بیان آن
حضرت فرمود فرو نشان چراغ را پس بتحقیق که طلوع کرد صبح مترجم گوید
که این حدیث از احادیث مشکله و فهم ان خارج است از حوصله رعیت و شخصی
از جناب شیخ سؤال کرد و جناب شیخ جواب نوشته اند انهم مشکل است و
نقد رمیسور نقل میشود و بالله التوفیق باید دانست که چون وجود از وحدت
بکثرة امده و هر قدر دور از مبدء شده کثرت زیاد شده و ترتیب اقتضا میکند
که اول مقام وحدت باشد و بعد از ان وحدت بر کثرت غالب باشد و بعد
از ان امر بین امرین باشد و بعد از ان کثرت بر وحدت غلبه کند بحیث لم یبق
منها اسم و چون انسان بحسب خلقت اصلیه موجودی است که صلاحیت

از برای ظهور در عالم کثرت و رجوع بعالم وحدت هر دو دارد و رتبه او
در اخر مراتب نزول و اول مراتب عروج است و از مقام وحدت نزول کرده
پس قابل رجوع باین مقام است لهذا فرمودند من عرف نفسه فقد عرف
ربه یعنی هر کس بشناسد خود را میشناسد پروردگار خود را و شناختن
خود موقوفست بر عمل بمقتضای شریعت اولا و طی مراحل طریقت ثانیا
و وصول بمقام حقیقت که مقام بیان و توحید است ثالثا پس در رجوع
هر قدر ترقی میکند جنبه نوریت غالب میشود و انوار ضعیفه که مراتب
کثرات است مخفی میشود همچنانکه حضرت ابرهیم علی نبینا و اله و علیه السلام
در زمانی بود که در کودال طبیعت فرو رفته بود و در ظلمت محضه بود بعد
از خروج از غار اولا شب بود و قمر هم طلوع نکرده و کواکب ظاهر بود بگرفتها
بعد از سیر بجانب مشرق نور اولا قمر طالع شد و کواکب ضعیفه در جنب
نور قمر مستور و مقهور شد بعد از ان صبح شد و نور قمر ضعیف شد و نور
شمس ظهور بهم رسانید تا بالکلیه قمر غروب کرده و از نظر غایب و شمس
طلوع شد تا انکه شمس عقلی نیز مقهور و غائب شده نور ولایت ظهور
بهم رسانید ابرهیم بلسان حال گفت وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین و بالکلیه کثرت از نظر ابرهیم
محو شد و اینمقام حقیقت است و سالک باینمقام نمیرسد مگر بحذف
کثرات و قطع التفات از ما سوای واحد حقیقی حتی التفات بقطع التفات
والتفات بالتفات بواحد حقیقی و باینجهت است که موحد بحقیقت توحید

نمیرسد تا آنکه بالکلیه قطع نظر از خود و توحید خود و هر چیزی نماید و اینجا
تن تنائی است تا نخوری ندانی بگفتن حلوا دهان شیرین نمیشود لکن
از ایشان نیستی میگو از ایشان پریشان نیستی میگو پریشان چون شخص مجمع
کامل از این مطلب بسیار مشکل سؤال نمود جناب حضرت بجهة از دیاد
توجه و قابلیت او لاجواب نفرموده بلکه او را منع از این سؤال فرمود چون الانسان
حریص علی ما منع و مرتبه او را از خود آنجناب بیان نمود که اینجا از من تو بیسد
رشحی است از آنچه از من تجاوز میکند و او لازم در جواب بعد از منع فرمود که
کشف سبحات جلال است بدون اشاره و مراد از سبحات یا مطلق الاهات
اعم از ظاهره و باطنه و مادیه یا انوار یا حضور الالاه و انوار مجرده و ظاهر در نظر
حقیر دویم است و مراد اینست که بعد از وصول بمقام عقلی و کشف حجب
ظلمانیه هرگاه کشف حجب نورانیه نیز بشود بمقام حقیقت میرسد که مقام
توحید و معرفت نفس و معرفت رب است و اینمقام فناء فی الله است یعنی
عدم التفات بسوی شئ سوی الله کما قال الله تبارک و تعالی فاسر باهلک
بقطع من اللیل و لا یلتفت منکم احد و امضوا حیث تؤمرون بعد چون کمیل
طلب زیادتی بیان نمود بعبارتی دیگر فرمود محو موهوم است از نظر
سالک که کثرات باشد و صحو و صافی شدن معلوم است یعنی آنچه نمود
از نظر بود دانسته شود و آنچه بود است باقی بماند چون اشتقاق حقیقت از حق
بمعنی ثبت است اعتبارات و هم را بگذار تا جواول نمایید انجام باز چون طلب
زیادتی بیان نمود حضرت فرمود که حقیقت هتک و شق و قطع ستر و حجاب است

و غلبه سر یعنی آنچه محجوب بحجابها پنهان بود غلبه کند و حجب را شق و قطع کند و پنهان
هویدا و نا پیدا پیدا شود کما قال النبی صلی الله علیه و آله یا من احتجب بشعاع
نوره عن نواظر خلقه ای تو مخفی در ظهور خویشتن وی درخت پنهان بنور
خویشتن باز چون طلب زیادتی بیان نمود حضرت فرمود که حقیقت جذب
و کشش احدیت است مر صفت توحید را چون توحید وحدت میخواهد که بکسر
حاء و موحد میخواهد بفتح حاء و توحید و اینمعنی مستلزم کثرت و در
مقام احدیت هیچگونه کثرتی نیست پس جاذب احدیت صفت توحید را
بالکلیه کثرات از نظر محو میشود و منظور یکی میشود بدون ناظری و نظری
اعاره طرفا و اصابه فکان البصیر بها طرفها باز چون طلب زیادتی بیان نمود
حضرت فرمود که حقیقت نوری است که ظاهر و تابان میشود از صبح ازل پس پیدا
میشود بر هیکلها و صورتهای توحید آثار آن نور و این عبارت دو احتمال
دارد یکی آنکه هیاکل و صور بر دو قسم باشد بعضی هیاکل توحید باشد و بعضی
نباشد و اشراق این نور خاص باشد بهیاکل توحید بیانش آنکه آدمی در مقام
کثرت است هیکل و صورت او و هیاکل سایر اشیاء که بنظر او می آید هیکل
شراکت و بعد از وصول بمقام حقیقت باقی نمیماند مگر هیکل توحید و
سایر هیاکل از نظر محو میشود و اینست محو موهوم و صحو معلوم و هتک
ستر و غلبه سر و کشف سبحات جلال و بنابراین جمیع هیاکل بجهة تعدد
سایرین و سالکین و طالبین است چون هریک را بجزئیات هیکل توحید
بیش نیست احتمال دویم آنکه کل هیاکل هیاکل توحید باشد همچنانکه

حاصل است از برای سالک بعد از مرتبهٔ فناء فی الله در بقاء بالله و رجوع
از حق بسوی خلق پس در این مرتبه ببیند وحدت را در عین کثرت و کثرة را
در عین وحدت و ظاهر را در عین باطن و باطن را در عین ظاهر و اول را
در عین آخر و آخر را در عین اول و قرب را در عین بعد و بعد را در عین قرب
و اختیار را در عین جبر و جبر را در عین اختیار و هکذا لکن نه بمعنی وحدت
وجود یا موجود بلکه بمعنی که در خطب و ادعیه و اخبار از ائمه اطهار علیهم
السلم ماثور و مذکور است همچنانکه در ادعیه ایام از امیر المؤمنین ع
منقولست که فرموده قربت فی نائیک و نائیت فی قربک و انت فی تجبرک
فی لینک و انسعت رحمتک فی شدة نقمتک و اشتدت نقمتک فی سعة رحمتک
و هکذا و بنا بر اینمعنی این نور که مشرق میشود آثارش همگی بر هیکل توحید است
پس بنا بر اول قابل اثر هیکل توحید است و بنا بر معنی دویم خود اثر هیکل
توحید است و اینمقام اعلی و اوسع است از مقام اول و آن نهایت حصول
معرفت است که در حق ایشان متصور است و لهذا چون باز طلب زیادتی
بیان نمود حضرت فرمود که چراغ را فرو نشان پس بتحقیق طلوع نمود صبح
یعنی نور چراغ غیر از نور شمس است و نور صبح از شمس است و باظهور نور
شمس است نمود چراغ پی بافتاب بردن از نادانی است نه هی نادان که او خورشید
تابان بنور شمع جوید در بیابان و اشاره باینمقام است کلام پیغمبر علیه و آله
الصلوة و السلام در دعاء عجب که اولش مذکور شد که میگوید فتراجعت
القلوب الی الصدور عن البیان باخلاص الوحدانیة و تحقیق الفردانیة مقرة

لک بالعبودیة و انک انت الله انت الله لا اله الا انت و چون دانستی
که اول مقامات مقام صدر است و کثرت صور علمیه و دویم مقام قلب است
و کثرت معانی و سیم مقام فؤاد است و بیان و توحید پس بعد از وصول
بمقام بیان و وحدت هرگاه رجوع کند بمقام صدر و کثرت متلبس است
باخلاص وحدانیت و تحقیق فردانیت و مقر است بعبودیت و اثبات میکند
الوهیت را از برای حق در مراتب ثلث که ملک و ملکوت و جبروت باشد یا صدر
و قلب و فؤاد و در اینمقام اثبات مقدم است بر نفی چون رجوع از وحدت
بکثرت بخلاف مقام سیر الی الله که در آنمقام نفی مقدم است بر اثبات همچنانکه
در فقره بعد در سیر موسوی اشاره بان شد که فقره است که فلما بدا شعاع
نور الحجب من بهاء العظمة خرت الجبال متدکدکة لعظمتک و جلالک و هیبتک
و خوفا من سطوتک راهبة منک فلا اله الا انت فلا اله الا انت فلا اله الا
انت و چنین مینماید و مفهوم که در این دعاء شریف در بیان اسماء الهی بر
سبیل تنزل ذکر فرموده باشد و اول ذکر اسم فؤادیه شده و ثانیا اسماء قلبیه
و ثالثا اسماء صدریه و رابعا اسماء شعوریه که فرموده و اسئلک بالاسم
الذی فتقت به رتق عظیم جفون عیون الناظرین الذی به تدبیر حکمتک
و شواهد حجج انبیائک و در اول فرمود بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او
استاثرت به فی علم الغیب عندک پس این اسم را بر وفق در وجودات مقیده
نیست بخلاف ثانی و ثالث و رابع که در مقام قلب و صدر و مشاعر است و بعبارت
دیگر در جبروت و ملکوت و ملک است و در هر یک از فقرات اشارات لطیفه

شده است بانچه مذکور شد وذکر انها بر تفصیل خارج از وضع ترجمه است والعلم
عند اهله
ما ورد عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لما خلق الله
العرش خلق سبعین الف ملک وقال لهم طوفوا بعرشی النور وسبحونی واحملوا
عرشی فطافوا وسبحوا وارادوا ان یحملوا العرش فما قدروا فقال الله
لهم طوفوا بعرشی النور وصلوا علی نور جلالی محمد حبیبی واحملوا عرشی فطافوا
بعرش الجلال وصلوا علی محمد وحملوا العرش فاطاقوا حمله فقالوا ربنا امرتنا
بتسبیحک وتقدیسک ثم امرتنا ان نصلی علی نور جلالک محمد فینقص من تسبیحک
فقال الله لهم یا ملائکتی اذا صلیتم علی حبیبی محمد فقد سبحتمونی وقدستمونی
وهللتمونی ترجمه اش انست که جناب پیغمبر فرمود که چون خلق کرد عرش را
خلق کرد هفتاد هزار ملک را وگفت بایشان که طواف کنید بعرش من که نور است
وتسبیح وتنزیه کنید مرا وحمل کنید عرش مرا پس طواف کردند وتسبیح وتنزیه کردند
واراده کردند اینکه حمل کنند عرش را پس نتوانستند پس گفت خدا بایشان که
طواف کنید بعرش من که نور است وصلوات بفرستید بر نور جلال من محمد
حبیب من یعنی محبّ من یا محبوب من وحمل کنید عرش مرا پس طواف کردند بعرش
جلال وصلوات فرستادند بر محمد وحمل کردند عرش را پس طاقت داشتند حمل
انرا پس گفتند ای پروردگار ما امر کردی ما را بتسبیح تو وتقدیس تو پس امر کردی
ما را باینکه صلوات فرستیم بر نور جلال تو محمد آیا پس کم میشود از تسبیح تو پس
گفت خدا بایشان که ای ملائکه من هرگاه صلوات بفرستید بر حبیب من محمد
پس بتحقیق که تسبیح کرده اید مرا وتقدیس کرده اید مرا وتهلیل کرده اید مرا مترجم

گوید که چون اول صادر نور محمدی است وائمه صلوات الله علیهم وایشانند
ابواب واعضاد پس هر کس اراده کند خدا را بدون توسط ایشان با قبول فیض
ومددی کند بدون وساطت ایشان امکان نخواهد داشت وچگونه ممکن است
ومحال انکه ظفره محال است پس تسبیح وتهلیل وتقدیس هرگاه بدون توسّل
وتوصل بایشان باشد چون بر خلاف واقع است فی الحقیقت تسبیح وتقدیس
وتهلیل نخواهد مثالش در شاهد هرگاه سلطانرا وزیری باشد که قرار داد
سلطنت اقتضا کند که هر عرضی که سایر دارند بوساطت وزیر باشد وهم
چنین هر انعامی که باحدی رسد بوساطت او باشد پس هرگاه احدی طالب
عرض یا انعام شود بدون واسطه سلطانرا بنقص یاد کرده است نه بکمال
واز اینجهت است که قبل از دعا صلوات مستحبّست وموجب استجابت دعاست
واز اینجهة وصف کرد نور محمد را در اینمقام بنور جلال چون جلال مقتضی
احتجاب واختفا است وواسطه طلب است واحدی را قابلیت قبول فیض
بدون توسط اینکه واسطه است در واقع نیست واز اینجهت ایشان وصف شده‌اند
باینکه اعضاد خلق میباشند والعلم عند اهله
ما رواه ابو حمزة الثمالی فی کتاب الامالی عن جعفر بن محمد علیهما السلام قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کان یوم القیمة یوتی بک یا علی علی نجیبة من
من نور علی راسک تاج له اربعة ارکان علی کل رکن ثلثة اسطر لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله ثم یوضع لک کرسی الکرامة وتعطی مفاتیح الجنة
ثم یجمع لک الاولون والآخرون فی صعید واحد فتأمر بشیعتک الی الجنة وباعدائک

الی النار فانت قسیم الجنة والنار وانت فی ذلک الیوم امین الله ترجمهٔ او
اینست که جناب صادق ع فرمود که رسول خدا ع فرمود که هرگاه بوده باشد روز
قیامت آورده میشود برای علی ع مرکبی که سواری با نشستن بر عجله از نور
یعنی چه خبر که از احوال نیکان کاری میکویند یا برکوسال از نور در حالتی که
بر سر تو تاجی است که از برای آن چهار رکن است نوشته شده بر هر رکنی سه سطر
سطری لا اله الا الله وسطری محمد رسول الله وسطری علی ولی الله پس کلید
میشود کلیدهای جنت ونار را پس جمع کرده میشوند از برای تو اولین واخرین در
روی یک زمین پس امر میکنی که برده شوند یا بروند شیعیان تو بسوی بهشت
ودشمنان تو بسوی آتش وتو در اینجا از خدائی بر خلق وبر جنت ونار وحکم
وتصرف موکول است بسوی تو مترجم گوید که چون در دار دنیا بعد از وفات رسول
خدا منافقین عجله کردند وعجله از نار را خلیفه قرار دادند وبر منبر نشانیدند
وجناب امیر المؤمنین ع مامور بصبر بود وصبر وجناب اقدس الهی میفرماید
که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ودار جزا وجود داخوت لهذا در آخرت
امیر المؤمنین را اورده میشود با عجله وبر عجله لکن عجله انحضرت از نورات
وبرکرسی حق وکرامت قرار میگیرد والبته آن کرسی چهار رکن دارد همچنانکه
عرش را چهار رکن است وبیت المعمور را چهار رکن است وکعبه را چهار رکن
وحمله چهار اند وبر هر رکنی لامحاله سه سطر مکتوبست واصل در همه اینست که
همه مربع الکیفیه ومثلث الکیان میباشند وحاصل ضرب سه در چهار دوازده
وباعتباری هر چیزی را عقلی وروحی ونفسی وطبیعتی است وهر یک را ملکی

وملکوتی

وملکوتی وجبروتی است ومفتاح جنت قبول ولایت ومحبت انحضرت
ومفتاح نار عدم قبول وعداوتست وچون الاولون والاخرون جمع محلی باللام
ومقید بعموم است متبادر از ان از ادم است تا خاتم یعنی خاتم اولاد ادم بحسب
وجود زمانی پس مجموع چه قبل از ظهور وولادت انحضرت باشند یا بعد قسمت
میشوند بشیعه وعدو وظاهر انست شیعه از این حدیث محب است نظر بمقابله
بالاعدا والعلم عند اهله   ما رواه فی الکافی باسناده
الی محمد بن عبد الخالق وابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه یا ابا محمد ان عندنا
والله سرا من سر الله وعلما من علم الله والله ما یحتمله ملک مقرب ولا نبی
مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان والله ما کلف الله ذلک احدا غیرنا
ولا استعبد بذلک احدا غیرنا وان عندنا سرا من سر الله وعلما من علم الله
امرنا الله بتبلیغه فبلغنا عن الله عز وجل ما امرنا بتبلیغه فلم نجد له موضعا
ولا اهلا ولا حمالة یحملونه حتی خلق الله لذلک اقواما خلقوا من طینة خلق
منها محمدا واله وذریته ومن نور خلق الله منه محمدا وذریته وصنعهم
بفضل صنع رحمته التی صنع منها محمدا وذریته ومن نور فبلغنا عن الله ما امرنا
الله بتبلیغه فقبلوه واحتملوه وبلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم الی معرفتنا وحدیثنا
فلولا انهم خلقوا من هذا لما کانوا کذلک لا والله ما احتملوه ثم ان الله خلق
الله اقواما لجهنم والنار فامرنا ان نبلغهم کما بلغناهم واشمازوا من ذلک ونفرت
قلوبهم وردوه علینا ولم یحتملوه وکذبوا به وقالوا ساحر کذاب فطبع الله علی قلوبهم
وانساهم ذلک ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحق فهم ینطقون به وقلوبهم منکرة

لیکون ذلک دفعا عن اولیائه واهل طاعته ولولا ذلک ما عبد الله فی ارضه
فامرنا بالکف عنهم والستر والکتمان قال ثم رفع یده وبکی وقال اللهم ان هؤلاء
لشرذمة قلیلون فاجعل محیانا محیاهم ومماتنا مماتهم ولا تسلط علیهم عدوا لک
فتفجعنا بهم فانک ان فجعتنا بهم لم تعبد ابدا فی ارضک وصلی الله علی محمد وآله وسلم
تسلیما ترجمه این حدیث آنست که حضرت صادق علیه السلام با ابو بصیر فرمود که ای ابو محمد
بدرستیکه در نزد ما بخدا قسم سری از سر خدا و علمی است از علم خدا که بخدا قسم که
تاب تحمل آن ندارد ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و لا مؤمنی که امتحان کرده باشد
خدا دل او را از برای ایمان بخدا قسم تکلیف نکرده است خدا بآن احدی غیر از
ما را و طلب بندگی نکرده است بآن از احدی غیر از ما و بدرستیکه در نزد ما سری
از سر خدا و علمی است از علم خدا که امر کرده است ما را خدا برسانیدن آن بغیر
پس رسانیدیم از جانب خدا عز و جل آنچه را که امر کرده بود ما را برسانیدن آن
پس نیافتیم از برای آن موضعی و نه اهلی و نه بردارنده که متحمل شود آنرا تا اینکه خلق
کرد خدا از برای آن سر و علم مردمی را که خلق شده اند از طینتی که خلق شده است
از آن محمد و آل او و ذریه او و از نوری که خلق کرده است خدا محمد و ذریه او را از آن
و آفریده است ایشانرا بفضل و بخشش رحمتش که آفریده است از آن محمد و
ذریه او را پس رسانیدیم از خدا آنچه را امر کرده بود خدا ما را برسانیدن پس قبول
کردند آنرا و متحمل شدند و رسید بایشان بعضی بواسطه آن علم از ما پس قبول کردند
و متحمل شدند و رسید بایشان ذکر ما پس میل کرد دلهای ایشان بسوی معرفت
ما و حدیث ما پس اگر نه این بود که ایشان مخلوق شده بودند از آنچه گفتیم هر اینه

نبودند

نبودند باین طور که مذکور شد نه بخدا قسم در اینصورت تاب تحمل آن نداشتند پس
بدرستیکه خدا خلق کرد مردمی را از برای جهنم و آتش پس امر کرد ما را که برسانیم
بایشان پس چنانکه رسانیدیم پس گزیده شدند از آن علم و نفرت کرد دلهای ایشان
از آن و رد کردند بر ما و متحمل نشدند و تکذیب کردند بآن و گفتند ساحری است
بسیار دروغگو پس مهر زد خدا بر دلهای ایشان و از یاد ایشان برد آنرا پس رها
کرد خدا زبان ایشانرا ببعضی از حق پس بر ایشان نطق میکنند بآن و حال آنکه دلهای
ایشان منکر آنست از جهة آنکه بوده باشد این جریان بر لسان ایشان باعث دفع
شر ایشان از اولیاء خدا و اهل خدا و اگر نه این بود که بعضی از حق بر زبان دشمنان
دین جاری شود و باعث اشتباه دوست و دشمن ایشان شود و متمیز بودند در
آنوقت دوست و دشمن از یکدیگر بندگی کرده نمیشد خدا و در زمینش پس امر
کرد ما را بکف از ایشان یعنی عدم تعرض بایشان و پوشیدن و مخفی داشتن علم حق
از ایشان ابو بصیر گوید که پس بلند کرد آنحضرت دست خود را و گریه کرد و گفت
که خداوندا بدرستیکه این جماعت که شیعیان ما باشند جماعتی میباشند اندک پس
بگردان زندگی ایشانرا زندگی ما و مردن ایشانرا بودن ما و مسلط مساز بر ایشان
دشمن خود را پس بدرد آوری دل ما را بایشان پس بدرستیکه تو اگر بدرد آوری
ما را بایشان بسبب تسلط دشمنان بندگی کرده نمیشوی هرگز در زمینت پس
ختم دعا نمود بصلوات و سلام مترجم گوید که اخبار در این باب مختلف وارد شده
در بعضی از اخبار اینست که احادیث ما صعب و مستصعب است و متحمل نمیشود
آنها را نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه بنده مؤمن ممتحنی و در بعضی اینست که متحمل

نمیشود از املاک ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمن ممتحن و در بعضی احادیث اول
مقرر است با اینکه کسانیکه متحمل میشود بجهت حلاوت آن تاب تحمل آن ابطن بعض
که پنهان دارند و بروز ندهند ندارند و آنچه بذکر آمد در این رساله ترجمه شد
وجه جمعی است از برای آن دو حدیث که مضمون آنها مرقوم شد و باین نحو که مجملا کم
سابقا مذکور شد اسرار ایشان بر چند قسم است که در اخبار سابقه بیان فرموده‌اند
آنچه از اسرار که در رتبه خاصه با ایشانست که هیچکس بغیر از چهارده تن را در آن
شرکتی نیست خود میتوانند متحمل شد و بس و اسرار دیگر در مراتب نازله است هر کسی
از اهل مرتبه که هست متحمل آن میتواند شد خلاصه صاحب هر مرتبه عالی متحمل
با اسرار دیگر صاحب مرتبه تحت آن تاب آن ندارد تا آخر مراتب اصول که طینت ایشان
هر یک از علیین دارد و در عکوس که سجینی میباشند بعکس و معلوم است که تاب
ندارند و نظر باخبار خلط و لطخ چون ظاهر فروع سجینیان ملطخ بطینت علیین است
لهذا دعاهای ایشان منکر حق که بر خلاف طینت ایشانست و زبان ایشان که از ظاهر
ایشانست کاهی بحق گویا مجملا دنیا جای خلط و لطخ است و حکم بر ظاهر است و در آخرة
باطن ظاهر میشود و خبیث و طیب از یکدیگر متمیز و هر چیزی بر میگردد باصل
خویش هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش نوریان
مر نوریان را طالبند ناریان مر ناریان را جاذبند ذره ذره کاندرین ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست و آنچه در این حدیث مذکور است کالنور علی جبل
الطور و الخال علی خد الحور است و گویا مسموع از خود امام علیه السلم است و اصل
مدعی از برای حقیر شاهدات و بیان آن علی الاجمال چنانست که آدمی مشتمل است

بر سه نشأه روح و نفس و جسد و منزل جسد دنیا و طریق نفس برزخ و مقر روح
آخرتست و در هر مرحله غلبه حکم از برای اهل آن مرحله است و دنیا محل اجتماع
اهل علیین و سجین است و بعد از انتقال از نشأه دنیا حرکت نوری و اهل ولایت
بسوی علیین و حرکت ناری و اهل عداوت بسوی سجین است پس در ظاهر با یکدیگر
متشارک و متماثل و در باطن از یکدیگر متمایز و هر گاه لطخ و مشارکت ظاهر نبود
اولیا خیر محض و اعدا شر محض و بجهت عدم تشابه غیر مشتبه نمیشدند تکلیف از
برای اولیا میسر نبود و خدا در ارض شبکه کرده نمیشد و اینکه فرموده که اولیا مخلوقند
از بقیه طینتی که محمد و ذریه او از آن مخلوقند و از نور دیگر ایشان از آن مخلوقند و از
فضل رحمتی که ایشان مخلوقند از آن اشاره است بآنچه در حدیث دیگر فرموده‌اند که
المؤمن اخو المؤمن لابیه و امه ابوه النور و امه الرحمة خلقهم من نوره و صبغهم فی
رحمته پس ظاهر اینست که طینت همان نور باشد که جنبه ابوت است و رحمت همان که حکم
خاصه باشد که فرموده است بالمؤمنین رؤف رحیم و مراد از صبغ در این حدیث و صبغ
در این حدیث تجهیز باشد که از آن تصویر است هو الذی یصورکم فی الارحام کیف
یشاء و در حدیثی فرموده‌اند که ایمان ده درجه است بعضی مثل سلمان در درجه عاشره
از ایمان و بعضی مثل ابوذر در تاسعه و بعضی مثل مقداد در ثامنه و هکذا لو علم ابوذر
ما فی قلب سلمان لکفره او لقتله و قال سید الساجدین و زین العابدین علیه السلم
انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا و رب جوهر علم لو ابوح
به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا و لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتونه حسنا
العلم عند اهله   ما رواه الصدوق ره فی العلل

عن ابان بن تغلب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام لم سمیت الزهراء علیها السلام
زهراء قال لانها تزهر لامیر المؤمنین ع فی النهار ثلث مرات بالنور کان یزهر نور
وجهها عند صلوة الغداة والناس فی فرشهم فیدخل بیاض النور الی حجراتهم بالمدینة
فیاتون النبی صلی الله علیه واله فیسئلونه عما راوا فیرسلهم الی منزل فاطمة ع فیاتون
منزلها فیرونها قاعدة فی محرابها تصلی والنور یسطع من محرابها من وجهها فیعلمون
ان الذی راوه کان من نور فاطمة ع فاذا انتصف النهار وترتبت للصلوة زهر وجهها
بالصفرة فتدخل الصفرة حجرات الناس فتصفر ثیابهم والوانهم فیاتون النبی ص فیسئلونه
عما راوا فیرسلهم الی منزل فاطمة ع فیرونها قائمة فی محرابها وقد زهر نور وجهها بالصفرة
فیعلمون ان الذی راو کان من نور وجهها فاذا کان اخر النهار وغربت الشمس احمر
وجه فاطمة ع فاشرق وجهها بالحمرة فرحا وشکرا لله عز وجل فکانت تدخل حمرة وجهها
حجرات القوم فتحمر حیطانهم فیعجبون من ذلک ویاتون النبی ص ویسئلونه عن ذلک
فیرسلهم الی منزل فاطمة فیرونها جالسة تسبح الله وتمجده ونور وجهها یزهر بالحمرة
فیعلمون ان الذی راو کان من نور وجه فاطمة ع فلم یزل ذلک النور فی وجهها حتی ولد
الحسین علیه السلام فهو یتقلب فی وجوهنا الی یوم القیمة فی الائمة منا اهل البیت
اماما بعد امام ترجمه‌اش اینست که ابان میگوید که عرض کردم بخدمت حضرت
صادق ع که چرا نامیده شده است زهرا علیها السلام فرمود از جهت آنکه آن
حضرت روشنائی میداد و تابنده میشد از برای امیر المؤمنین علیه السلام در
روز سه مرتبه که میتابید نور روشنی او در نماز صبح در حالیکه مردم در رختخوابهای
خود بودند پس داخل میشد بیاض نور بسوی حجرهای ایشان در مدینه پس میآمدند

نزد پیغمبر ص پس سؤال میکردند از آنحضرت از آنچه دیده بودند پس میفرستاد ایشانرا
بسوی منزل فاطمه پس میآمدند بمنزل آنحضرت پس میدیدند آنحضرترا که نشسته
در محرابش حالا که نماز میکند و نور ساطع است از محرابش از روی او پس میدانستند
که آنچه دیده بوده از نور فاطمه ع پس هرگاه نیمه میشد روز و مهیا میشد از برای
نماز میتابید روی او بزردی پس داخل میشد زردی در حجرهای مردم
پس زرد میشد جامهای ایشان و رنگهای ایشان پس میآمدند نزد پیغمبر
پس سؤال میکردند از او آنچه را که دیده بودند پس میفرستاد ایشانرا
بسوی منزل فاطمه پس میدیدند او را ایستاده در محرابش و حال آنکه تابیده
نور روی او بزردی پس میدانستند که آنچه دیده اند بوده است از نور روی
آنحضرت پس هرگاه میشد آخر روز و غروب میکرد آفتاب سرخ میشد
روی فاطمه پس تابنده میشد روی او بسرخی از جهت فرح و شکرگذاری
از برای خدای عز و جل پس داخل میشد نور روی او بحجرهای مردم پس
سرخ میشد دیوارهای ایشان پس تعجب میکردند از آن و میآمدند نزد
پیغمبر و سؤال میکردند از آنحضرت پس میفرستاد ایشانرا بسوی منزل
فاطمه پس میدیدند او را نشسته در حالیکه تسبیح و تمجید میکند خدا را یعنی
یاد میکند خدا را بپاکی و شرف و نور روی او میتابید بسرخی پس میدانستند
اینکه آنچه دیده اند از نور روی فاطمه علیها السلام بوده پس همیشه این نور
در روی آنحضرت بود تا آنکه متولد شد حسین علیه السلام پس آن نور گردش
میکند در رویهای ما تا روز قیامت در ائمه از ما اهل بیت امامی بعد از

امامی مترجم کوید که این حدیث شریف نیز از احادیث مشکلست و اینچه بخاطر
قاصر میرسد رسیده اینست که چون جناب فاطمه مشتمل بود بر سنابل سبعه
همچنانکه ان شاء الله تعالی در حدیث بعد مذکور میشود و سنابل سبعه
سبع المثانی اند و وجه الله و جناب اقدس الهی فرموده است سنریهم ایاتنا
فی الافاق وفی انفسهم و فرموده اند که ان ایات بجد اقسم ایات ماست و شمس
ولایت و حقیقت که از مشرق وجود طالع میشود قوتش در مشرق است که به
مبدء اقربست و ضعفش در مغرب که غایت بعد است و در میان توسط
لهذا از جهت مطابقه با معنی این ایات از وجه فاطمه از برای امیر المؤمنین یا از
جهت انحضرت ظاهر میشد در اول بیاض و در وسط صفرت و در اخر حمرت
همچنانکه در حکایت شستن دست مبارک بعضی از ائمه ع ثلث ظرف پر
والظن سید الساجدین
از در سفید و ثلث دویم پر از زمرد سبز و ثلث سیم پر از یاقوت سرخ شده
هرچند انوار عرش چهار است سفید و زرد و سبز و سرخ لکن در وجه جناب
فاطمه نیز ظهور بهم نرسانید و در آب دست زرد ظاهر نشد و حال انکه طفره
در مراتب وجود جایز نیست و انچه بخاطر میرسد بعلت اختلاف قابل است
در لطافت و کثافت چون در اول هوا قابل است و در ثانی ماء و مکرر در وقت
غروب مشاهده شده که هرگاه این غلیظ تیره غیر مستوعی بوده رنک ان سبز
مینمود و بعد از ولادت حسین ع که اول سنابل سبعه است ان نور منقلب
بود و کردش میکرد در روی انحضرت و اولادش و در روایتی انها سمیت
الزهراء لان الله خلقها من نور عظمته و عظمت مرتبه ولایت است و فاطمه

علیها السلام مخلوقست از نور ولایت و عظمت ضیاء است در بنمقام و
فاطمه نور و قال الله تعالی هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نوراً و جناب
شیخ در شرح اینحدیث فرموده است که انوار ثلثه عرشیه که نور ابیض است که
از انست ضوء اشهاد و ان نور عقل محمدی است و نور اصفر است که زرد شده بجهت
از ان صفرت و ان نور روحی براقی است و نور احمر است که سرخ شده است از ان
حمرت و ان نور طبیعی جبرئیلی است ظاهر شده است در فاطمه از برای علی یا از جهت
علی از جهت انکه انوار ثلثه مصادر تکمیل و ارزاق و حیاتست و اینها منوطست
بولی مطلق پس ان انوار مثلاً لامع میشد از برای انکه یا از جهت علی و چون زهراء وعاء
و ظرف ولی الامر بود که بعد از علی میباشند و بایشان منوطست این انوار ثلثه
از برای جهات ثلث در عالم لهذا ظاهر شد در فاطمه پس چونکه متولد شد حسین
و منقسم شد نور و باقی نماند در فاطمه از انوار مکر انچه بود از برای خودش و بود
بعضی از ان انوار در حسنین ع و چون معدن ان نور فؤادات بعلت انکه نور ولایت
مطلقه است که مقام محبت است و اول اشراق ان بر قلب است که مظهر عقل است
که اول وجود است مبدء است پس ظهور در وجه حبیبه و محبوبه و محبه خدا
و رسول بود و چون وجه ما یتوجه به الی الشیء است و اول اشراق بر جوارح یعنی بر
عقول مردم بود ان فی ذلک قسم لذی حجر و در اینمقام از برای عقل جسدی حیوانی
و نباتی و حیطانی جمادی نبود و لون عقل صرف بیاض است لهذا فرمود فیدخل
بیاض النور الی حجراتهم و در ظهر بعد بهم رسید و در لون کدورتی بهم رسیده و صفرت
کرم بد و لباس و حجابی در انمرتبه از برای شد لهذا فرمود فتدخل الصفرة حجراتهم

قال الشیخ ان النبی [illegible]

الناس فتصفر ثيابهم والوانهم وچون در اخر روز غايب بعد از مشرق حاصل آيد
كدرت اشد ونور بنا ضعف واز براى عقل حجاب جمادى علاوه بر حيوانى جسد
ونباتى ثياب حاصل شد پس لون حمرت شد وحمرت داخل ميشد در حجرات عقول
پس مجموع ميشد ما يحيط بها من الحجب لغلظة الكثيفة الجمادية المعبر عنها بالحيطان
وچون شمس مركب است از جسمى كثيف وضوئى لطيف و در دو طرف روز كه قبل از
طلوع وبعد از غروب است پنهان از ان مشاهده است ضوء است نه جرم و در وسط
روز ضوء وجرم هر دو مشاهد است وقامت انسان مشتمل است بر نصف اعلى
ونصف اسفلى و در حال قيام مجموع قائم است و در حال قعود نصف اعلى قائم است
وشمس نصف اعلى قبل از طلوع وبعد از غروب مشاهد بود كه ان نصف ضوء است
پس فاطمه در صبح ومغرب قاعده وجالس بود چون قيام شهادت است قال الله
تعالى والذين هم بشهاداتهم قائمون و در ظهر مخصوص بتمام جسد قائم بود از جهت
مطابقه وضع بالطبع وتشريع بالتكوين پس مشاهده نصف اعلاى شمس كه ضوء است
بايد در حال قعود وجلوس جناب فاطمه عليها السلام باشد ومشاهده جرم وضوء
شمس بايد در حال قيام فاطمه باشد ولنكتب ما ذكره الشيخ في البيان بعبارته
الشريفة قال دام مجده قوله عليه السلم لانها تزهر لامير المؤمنين ع فيه اشارة الى ان
الانوار الثلثة العرشية النور الابيض الذى منه البياض ومنه ضوء النهار وهو النور
العقلى المحمدى والنور الاصفر الذى اصفرت منه الصفرة وهو النور الروحى العرشى
وهو النور الاحمر الذى احمرت منه الحمرة وهو النور الطبيعى الجبرئيلى ظهرت فيها
لعلى ع لان تلك مصادر التكميل والارزاق والحيوة وهى منوطة بالولى المطلق

فهى

فهى تزهر لعلى ع ولما كانت الزهراء وعاء لالطاف الامر بعد على عليه السلم الذين نشأ
بهم تلك الانوار الثلثة لتلك الجهات الثلث في العالم ظهرت منها فلما ولد الحسين ع
وانقسم ولم يبق فيهما من تلك الانوار الا ما كان لها وكان بعض تلك في الحسين غيبا
لغيبه وشهادة بما ظهر فيه خفيت تلك الاثار لما انقسمت وذابت فيه تجددت
ومنه فاجتمعت وكانت خفيه بظهور اشعتها فانجلت فخفيت خفاء
النور في المنير فانهم ولما كانت الشمس تتنوع تلك الجهات الثلث لانها تكسى
كل يوم كسوة من مجمع تلك الانوار كما هو معروف عند اهله كانت تزهر على
ترتيب مراتب ذلك الوجود الشامل عند صلوة الغداة بنور ابيض وهو الفجر
فينطبع منعكس ذلك الفرع في باب مراتب ذلك الاصل الذى عندها عليها
السلم وهو وجهها بمعرفة ما ظهر فيه من اثار اليقين والثبات عند استقبال
الصحو المعبر عنه بالنهار فيدخل بياض النور الى حجراتهم نور الاصل والفرع والباطن
والظاهر واذا زالت الشمس ونزولها في الحلقة الغربية قال النبي ص ان الشمس
عند الزوال لها حلقة تدخل فيها فاذا دخلت فيها زالت الشمس فيسبح كل شئ
دون العرش بحمد ربى عز وجل وهى الساعة التى يصلى على فيها ربى جل جلاله
الحديث والمراد بالحلقة دائرة نصف النهار فانها تنصف العالم من القطب
الاعلى الى القطب الاسفل فتكون دائرتين غربية وشرقية فخروجها من الشرقية
دخولها في الغربية وهو معلوم فاذا بلغت حد سبيل وجودها من الحلقة الشرقية
وكدت ساجدة بين يدى الله تحت العرش فاذا اذن لها بالزوال قلبها تلك
الظهر البطن فخشع لعظمة الله كل شئ ونادت الملائكة بالتسبيح والتحميد والتهليل

وهی صلوات الله علیه مترتبه للصلوة فیلحقها اذ ذاک من معانات تلک المعانات
وخوف مقام جبار السموات صفرة الوجه فینطبع ما انعکس من شعاع الشمس
بالمدد الباقی علی ترتیب الوجود فی باب مرآة ذلک ذلک الاصل الذی عندها
علیه السلم وهو وجهها بمعونة ما ظهر من اثار الفناء من ذلک البقاء عند
تجلی الحی القیوم فتدخل الصفرة حجرات الناس فتصفر ثیابهم والوانهم نور لاجل
والفزع والفرق والجمع فاذا کان اخر النهار وغربت الشمس وهی علیها السلام
جالسة متهیئة للصلوة انعکس منطبع ذلک الفرع الذی جری علی ترتیب الوجو
د فی باب مرآة ذلک الاصل الذی عندها کامر وهو وجهها بمعونة ما ظهر
فیه من اثار العزیمة علی القیام بخدمة الملک العلام من باعث نور الشوق المحمر
فتدخل حمرة وجهها حجرات القوم فتحمر حیطانهم فلما ولد الحسین ع خفی الاثر وظهرت
وقد یظهر الاثر کما وقع احیانا او دائما بنحو اخر والحمد لله رب العالمین انتهی
عبارته الشریفة وانما نقلتها بعینها لتستفید منها کل احد علی قدر استعداده
فکم ترک الاول للاخر وجناب شیخ در شرح این حدیث فرموده است که انوار
ثلثه عرشیه که نور ابیض است که از آن ضوء نهار و آن نور عقلی محمدی است
ونور اصفر است که زرد شده است از آن صفرت و آن نور روحی برانی است ونور
احمر است که سرخ شده است از آن حمرت و آن نور طبیعی جبرئیلی است ظاهر شده است
در فاطمه از برای علی یا از جهت علی ع از جهت آنکه انوار ثلثه مصادر تکمیل و ارزاق و
حیات است و اینها منوط است بولی مطلق پس آن انوار مثلاً لامع شد از برای یا
از جهت علی و چون زهراء وعاء وظرف ولی الامر بود که بعد از علی صاحب شد و بانیا

منوطست

منوطست این انوار ثلثه از برای جهات ثلث در عالم لهذا ظاهر شد در فاطمه
پس چونکه متولد شد حسین و منقسم شد نور و باقی نماند در فاطمه از انوار
مگر ابیض بود از برای خودش و بود بعضی از آن انوار در حسین ع غیب از جهت
اولادش که ائمه تسعه اند و شهاده است باعتبار خود حسین مخفی شدن
آثار و بود انوار مخفی بظهور اشعه پس منجلی شد پس مخفی شد مانند خفا
نور در منیر یعنی چون آنحضرت منیر بود و اظهار انوار و آثار او بودند پس
بظهور خود آنحضرت اظهار پنهان شد و چون که شمس سر چشمه آثار این جهات
ثلثه است از جهة آنکه شمس پوشانیده میشود در هر روز بکسوه از مجمع این انوار
مسیحا انکه این معروفست نزد اهلش لهذا چنین بود که ظاهر میشد این انوار بر
ترتیب وجود شامل در نزد نماز صبح بنور ابیض و آن فجر است پس منطبع میشد
منعکس آن فرع در باب مرآت آن اصل که در نزد فاطمه علیها السلم بود و آن وجه
آنحضرتست بسبب شناختن آنچه ظاهر بود از وجه او از آثار یقین وثبات نزد
استقبال الصحو که تعبیر میشود از آن بنهار پس داخل میشد بیاض نور در حجرات
ایشان نور اصل وفرع وباطن وظاهر و چون شمس زایل میشد بداخل شدن در
حلقه غربیه که دایره نصف النهار است میایستد در حال آنکه سجده کننده است از
برای خدا در زیر عرش پس چون ماذون شود بزوال بر میگرداند از املاک بطریقت
ودر وقت خشوع میکند بجهت عظمت خدا هر چیزی و ندا میکند ملائکه بتسبیح و تمجید
و تهلیل وجناب فاطمه در آن وقت مهیاست از برای نماز پس ملحق میشد بآنحضرت
از جهت رنج کشیدن مشاهده این امور و خوف مقام جبار سموات صفره

صفره وجه پس منطبع میشد مرات ان اصلی که نزد انحضرت از شعاع افتاب
بعد دبراق بر ترتیب وجود دریاب مرات ان اصلی که نزد انحضرت بود ان
روی انحضرت بود بمعونت انحضار ظاهر میشد از اثار فناء از ان بقاء نزد
تجلی حق قیوم پس داخل میشد صفوف حجرات مردم را پس زرد میشد حجابهای مردم
ورنگهای ایشان از نور اصل وفرع وفرق وجمع پس چون اخر روز میشد
وافتاب بغروب میکرد وحضرت فاطمه ع نشسته بود مهیای از برای نماز
منطبع میشد منعکس ان نوعی که جاری بود بمعونت انحضار ظاهر بود دراو
از اثار عزیمت بر قیام بخدمت ملک علام از باعث نور شوق طبیعی پس
داخل میشد حمرت روی انحضرت حجرات مردم را پس سرخ میشد دیوارهای
ایشان پس چونکه متولد شد حسین ع مخفی شد اثر وظاهر عین وگاهی ظاهر
میشود اثر همچنانکه واقع شده است احیانا یا دائما بنحوی دیگر انتهی بعض کلمات
که انجناب شیخ فرموده اند ماخوذ از معدن حکمت وقدس وطهارت
لکن در نظر حقیر در شرح این حدیث خالی از تحمل وتکلفی نیست والعلم عند
اهله ما روی عن المفضل بن عمر عن ابی عبد
الله علیه السلم فی تفسیر قوله تعالی مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة فاطمه علیها السلم
والسبع سنابل سبعة من ولدها سابعهم قائمهم قلت الحسن قال الحسن
من الله امام مفترض الطاعة ولکن لیس من السنابل السبعة اولهم الحسین
واخرهم القائم علیه السلم قلت فقوله فی کل سنبلة مائة حبة قال یولد الرجل

منهم فی الکوفة مائة من صلبه ولیس ذلک الا هؤلاء السبعة ترجمه اش اینست
که جناب صادق ع در تفسیر این ایه که ترجمه اش اینست که حال یا صفت ان
کسانیکه صرف میکنند مالهای خود را در راه خدا حال یا صفت دانه ایست
که بروید هفت خوشه ودر هر خوشه صد دانه بوده باشد فرمود که حبه دانه
فاطمه است وسبع سنبل هفت نفرند از اولاد انحضرت که هفتم ایشان قائم
ایشانست گفتم حسن چه فرمود حسن از جانب خدا امامیست که اطاعت او
واجب شده است ولکن نیست از سنابل سبعه اول سنابل سبعه حسین است
واخر ایشان قایم است گفتم پس قول خدا فی کل سنبلة مائة حبة مراد از ان چه
چیز است فرمود که متولد میشود از برای هر مردی از ایشان صد نفر از صلب
او در کوفه و نیست یا نجوم که ان هفت نفر مترجم گوید که این حدیث بنظر از جناب
شیخ سؤال شده ودر شرح ان فرموده است که حب بفتح حاء ماخوذ است از حب
بضم حاء وحب در لغت اهل بیت وشیعیان ایشان حقیقت است در این معنی و علی
بن ابرهیم قمی ره در تفسیرش گفته است که الحب ما احبه والنوی ما نای عن الحق
وباز در تفسیر قول خدا عز وجل فالق الحب والنوی گفته است ان یفلق العلم
من الائمة والنوی ما بعد عنه وجناب صادق ع در تفسیر ان فرموده است
هو المحب لنا وهم شیعتنا پس حبه فاطمه است از جهة انکه حب محب ومحبوبست
یعنی با معنی اسم فاعل است یا اسم مفعول پس حبه فاطمه است از جهة انکه خدا
قطع کرده است او را ومحبین او را از اتش پس حبه فاطمه او حبیبه خدا وحبیبه
خداست وشکی نیست که سنابل از حبه میروید واشتقاق ان یا از سنبل تو بر مییا

اى جزء من خلفه وامامه پس استعمال شده است در نسل باين معنى معروفست از
جهت اشتمال سنبله بر حب يعنى محب وحباب حسن ناميده شده بسنبله از
جهت آنكه شود از عقب او وه ر رجعت صد نفر از كسانيكه بكمال الحب وولايت
برسند واين از اخبار بغيب است واظهر وارد شده است كه از يك نفر دو لو رجعات
هزار فرزند ذكور بهم ميرسد منافات باين ندارد بعلت آنكه مراد از صد نفر الفنوا
ومعنى بودن باعتبار اسماء غير مكرره ايشانست وان باين ترتيب است حسن على
ومحمد وجعفر وموسى وحسن وقايم ودر قائم اعتبار صفت بعلت نهى از تسميه بعض
تصريح باسم يا بعلت آنكه مخصوص ست بمسمى احمد نيز بود وبنابر اينكه مراد از حب علم
مراد از سنبل علماء خواهد بود واين نيز باسلوب سابق است وچون اشاره لازم
البشاره از جانب عظمت وسعادت جوانب اشرف صادر شد كه بقدر ميبود
بعضى از اخبار اهل بيت اطهار را براو بعين افزوده وتجهر وبيان بعضى اسرار نمو
نموده امتثالا للامر المطاع شروع در آن نمودم الاستعانه من الرب الودود

ما رواه الصدوق فى العلل باسناده عن محمد بن حمزه قال قلت لابى عبد
الله عليه السلم لاى علة يجهر فى صلوة الفجر وصلوة المغرب وصلوة العشاء الآخرة
وسائر الصلوات مثل الظهر والعصر لا يجهر فيها ولاى علة صار التسبيح فى الركعتين
الاخيرتين افضل من القرائة قال لان النبى ص لما اسرى به الى السماء كان اول
صلوة فرضه الله عليه صلوة الظهر يوم الجمعة فاضاف الله عز وجل اليه الملائكة
تصلى خلفه وامر الله عز وجل نبيه ان يجهر بالقراءة ليبين لهم فضله ثم افترض
عليه العصر ولم يضف عليه احد من الملائكة وامره ان يخفى القراءة لانه لم يكن وراءه

احد

احد ثم افترض عليه المغرب ثم اضاف اليه الملائكة فامره بالاجهار ليبين للناس
فضله كما بين الملائكة وكذلك العشاء الآخرة فلما كان قرب الفجر افترض الله عليه
الفجر فامره بالاجهار ليبين للناس فضله كما بين الملائكة فلهذه العلة يجهر فيها فلعلة
لاى شئ صار التسبيح فى الاخيرتين افضل من القراءة قال لانه لما كان فى الاخيرتين
ذكر ما يظهر من عظمة الله عز وجل فدهش وقال سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اكبر فلذلك العلة صار التسبيح افضل من القراءة ترجمه اش اينست
كه راوى سؤال كرد از جناب صادق ع كه بچه علت جهر ميشود در نماز صبح و
مغرب وعشاء وساير نمازها مثل ظهر وعصر جهر نميشود در آنها وبچه علت
گرديد تسبيح در دو ركعت اخر افضل از قرائت حضرت فرمود از
جهت آنكه پيغمبر ص چونكه برده شد در شب معراج بسوى آسمان بود اول نمازيكه
واجب كرد خدا براو نماز ظهر روز جمعه پس اضافه كرد خدا بعز وجل بسوى او
ملائكه را كه نماز كنند خلف او وامر كرد خدا بعز وجل پيغمبر را باينكه جهر كند در
قرائت از جهت آنكه ظاهر شود از براى ايشان فضلش پس واجب كرد براو عصر را
بسوى او احدى از ملائكه وامر كرد او را كه اخفات كند در قرائت از جهت آنكه
نبود در پس او احدى پس واجب كرد براو مغرب را پس اضافه كرد بسوى او ملائكه
پس امر كرد او را بجهر كردن وهمچنين در عشاء پس چونكه نزديك شد فجر واجب
كرد براو فجر را پس امر كرد او را بجهر كردن از جهت آنكه ظاهر سازد از براى مردم
فضلش را همچنانكه ظاهر نمود از براى ملائكه پس از جهت اين علت جهر
ميشود در آن پس گفتم بعلت چه چيز گرديد تسبيح در دو ركعت اخر بياد آورد آنچه را

که ظاهر میشود از عظمت خدا بعزّ و جلّ پس متحیّر شد و گفت سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس این علت که هر بد تسبیح افضل از قرائت
مترجم گوید که همچنانکه ظاهر میشود از آیات و اخبار و عقل حکم میکند بان که
بیک اعتبار عبارتست از اقبال عبد بسوی خدا و عروج بر قوس صعودی و شب
باین اعتبار عبارتست از ادبار عبد و نزول بر قوس نزولی و چون سیر عروجی
از کثرتست بسوی وحدت و از ظلمانت بسوی نور پس اسرا واقع میشود در
شب لکن عروج در روز است قال الله تعالی تعرج الملائکة والروح الیه فی
یوم کان مقداره خمسین الف سنة و سرّش اینست که هرگاه بنده اقبال کند
بسوی خدا بعزّ و جلّ تابان میشود بر او شمس حقیقت و ظاهر میشود از برای او
نور توحید پس اول طالع میشود فجر و طلوع فجر اول روز است و بعد طالع
میشود شمس و هرگاه مدبر و نازل شود و میل آورد بسوی ظلمت و کثرت پس شمس
غروب میکند و شب میشود همچنانکه فرموده انا انزلناه فی لیلة القدر و ما
ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملائکة والروح
فیها پس عروج ملائکه و روح را در روز فرموده و وصف کرد انرا بسعه بجهت
نورانیت و نزول ایشانرا در شب فرموده و وصف کرده انرا بضیق بجهت ظلمت و در
عروج مادامیکه نرسد بمقام جمع ظاهر نمیشود از برای او ولایت مطلقه و اولا
میرسد بظاهر ولایت و ثانیا بباطن ان و چون صلوة ولایتست همچنانکه امیر
المؤمنین علیه السلم فرموده اقامة الصلوة اقامة ولایتی پس اول نماز که فرض شد
بر او نماز ظهر بود پس نرسیده بود هنوز بمقام توحید بغایتی از کثرتی بود محجب

شهود

شهود پس اضافه شد بسوی او و ملائکه و مامور شد بجهر و ظاهر شد فضل
او از برای ملائکه پس چون تنزل کرد و بمقام توحید رسید کرد بیان انمقام
فرموده لایری فیه نور الا نورک ولا یسمع فیه صوت الا صوتک پس نه غیری
دیده میشود و نه صدای غیری شنیده میشود و اینمقام معرفت نفس است بتجدد فی
اضافات و فک قیود و اصار و اغلال بشهود وحدت حقه و ولایت مطلقه
پس فرض شد در اینمقام بر او نماز عصر که متعلق است بامیر المؤمنین که ولی مطلق
و نفس رسولست و اضافه شد بسوی او احدی از جهت انکه نبود در اینمقام
غیری و مقام جهر نبود و واجبست در اینمقام محجب بتکوین اخفات و تشریع
بر طبق تکوینست قال الله تعالی خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا و
بعد قوله ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا
لا تری فیها عوجا ولا امتا و قال و کم اهلکنا قبلهم من قرن هل تحس منهم
من احد او تسمع لهم رکزا و این در مقام ظهور نور و جهر و هلاک مرجعیات
سوای ان همچنانکه امیر المؤمنین فرموده محو الموهوم و صحو المعلوم و اینمقام
دنی او ادنی است و منتهای قوس عروج است و اینمقام کنت سمعه الذی
یسمع به و بصره الذی یبصر به است و بعد از اول ادبار و رد بسوی خلق است
و اول لیل است و بدخول لیل و غروب شمس کثرت ظاهر میشود پس اول نماز مغرب
بر او فرض شد پس ظلمت شدید شد و نماز عشا فرض شد و ملائکه در هر دو
اضافه شد پس بعد از نماز سفر و انتهاء قوس تنزل فجر طالع شد از جهت انکه
غایت قوس ادبار اول اقبال است لکن چون بعد از تمام معراج است بطی مراحل

قوس صعود و منازل قوس نزول پس آنحضرت در عالم ناسوت است و نماز
صبح را با مردم بجا آورد و مامور شد بجهر پس ظاهر شد که در نصف اول قوس
عروج که رجوع دو دو است نمازی مشروع نشد بلکه در نصف اخر آن دو نماز فرض
شد اولش منطبق بر اول آن و آخرش منطبق بر آخر آن و همچنین در نصف اول
قوس نزول دو نماز فرض شد که مقابل یکدیگرند و در نصف آخر که مقابل نصف
اول قوس عروج است نمازی فرض نشد و یک نماز در مجمع نور و ظلمت که مغرب است
فرض شد که مشهود ملائکه لیل و نهار است کما فی الحدیث و لهذا در دو دیوان ثبت
میشود و صبح بر آن افزوده نشد چون چهار رکعت ثبت میشود و از این بیان تمام
میشود سر اسفار اربعه که اول سفر من الخلق است الی الحق بدون قید بالحق و دوم
سفر فی الحق است بالحق و سیم سفر من الحق است الی الخلق بالحق و چهارم سفر فی
الخلق است بالحق و از اینجهت در اول سفر نماز مغرب فرض نشد بلکه فرض آن بعد از
رجوع و تمام سفر شد   ما رواه عبد الله بن سنان عن الصادق ؏
انه قال یکره للرجل اذا قدم من سفره ان یطرق اهله لیلا حتی یصبح ترجمه آنست
که حضرت صادق ؏ فرمود که مکروه داشته است برای مرد هر گاه وارد شود از سفر آنکه
وارد خانه و اهلش شود در شب اینکه صبح کند مترجم که سر شما از اخبار در حدیث سابق
مذکور شد ظاهر است چون غایت سیر رجوعی متصل است باول صعودی که فجر
و صبح عبارت از آنست و هر گاه در شب وارد شود سفر او ناقص خواهد بود و باید
با اطلاق نص عمل نمود و تقیید آن که بعضی فقها کرده اند اجتهادی است در مقابل
نص نظر بعضی بظاهر و غفلت از اسرار احکام اهل بیت کرام علیهم السلام

ما رواه الفضل بن شاذان عن الرضا علیه السلم فی علة الجهر و الاخفات فی الصلوة
من جهة اخری قال ؏ العلة التی من اجلها جعل الجهر فی بعض الصلوات دون بعض
ان الصلوة التی یجهر فیها انما هی فی اوقات مظلمة فوجب ان یجهر فیها لیعلم المار
ان هناک جماعة فان اراد ان یصلی صلی فانه ان لم یر جماعة علم ذلک من جهة السماع
و الصلوتان اللتان لا یجهر فیهما انما هما بالنهار فی اوقات مضیئة فهی من جهة
الرؤیة لا یحتاج فیها الی السماع ترجمه آنست که جناب امام رضا ؏ فرمود که
علتی که بجهت آن قرار داده شده است جهر در بعضی از نمازها دون بعضی آنست
که نمازی که جهر میشود در آن آنست و خواندن نیست که در اوقاتیست تاریک پس واجب
که جهر شود در آنها از جهت آنکه بدانند مرور کنندگان آنکه در آنجا جماعتی است پس اگر
اراده کند که نماز کند پس بجا آورد اگر نمی بیند جماعتی را علم
بان بهم میرساند از طریق سماع و آن دو نماز که جهر نمیشود در آن دو آنست و خواندن
نیست که در روز است در اوقات روشن پس آن بعلت دیدن است محتاج نیست بسماع
مترجم گوید که چون شارع را در شرع احکام ملاحظات بسیاری از جهات است در تحدید
شریف علت جهر و اخفات از جهتی دیگر از جهات فرموده و بیانش آنست که
چون معلوم شد که صلوة باعتباری ولی است و باعتباری ولایت ولی است لهذا
پنج نماز معلوم است پنج آل عبا پس ظهر از برای رسول خدا است چون آنحضرت عقل
کل است و آن در بطون خود ظاهر است بلکه اعلی و اظهر انبیا و است پس تشریع آن در فی
شد که شمس در غایت ارتفاع است بالنسبه بسایر صلوات و عصر از برای امیر المؤمنین ؏ است
چون آنحضرت نفس کل و نفس نبی است و مرتبه او بعد از مرتبه نبی است و نوریت در

در انحضرت باین اعتبار اضعف است و مغرب از برای جناب فاطمه علیها السلام
که وفات انحضرت متصل است بوقت غروب شمس نبوت لکن ظلمت چندان
شدت نداشت و عشا از برای جناب حسن بن علی ع است که در زمان انحضرت ظلمت
بعلت صلح بغایت رسید و حق بر اهل باطل پوشیده شد و فجر از برای جناب سید الشهدا
علیه السلام است ان قرآن الفجر کان مشهودا ای مستشهدا و بشهادت انحضرت
فی الجمله بطلان خلفاء جور و حقیت انحضرت ظاهر شد پس اول و دویم از پنج
نماز نهاری و سیم و چهارم لیلی و پنجم مرحید دوری است لکن رسول و علی
در نماز یکی را ولحقت بجا میآوردند و چون از جهتی با کتاب و از جهتی خود کتاب
و از جهتی فاتحة الکتاب میباشند و در زمان پیغمبر حق غایت ظهور و ارتفاع
داشت و در زمان خلافت امیر المؤمنین ع هم ظاهر بود پس ماده یعنی انخفاض سایره
از دنیا بسوی اخرت مشاهده حق و وصی و ولایت نموده محتاج باظهار نبود و بعد از
وفات رسول ص که زمان حیوة فاطمه علیها السلام بود و خلافت در ظاهر منتقل
بامیر المؤمنین ع نشده بود و همچنین در زمان امام حسن ع که با معویه صلح نمود
حق مختفی و محتاج باظهار بود و الا عجب بانخفاض سایره من الدنیا الی الاخرة تمام
نمیشد و همچنین در زمان خلافت حسین ع که قبل از شهادت انحضرت بود پس
در مقام فرق و مقابله لیل و نهار در قرائت ظهر و عصر بایست اکتفا شود بظهور و
در سه نماز دیگر نظر باحتیاج باظهار لازم شد اظهار پس مشروع در اول و دویم اخفات
و در سیم و چهارم و پنجم اجهار شد و بعد ظهور و جمعه که مقام جمع است جمع شد
ظهور و اظهار و در قرائت ان جهر جواز شد و همچنین در نماز عید الاضحی یوم مبارک

میمون

میمون و المسلمون فیه مجتمعون و لهذا اجتماع مردم در روز جمعه و عید در
یکمحل از برای اقامه صلوة مفروضه و مطلوب باالکلیه نماز عید از صلوات نهاریه
است که در مقابل ان از صلوة لیلیه نیست و در هر صلوتی که مقابلی از برای
ان نیست خواه لیلیه و خواه نهاریه اظهار و اجهار در قرائت مستحب است
و مطابق با تعلیل حدیث سابق ترتیبی که جناب اقدس الهی در ایه اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا ذکر
فرموده است و در این اعتبار ابتداء دایره از فجر و ختم ان بفجر است و نهار مقدم
بر لیل است چنانکه فرموده و لا اللیل سابق النهار و باعتبار دیگر ابتداء قوس
عروج از انتصاف لیل است و انتهاء ان وصول شمس است بدایره نصف النهار
در ابتداء قوس نزول از زوال شمس و انتهاء ان وصول شمس است بدایره
نصف النهار از طرف تحت الارض بدایره نصف النهار پس لیل از غروب شمس
است تا طلوع ان و بین الطلوعین داخل در شب و صلوة فجر از صلوة لیلیه
و فجر در نظر حقیر مناسب است اینست که هر گاه لیل در مقابل یوم باشد از
غروب شمس خواهد بود تا طلوع فجر ثانی چنانکه در یوم صوم معتبر است
و هر گاه در مقابل نهار باشد از غروب شمس خواهد بود تا طلوع ان و چون
در اعتبار اخیر شمس در قوس اول صاعد است و در قوس ثانی هابط و همچنین
قمر و سایر کواکب و در نصف از مرلت تحت الارض غایت ظهور و کمال هر یک
و قایم میباشد و محتاج باقامه نیست و لهذا از طلوع افتاب تا قیام شمس در
نصف النهار صلوتی مشروع نشده و بعد زوال که اول هبوط و ظهور نقص است

محتاج شد بهم بجبر نقص باقامه صلوة که صورت تشریعی ولایت است پس
چهار نماز در حال هبوط فرض شد و یکی در حال صعود وخفا و نوافل اللیلیه
مستحب شد وهمچنین نوافل نماز دیگر و روز جمعه دو رکعت نافله نزد قیام
شمس در دایره نصف النهار مستحب شد تا جمع شود بین القیام والاقامه و
از اینجه گفتیم ظاهر شد سر تشریع نماز کسوف وخسوف چون هر یک از شمس
وقمر که مظهر نبوت و ولایتند باشراق نور تربیت میکنند مرکبات را وبعد
زمان کسوف یا خسوف نقص در اشراق و تربیت بهم رسیده موجب فساد
مزاج موالید میشود پس باقامه صورت تشریعی جبر نقص صورت تکوینیه
دفع فساد میشود ان شاء الله تعالی والله العالم بحقایق احکامه
ما رواه الصدوق فی الاکمال والعیاشی فی تفسیره عن الصادق ع فی تفسیر
قوله تعالی ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت
بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر قال لقد نزلت هذه الآیة فی اصحاب
القائم علیه السلم وانهم المفتقدون من فرشهم لیلا فیصبحون بمکة وبعضهم
یسیر فی السحاب نهارا نعرف اسمه واسم ابیه وحلیته ونسبه ترجمه آیه اینست
که از برای اهل هر ملتی یا هر قومی یا هر احدی قبله و شریعتی و ملتی است که رو
می آورند بسوی آن پس پیشی گیرید طاعتها را یا چیزهای بهتر را در هر جا بکه بوده
باشید می آورد شما را خدا در حالتی که جمع شده باشید بدرستیکه خدا بر همه چیزی
قادر و توانا است و در کافی از جناب باقر ع روایت کرده است که فرمودند که
مراد از خیرات ولایت است و ترجمه حدیث شریف اینست که جناب صادق ع

فرمود

فرمود که هر آینه بتحقیق که نازل شده است این آیه در شان اصحاب قائم و ایشانند
که مفقود میشوند از خوابگاه خود در شب پس صبح میکنند در مکه و بعضی
از ایشان سیر میکنند بسوی آنحضرت در ابر در روز میشناسیم ما اسم او را
واسم پدرش را و نشانه اش را و نسبش را مترجم گوید که ظاهر حدیث آنست که
قول خدا اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا در شان اصحاب خاص جناب قائم است
که آنحضرت که در مکه ظاهر میشود ایشان بطی الارض در هر جائی از زمین بوده
باشند شب از جای خود ناپدید و صبح در مکه حاضر و مجتمع میشوند و بعضی بعد
میشتابند و سیر میکنند در روز و بخدمت آنحضرت میرسند اینست فهم حدیث بمذاق
اهل ظاهر و اینچه حقیر فهمیده اینست که چون ولی شمس نهار نیست که از مغرب خود
ان شاء الله تعالی طلوع میکند و امام نقطه اوسط است یعنی اوسط طرق است و مکه
وسط ارض است چون دحو ارض از تحت کعبه شده است و نبی سماء عقل و امام
ارض نفس است پس وسط ارض است و اصحاب آنحضرت بحسب قرب و بعد با آنجناب
باعتبار مرتبه مختلفند لکن در اطراف متفرقند چون وسطیت مطلقه خاص
بآنحضرت که صراط مستقیم است پس ارض نفوس سایر بالنسبه بارض نفس
امام اطراف ارض است و امام بالنسبه ببعضی غایب است و بالنسبه با ایشان
لیل است پس تا بمکه نرسند که قریب بکعبه و وسط است نور شمس ولایت از
برای ایشان ظاهر نمیشود پس سیر ایشان در شب است و صبح میکنند بمکه و کعبه
که رسیدند شمس طالع میشود و بالنسبه ببعضی دیگر که کل اصحاب آنحضرت باشند
شمس ولایت طالع لکن در سحابست که تعبیر شده است از آن بسحاب پس سیر ایشان

در سحابت نیز بسحاب با بوصول بمقام قرب دفع حجاب شده شمس ولایت
از برای ایشان ظاهر و نور دش بر ایشان تابان میشود و حقیر از برکت امام علیه السلام
در اربعین اول قمر را در حجاب سحابی دید و بنظر سحاب منجلی و قمر در حالت
بدریت ظاهر شد و همچنین بنظر دیگر در طرف راست ان قمر منجلی و بدر دیگر
ظاهر شد باز بنظر ثالث از طرف راست بدر ثالث و چهارم مشکوک بود و
کر واقع شد یا نه با علم با نکه همین نسبت کر شد بکبیرج فاصله بوده هرگاه نظر شود
سحاب منجلی و بدری ظاهر میشود لکن بفصل نیامد و در اربعین ثانی شمس را در
حجاب زجاجی مشاهده نمودم در غایت شفافی و اول قبل از سفر مکه در نجف
اشرف و ثانی بعد از مراجعت در کربلای معلی اتفاق افتاد و از حسن اتفاق
زجاجه در این نور بتفسیر شده است در حدیث بحسین ع و حدیث در کافی است
والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين

ما رواه في الكافي باسناده الى بكير بن اعين قال سالت ابا عبد الله ع لاي علة
وضع الحجر في الركن الذي هو فيه ولم يوضع في غيره ولاي علة يقبل ولاي علة
اخرج من الجنة ووضع الميثاق والعهد فيه ولم يوضع في غيره وكيف السبب
في ذلك تخبرني جعلني الله فداك فان فكري فيه لعجب قال فقال سالت
واعضلت واستقصيت فافهم الجواب وفرغ قلبك واصغ سمعك اخبرك ان
شاء الله ان الله تبارك وتعالى وضع الحجر الاسود وهو جوهرة اخرجت من الجنة الى
ادم ع فوضعت في ذلك الركن لعلة الميثاق وذلك انه لما اخذ من بني ادم من
ظهورهم ذريتهم حين اخذ الله عليهم الميثاق في ذلك المكان تراءى لهم وفي ذلك

المكان يهبط الطير على القائم ع فاول من يبايعه ذلك الطير وهو والله جبرئيل ع
والى ذلك المكان يسند القائم ع ظهره وهو الحجة والدليل على القائم ع وهو
الشاهد لمن وافى في ذلك المكان والشاهد على من ادى اليه الميثاق و
العهد الذي اخذ الله عز وجل على العباد واما القبلة والالتماس فلعلة العهد
والميثاق وتجديدا للبيعة ليؤدوا اليه العهد الذي اخذ الله عليهم الا ترى
انك تقول امانتي اديتها وميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة والله ما يؤدي
ذلك احد غير شيعتنا فانهم ليأتونه فيعرفهم وياتيه غيرهم فينكرهم ويكذبهم
وذلك انه لم يحفظ ذلك غيركم فلكم والله يشهد وعليهم والله يشهد وبالخفر
والجحود والحجة البالغة من الله عليهم يوم القيمة ويجيء وله لسان ناطق و
عينان في صورته الاولى يعرفه الخلق ولا ينكره يشهد لمن وافاه وجدد
الميثاق عنده بحفظ العهد والميثاق واداء الامانة ويشهد على كل من انكر و
جحد ونسي الميثاق بالكفر والانكار واما علة ما اخرجه الله من الجنة فهل تدري
ما كان الحجر قلت لا قال كان ملكا من عظماء الملائكة عند الله فلما اخذ الله من
الملائكة الميثاق كان اول من امن به واقر ذلك الملك فاتخذه الله امينا على جميع
خلقه فالقمه الميثاق واودعه عنده واستعبد الخلق ان يجددوا عنده في كل سنة
الاقرار بالميثاق والعهد الذي اخذ الله عز وجل عليهم ثم جعله الله مع ادم في الجنة
يذكره الميثاق ويجدد عنده الاقرار في كل سنة فلما عصى ادم واخرج من الجنة
انساه الله العهد والميثاق الذي اخذ الله عليه وعلى ولده لمحمد ص ولوصيه ع وجعله
تائها حيران فلما تاب الله على ادم وهو بارض الهند فلما نظر حول ذلك الملك

في صورة درة بيضاء فرماه من الجنة الى آدم وهو بارض الهند فلما نظر اليه
انس اليه وهو لا يعرفه باكثر من انه جوهرة فانطقه الله عز وجل فقال يا آدم تعرفني
قال لا قال اجل استحوذ عليك الشيطان فانساك ذكر ربك ثم تحول الى صورته
التي كان مع آدم في الجنة فقال لآدم اين العهد والميثاق فوثب اليه آدم فذكر
الميثاق وبكى وخضع له وقبله وجدد الاقرار والعهد والميثاق ثم حوله الله عز
وجل الى جوهر الحجر درة بيضاء صافية تضيء فحمله آدم ع على عاتقه اجلالا وتعظيما
فكان اذا اعيى حمله عنه جبرئيل حتى وافى به مكة فما زال يانس به بمكة ويجدد الاقرار
له في كل يوم وليلة ثم ان الله عز وجل لما بنى الكعبة وضع الحجر في ذلك المكان لانه تبارك
وتع حين اخذ الميثاق من ولد آدم اخذه في ذلك المكان القم الملك الميثاق ولذلك
وضع في ذلك الركن ونحى آدم من مكان البيت الى الصفا وحوا الى المروة ووضع
الحجر في ذلك الركن فلما نظر آدم من الصفا وقد وضع في الركن كبر الله وهلله
ومجده ولذلك جرت السنة في التكبير واستقبال الركن الذي فيه الحجر من الصفا
فان الله اودعه الميثاق والعهد دون غيره من الملائكة لان الله عز وجل لما اخذ
الميثاق لله بالربوبية ولمحمد ص بالرسالة والنبوة ولعلي ع بالوصية اصطكت فرائص
الملائكة فاول من اسرع الى الاقرار ذلك الملك ولم يكن فيهم اشد حبا لمحمد وآل محمد صلى
الله عليه وعليهم منه فلذلك اختاره الله من بينهم والقمه الميثاق وهو يجيء يوم القيمة
وله لسان ناطق وعين ناظرة يشهد لكل من وافاه الى ذلك المكان وحفظ الميثاق
ترجمه اش اينست كه بكير گفت سؤال كردم از حضرت صادق ع كه بچه علت گذاشته شده
حجر در ركني كه او در آنست و گذاشته نشد در غير آن ركن و بچه علت بوسيده ميشود

و بچه علت بيرون آورده شد از بهشت و قرار داده شد پيمان و عهد در او و قرار
داده نشد در غير او و چگونه است سبب در اين خبر مرا آگه دان خدا مرا فداي تو
پس بدرستيكه فكر من در آن هر اينه عجب است بكير گفت پس حضرت فرمود سؤال
كردي و مشكل كردي و بنهايت رسانيدي پس بفهم جواب او و فارغ ساز دلت را
و بدار گوش خود را تا خبر دهم تو را ان شاء الله بدرستيكه خداي تبارك و تعالى
گذاشت حجر الاسود و حال آنكه جوهري بود كه بيرون آورده شده بود از بهشت
بسوي آدم پس گذاشته شد در اين ركن بعلت پيمان و اين آنست كه چون گرفته
شد از بني آدم از ظهرهاي ايشان ذريه ايشان در وقتي كه گرفت خدا بر ايشان
پيمان را در اينمكان نمودار شد از براي ايشان و در اينمكان فرود ميآيد طير
بر قائم ع پس اول كسيكه بيعت ميكند قائم را آن طير است و آن بخدا قسم جبرئيل
است و بسوي اينمكان ميدهد و ميگذارد بر و حجر اعتماد قائم ظهر خود را و او
حجت و دليل بر قائم ع و اوست شاهد از براي هر كس كه وفا كند بعهد و پيمان
در اينمكان و شاهد بر كسيكه ادا ميكند پيمان و عهدي را كه گرفته است خداي
عز و جل بر بندگان و اما بوسيدن و لمس كردن پس بعلت عهد است از جهت
تازه كردن آن عهد و پيمان را و بعلت تازه كردن بيعت را از جهت آنكه ادا كنند
بسوي او عهدي را كه گرفته است خدا بر ايشان در ميثاق پس ميآيند او را در هر سال
و ادا ميكنند بسوي او آن عهدي را و اماني را كه گرفته است خدا بر ايشان در ميثاق پس
ميآيند او را در هر سال و ادا ميكنند بسوي او آن عهد را و اماني را كه گرفته است خدا
بر ايشان آيا نمي بيني كه تو ميگوئي نزد حجر الاسود كه امانت خود را ادا كردم و پيمان

خود را وارسی و حفظ کردم از جهت آنکه شهادت دهی از برای من بوفا کردن
بخدا قسم ادا نمیکند آن امانت را احدی غیر از شیعه ما پس بدرستیکه ایشان
پس انکار و تکذیب میکنند ایشان او را و این است که حفظ نکردن عهد را غیر
شیعه پس از برای شما بخدا قسم شهادت میدهد و بغیر شما بخدا قسم شهادت
میدهد بنقض عهد و انکار حق و حجت کامله از خداست بر ایشان در روز
قیامت و میاید حجر در آن روز و حال آنکه از برای او زبانیست گویا و دو چشم است
در صورت اول خود میشناسد او را خلق و انکار نمیکنند او را شهادت میدهد
از برای هر کس وفا کرده است از برای او و تازه کرده است پیمان را نزد او بحفظ
عهد و پیمان و اداء امانت و شهادت میدهد بر هر کسی که انکار کرده است
و فراموش کرده است پیمان را بکفر و انکار و اما علت بیرون آوردن او از بهشت
پس آیا میدانی چه چیز بود حجر گفتم نه فرمود بود ملکی از عظماء ملائکه نزد خدا
پس چون گرفت خدا از ملائکه پیمان را بود اول کسیکه ایمان آورد باو و اقرار
کرد آن ملک پس گرفت او را خدا امین بر جمیع خلقش پس در او قرار داد پیمان را
و سپرد پیمان را نزد او و طلب میکند خدا از خلق آنکه تازه کنند نزد او در هر سال
اقرار بر پیمان و عهدی را که گرفته است خدا بر ایشان پس گردانید خدا او را با آدم
در بهشت که بیاد آدم آورد پیمان را و تجدید کند نزد او اقرار بآن پیمان در هر سال
پس چون عصیان ورزید آدم و بیرون کرده شد از بهشت از یاد او برد خدا عهد
و پیمانی که گرفته بود خدا بر او و بر اولاد او از برای محمد صلعم و از برای وصی او علیه السلام و گردانید
او را سرگردان و حیران پس چونکه قبول کرد خدا بر او و بر اولاد او توبه آدم گردانید آن

ملک در صورت دری سفید پس انداخت او را از بهشت بسوی آدم و حال آنکه
آدم در زمین هند بود پس چونکه نظر کرد آدم بسوی آن در سفید انس گرفت
بسوی آن و حال آنکه نمیشناخت او را بیش از آنکه دانسته جوهری است پس گویا گردانید
خدا او را پس گفت با او ای آدم آیا میشناسی مرا گفت نه گفت بلی غلبه کرد بر تو شیطان
پس از یاد برد ذکر پروردگار ترا پس برگشت بسوی آن صورتیکه بود با آدم در بهشت
پس گفت بآدم کجاست آن عهد و پیمان پس برجست بسوی آن آدم و یاد آورد پیمان را
و گریه و خضوع کرد از برای آن و بوسید او را و تازه کرد اقرار و عهد و پیمان را پس
گردانید خدای عز و جل او را بسوی جوهر در حالتیکه دری شد سفید و صاف که
روشنائی میداد پس حمل کرد او را آدم بر دوش خود از جهت اجلال و تعظیم آن پس بود
که هرگاه مانده میشد حمل میکرد او را جبرئیل از آدم جهت آنکه رسانید او را بمکه پس همیشه
انس میگرفت بآن در مکه و تازه میکرد اقرار را از برای آن در هر روز و شبی پس بدرستیکه
خدا بعز و جل چون بنا کرد کعبه را گذاشت کعبه را در آن مکان از جهت آنکه خدای
تبارک و تعالی در وقتیکه گرفت پیمان را از اولاد آدم گرفت او را در آن مکان و در
آن مکان القام کرد در ملک پیمان را و از آن جهت قرار داده شد در این رکن و دور
گردانیده شد آدم از مکان خانه بسوی صفا و حوا بسوی مروه و قرار داده شد حجر در این
رکن پس چونکه نظر کرد آدم از صفا و حال آنکه گذاشته شده بود حجر در رکن یاد کرد
خدا را بکبریاء و یگانگی و شرف و از آن جهت جاری شد سنت در تکبیر و استقبال
رکن که در آن حجر است از صفا پس بدرستیکه خدا سپرد بحجر پیمان و عهد را از غیر
او از ملائکه از جهت آنکه خدای عز و جل چون گرفت پیمان را از برای خدا بربوبیت

واز برای محمد به رسالت واز برای علی بوصیت بلرزه درامد پهلوهای ملائکه پس
اول کسیکه شتاب کرد بسوی اقرار ان ملک بود وبود درمیان ملائکه کسیکه
بیشتر باشد دوستی او واز برای او واز برای محمد وال محمد ازان ملک پس ازینجهت اختیار
کرد خدا او را ازمیان ملائکه والقام کرد در او پیمان را وادی آید در روز قیامت
وحال انکه او زبانی است گویا وچشمی است بینا شهادت میدهد از برای هر کس
وفا کرده است ازبرای او دران مکان وحفظ کرده است پیمان را مترجم گوید که ازاین
حدیث شریف باب بسیاری از اسرار کعبه ومسجد وحرم واختلاف ان از اطراف
کعبه ظاهر میشود وانچه بخواطر قاصر این ضعیف رسیده بعرض برادران ایمانی برسانیم
وانچه ازو باطن ائمه هدی مدد میجوید اولا باید دانست که کعبه همچنانکه در اخبار است
محاذی بیت المعمور است وبیت المعمور محاذی عرش است که جمله موجودات معید
باشد همچنانکه سؤال کردند بعضی از یهود از رسول خدا که چرا کعبه را کعبه نامیدند
فرمود ازجهت انکه مربع است گفت چرا مربع است فرمود ازجهت انکه محاذی بیت المعمور
وان مربع است گفت چرا بیت المعمور مربع است فرمود ازجهت انکه ان محاذی کلمات
اربع است که انها سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است وعرش مشتمل است
بر چهار رکن که نور ابیض عقل است ونور اصفر روحی ونور اخضر نفسی ونور احمر طبیعی
چون عقل اشرف واقرب بمشرق وجود است وبعد از ان روح وبعد از ان نفس و
بعد از ان طبیعت وچون ملک صورت ملکوت وملکوت صورت جبروت
وتشریع بر طبق تکوین است پس باید ارکان بیت المعمور که از عالم ملکوت است چهار
وهمچنین ملک چهار باشد که یک مظهر ان عناصر اربع است ویکمظهر جهات

اربع است

اربع است ویکمظهر اخلاط اربعه است ویکمظهر ریاح اربع است ویکمظهر حرارت و
برودت ورطوبت ویبوست است ویکمظهر مراتب سن ادمی است اول از ولادت
تا پانزده دویم از پانزده تا سی وپنج سیم از سی وپنج تا شصت وچهارم از شصت تا اخر
عمر وهکذا مظاهر ان بسیار است وازجمله مظاهر ملکوتیه جبرئیل ومیکائیل
واسرافیل وعزرائیل علیهم السلام میباشند وکعبه بمنزله شخصی است که روی
او بمشرق است همچنانکه در حدیثی اشاره باینمعنی فرموده اند که درش بسوی
مقبل غیر مدبر وهرگاه وجه ان بمشرق شد یمین ان بسوی یمن وشمال ان بسوی
شام وخلف ان بسوی مغرب میباشد وچون حرم چهار فرسخ در چهار فرسخ است
همچنانکه در حدیث وارد شده است که الحرم برید فی برید وهر قدر بمشرق اقرب است
نورش بیشتر باشد وهر قدر دورتر است اضعف پس حرم ازجانب وجه اکثر وبعد از ان
یمین وبعد از ان یسار وبعد از ان خلف است ودر طرف مشرق پانزده میل است
ودر طرف مغرب یک میل ودر طرف یمین هشت میل است ودر طرف یسار
چهار میل پس رکن مشرقی رکن عقلی است وباینجهت حجر که از ماده حجر است
که از اسماء عقل است دران قرار داده شد وطرف یمین که رکن یمانی جنوبیست
رکن روحی وطرف یسار که رکن شامی شمالی است نفسی وطرف خلف که رکن
مغربیست طبیعی است وچون نفس وطبیعت از عقل بعید واحتمال ایشان
در تحت حکم عقل مطلوب لهذا حجر اسمعیل محیط باین دو رکن قرار داده شد
که یعنی عقل را بقبول وتبعیت استماع نموده در تحت حکم او داخل شوند وممنوع از هوای
نفسانی ومقتضیات طبیعت باشند واز برای کعبه دو باب قرار داده شد یکی

قریب برکن مشرقی که باب دخول است و دیگری قریب برکن یمانی که باب خروج است
و شمالست بنجار و حال مسدود است و ان شاء الله تعالی بقیام قایم ع مفتوح
خواهد شد و اول باب نبی است و ثانی باب وصی و چون در عقل نوریت غالب و ظلمت
مقهور و مغلوب است چون در جهت مشرق است لهذا یازده جزو نور و یکجزو
ظلمت شد و در مقابل که رکن مغربی است بعکس و چون یمین جهت ذکورت و
یسار جهت انوثت است و للذکر مثل حظ الانثیین هشت میل از طرف رکن یمانی
و چهار میل از طرف رکن شامی مقرر شد و شیعیان امیر المؤمنین اصحاب میمنة
و اصحاب یمین و یمانیون و شیعیان معویه اصحاب مشأمه و اصحاب شمال و شامیون شدند
و بسوی دو فرقه اشاره شده است بقول خدا عز و جل و اصحاب المیمنة ما اصحاب
المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشامة و بعد از ان بقوله تعالی و اصحاب الیمین
ما اصحاب الیمین و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال و بسوی پیشوایان دین
علیهم السلام بقوله تعالی والسابقون اولئك المقربون و شواهد این مطالب
ایات و اخبار بسیار و دلایل بیشمار است از برای هر کس که جناب اقدس الهی عین
بصیرت او را مفتوح نموده باشد نه از برای کوردل و من لم یجعل الله له نورا فما له من
نور و در رساله اسرار بسیاری از انها مذکور و مسطور است و ظاهر در نظر قاصر
این است که جبرئیل صاحب رکن شمالی و عزرائیل صاحب رکن مغربیست و بعضی
اخبار ع انشاء الله تعالی عنوان ترجمه و بعضی اسرار متعلقه بان بیان خواهد شد
والله الموفق ما رواه فی العلل عن الصادق ع ان الحجر الاسود والرکن
الیمانی عن یمین العرش و انما امر الله تبارک و تعالی ان یستلم ما عن یمین العرش

قلت

قلت فکیف صار مقام ابرهیم ع عن یساره فقال لان لابرهیم مقاما فی القیمة
ولمحمد ص مقاما فمقام محمد عن یمین عرش ربنا و مقام ابرهیم عن شمال عرشه فمقام
ابرهیم فی مقامه یوم القیمة و عرش ربنا مقبل غیر مدبر ترجمه اش این است که جناب
صادق فرمود که حجر الاسود و رکن یمانی از جانب یمین عرش است و این وجه
این نیست که امر کرد خدای تبارک و تعالی اینکه استلام شود انچه از جانب راست
عرش است یعنی وسط دست بر حجر الاسود مالیده شود که از برای طواف کننده مستحب
است گفتم پس چگونه گردید مقام ابرهیم از جانب چپ ان فرمود از جهت انکه از
برای ابرهیم مقامی است در قیامت و از برای محمد ص مقامی است پس مقام محمد ص
از جانب راست عرش پروردگار ماست و مقام ابرهیم از جانب چپ عرش پروردگار
پس مقام ابرهیم در مقام وی است در روز قیامت و عرش پروردگار ما مقبل است
و مدبر نیست مترجم گوید که چون ارکان اربعه عرش رکن عقل رکن ایمن اعلی است
و رکن روح رکن ایمن اسفل و رکن نفس رکن ایسر اعلی است و رکن طبیعت رکن ایسر
اسفل پس رکن حجر و رکن یمانی رکن ایمن و رکن شامی و رکن مغربی رکن ایسر است
و ابتدا حجر الاسود از رکن مشرقی است و انتهای ان از جانب رکن یمانی است و
دانسته شد که حجر او کسی است از ملائکه که اقرار بربوبیت و رسالت و نبوت و
وصایت کرده و محبت او بیشتر بود پس باید که اقدم ملائکه باشد در صعود و وجود
پس ملك عقل است و بعد از ان ملك روحی است و این دو رکن ایمن اعلی
و رکن ایمن اسفل بودند چون مراد از یمین جهت اقوی است و عقل و روح اقوی
از نفس و طبیعت و از این حدیث نیز معلوم شد که کعبه محاذی عرش است و اشاره

فرمودند باینکه رکن شرقی وجه کعبه که مقبل است بسوی مشرق شمس حسی و چون
حضرت ابرهیم از شیعیان امیر المؤمنین ع است چنانکه فرموده که وان من
شیعته لابرهیم پس اضعف است از محمد و علی ع پس مقام ایشان ایمن و مقام
آنجناب ایسر است و معلوم شد که تشریع بر طبق تکوین است پس مقام تشریعی آنجناب
نیز در جانب ایسر کعبه مقرر شد و باید دانست که افضل اولوا العزم من الرسل
محمد ص و بعد از ان نوح و بعد ابرهیم و بعد موسی و بعد عیسی است چنانکه
جناب اقدس الهی اشاره بترتیب ایشان فرموده است در ایه ولقد اخذنا من
النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابرهیم وموسی وعیسی و در ایه شرع لکم
من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابرهیم وموسی
وعیسی الایه و در ایه اولی بحسب ترتیب ذکری ظاهر است و بیان ان در ایه ثانیه
انست که در این ایه جناب پیغمبر را ص در وسط ذکر فرموده بملاحظه جامعیت
که از برای وسط حاصل است و در طرف راست آنحضرت حضرت نوح را ذکر فرموده
و در طرف چپ ابرهیم و موسی و عیسی را چون اول اقوی است از اخر و در حق پیغمبر
بطریق وحی فرموده و در اول و اخر بعنوان وصیت ادا نموده و در حق نوح فعل ماضی
مفرد غایب فرموده و در حق باقی متکلم مع الغیر ذکر نموده بعلت غلبه توحید بر نوح
لکن اینجا اعلی است از توصیه چون اینجا که عبارتست از تکلیم بکلام حقیقی مستلزم
قربست و توصیه چون تفویض امر است بسوی غیر بعد از غیبت موصی پس پیغمبر افضل است
از سایر و بعد از ان یمین افضل است از یسار و در یسار اقرب بوسط افضل است
ابعد از ان و جناب شیخ دام مجده در اثبات ترتیب استشهاد نموده است بایه اولی

ولکن

ولکن بعد سؤال الحقیر از ایه ثانیه فرمودند که ان نیز دلالت دارد و وجه دلالت را
ذکر نفرمود و در نظر حقیر ایه ثانیه تمام تر است در دلالت باعتبار اشتمال بر بیان بعضی
از خصوصیات والله العالم بحقایق کلامه واحکامه — ما رواه فی العلل
عن ابی الحسن الرضا علیه السلام علة وضع البیت وسط الارض انه الموضع الذی من
تحته دحو الرکن الشامی تحت الارض وکل ریح تهب فی الدنیا فانها تخرج من تحت الرکن
الشامی وهی اول بقعة وضعت فی الارض لانه الوسط لیکون الفرض لاهل الشرق
والغرب فی ذلک علی السواء ترجمه اش انست که علت انکه گذاشته شده است خانه
کعبه در وسط زمین از جهت انست که این موضع موضعی است که از تحت ان پهن شده است
زمین و هر بادی که میوزد در دنیا پس بدرستیکه ان بیرون میاید از زیر رکن
شامی و کعبه اول بقعه ایست که گذاشته شده است در زمین از جهت انکه انست
وسط از جهت انکه بوده باشد فرض از برای اهل شرق و غرب در رفتن بسوی زیارت
خانه بر تساوی مترجم گوید که این حدیث دلالت دارد بر اینکه کعبه وسط ارض است
و بسط ارض از تحت کعبه شده و لهذا مکه موسوم است بام القری در تاویل ایه جلیله
قرای مبارکه ائمه اند صلوات الله علیهم و ام القری فاطمه است ع و از حیثیتی چون امام
نفس است چنانکه مذکور شد و نفس امام است و علی ع که اول بیت موضوع است
نفس کل است پس آنجناب ام القری است خواه قرای مبارکه و خواه قرای ظاهره و انچه
از این حدیث و چندین حدیث دیگر معلوم میشود انست که مشرق حار و یابس و مغرب
بارد و رطب و جنوب بارد و یابس و شمال حار و رطب است و لهذا مخرج کل ریاح رکن
شمالی است و مخرج نار مشرق و منبع فرات مغرب است و از غرایب انست که با صولت

اخبار و دلایل که مخزن کل و باح رکن شامی است جناب شیخ دام مجده در بعضی از
اجوبه مخزن افاده رکن یمانی کرده است ومظنون حقیر اینست که رجوع نکرده اند
وچنین در خاطر داشته اند که رکن یمانی مخزن است وحقیر را اعتقاد بخوبیت
که ذکر نمود وارکان از احکام است وجها از احکام دیگر والعلم عند اهله
ما رواه فی العلل عن الصادق علیه السلام قال مر عمر بن الخطاب علی الحجر الاسود فقال
یا حجر انا نعلم انک حجر لا تضر ولا تنفع الا انا رأینا رسول الله ص یحبک فنحن نحبک فقال
له امیر المؤمنین علیه السلم کیف یا ابن الخطاب فوالله لیبعثنه الله یوم القیمة وله
لسان وشفتان فیشهد لمن وافاه فهو یمین الله فی ارضه یبایع بها خلقه فقال
عمر لا ابقانا الله فی بلد لا یکون فیه علی بن ابیطالب علیه السلام ترجمه اش اینست
که جناب صادق علیه السلم فرمود که گذشت عمر بن خطاب بر حجر الاسود پس گفت
والله ای حجر بدرستیکه ما میدانیم اینرا که تو سنگی هستی که نه ضرر میرسانی و نه نفع
میرسانی الا اینکه ما دیدیم که رسول خدا ص دوست میداشت ترا پس ما دوست
میداریم ترا پس فرمود امیر المؤمنین ع که چگونه است این سخن تو پس بخدا قسم
که مبعوث میسازد او را در روز قیامت وحال آنکه از برای او زبانی است ودو لب
پس شهادت میدهد از برای هر کس که وفا کرده است او را در عهد پس حجر دست
راست خداست در زمین خدا بیعت میکند خدا با او خلقش را پس گفت عمر که
باقی نگذارد ما را خدا در بلدی که نبوده باشد در آن علی ابن ابیطالب علیه السلم
مترجم گوید که رکن حجر رکن ابیض اعلی است که رکن عقلی است ورکن جناب پیغمبر است
وبیعت با آنجناب بیعت با خداست میفرماید ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله

ید الله فوق ایدیهم وباین سبب استلام حجر مستحب است وچون عمر ظاهر شناس بوده
مینمود آن بود که بر آن قسم یاد نمود ومعلوم شد که حجر ملک عقلی است که تنزل
کرده است بعالم ملکی ومقتضای هر مقامی تنزل بصورتی است مثل چنانکه
در مقام وحی وتکلم تنزل جبرئیل در صورت انسانی ودحیه کلبی بود ودر مقام
نصرت جناب قائم در صورت طیر بود چون لجنحه جهات فوت است ودر مقام
حفظ مواثیق وعهود چون صلابت معتبر بود بصورت حجر تنزل نمود وحال
آنکه بقاء آن در موضع معهود از لوازم بود ودر آخرت چون مقام اداء شهادت
است باید بصورت انسان باهر چه از برای او لسان وشفتان وعینان بوده
باشد ظاهر شود وظاهر صورت انسانیت والله العالم بحقایق الامور
ما رواه الصدوق فی العلل فی باب علة خلق الکلب بسنده عن علی ابیطالب ع
ان النبی ص سئل مما خلق الله عز وجل الکلب قال خلقه من بزاق ابلیس قیل
وکیف ذلک یا رسول الله قال لما اهبط الله ادم وحوا الی الارض اهبطهما کالفرخین
مرتعشین فعدا ابلیس الملعون الی السباع وکانوا قبل ادم فی الارض فقال لهم
ان طیرین قد وقعا من السماء لم یر الراؤن اعظم منهما تعالوا فکلوهما فتعادت
السباع معه وجعل ابلیس یحثهم ویصیح ویعدهم بقرب المسافة فوقع من فیه
من عجلة کلامه بزاق فخلق الله عز وجل من ذلک البزاق کلبین احدهما ذکر والاخر
انثی فقاما حول ادم وحوا الکلبة بجدة والکلب بهند فلم یترکا السباع ان یقربوهما
ومن ذلک الیوم الکلب عدو السبع والسبع عدو الکلب ترجمه اش اینست که جناب
علی بن ابیطالب علیه السلم فرمود که جناب پیغمبر ص سؤال کرده شد که خدا چه چیز خلق

کرد خدا کلب را فرمود که خلق کرد خدا او را از لعاب دهان ابلیس عرض شد که
چگونه است این یا رسول الله فرمود که چون فرو فرستاد خدا آدم و حوا را بسوی
زمین فرو فرستاد ایشان را مثل دو جوجه مرغ لرزان پس دوید ابلیس ملعون بسوی
سباع و بودند پیش از آدم در زمین پس گفت با ایشان بدرستیکه دو مرغ واقع
شده اند یعنی پائین افتاده از آسمان که ندیده اند بینندگان بزرگتر از آن دو را
بیائید پس بخورید آن دو را پس دویدند با هم که سباع با ابلیس و کرد ابلیس شروع
کرد ابلیس که تحریص میکرد ایشان را و صیحه میزد و وعده میداد ایشان را بقرب مسافت
پس افتاد از دهان او از عجله و سرعت کلامش لعابی پس خلق کرد خدا بعز و جل
از آن لعاب دو کلب را یکی نر و دیگری ماده پس ایستادند دور آدم و حوا ماده در
جده و نر در هند پس نگذاشتند سباع را که نزدیک شوند آدم و حوا را و از آن
روز کلب دشمن سبع است و سبع دشمن کلب مترجم گوید که اخبار در مهبط
آدم و حوا مختلف است در این حدیث مهبط آدم را ارض هند و مهبط حوا را جده
فرمود و از حدیث دیگر معلوم میشود که ارض هند مخصوص سراندیب محل هبوط
بوده و از حدیث دیگر معلوم میشود که محل هبوط آدم جبل صفا و مهبط حوا جبل
مروه است و بظاهر منافاتی بنظر میاید لکن در حقیقت منافاتی نیست و مراد
از همه یکی است بیانش آنست که چون آدم بجهت ذکوریت و کمال معدل و مستوی
ارکان اربعه او که نار و هوا و ماء و ارض است در احسن تقویم است خلقه فرشته و
فعل او لهذا مربع است تام و لهذا مسمی شد بآدم که عدد جمل و بیخ است که عدد
مربع سه در سه است که از یکست تا نه چون مربع الکیفیه و مثلث الارکان است و

ضلع اعلی ناری و ضلع اسفل ترابی و ضلع ایمن هوائی و ضلع ایسر مائیست و عدد
یک ضلع پانزده است که عدد حوا است پس در حوا که مخلوق از ضلع ایسر است مائیت
غلبه دارد پس نظر بتربیع اضلاع و ثبوت آدم هبوط او از ملکوت بملک قدر تحت
خط استوی است و ملکوت سماء ملک است و جنت است چون اسافل ملکوت
بود جنت دنیا بود و در قوس نزول بود و تحت لوث در قوس صعود است و تغییر شده
است از آن سراندیب که از بلاد خط استواست و انجز از تغیر مسموع شده انیست که
سراندیب قریب بخط استواست نه در تحت خط استوا و اسم شریفش شاهد اینست
بر آن چون آدمه بیاض است مایل بسواد و نورانیت در آدم غلبه داشت و ظلمت اقتضا فیه
در حوا و لهذا مسمی شد بحوا که ماخوذ از حوه است که سوادی است مایل بحضرت
و چون حوا مخلوق از ضلع ایسر آدم است که ضلع مائی باشد پس برودت و رطوبت
در او غلبه داشت و محتاج شد بتعلیل پس هبوط در جده شد که در تحت اقلام
صیفی است چون عرض بلد در جده قریب بمیل کلی است و از اینجهت که کعبه اول
بیت موضوع است در وسط است و صفا از جانب یمین آن و مروه از جانب
یسار آن همچنانکه فرموده اند که هما جبلان عن یمین الکعبة و یسارها و
جهت یمین جهت قوت و ذکوریت و جهت یسار جهت ضعف و انوثت لهذا مهبط
آدم صفا و مهبط حوا مروه شد همچنانکه فرموده که صفا مسمی شد بصفا از جهت
هبوط آدم بر او و آدم صفی الله است قال الله تعالی ان الله اصطفی آدم و مروه مسمی
شد بمروه از جهت هبوط مرأة بر آن پس فی الحقیقه جسد عنصری آدم بلدن
سراندیب و جبل صفا است و بدن عنصری حوا جده و جبل مروه است و چون

جناب اقدس الهی قوه غضبیه را از برای دفع منافر قرار داده است همچنانکه
قوه شهویه را از برای جلب ملایم است و تسلط ابلیس بر آدم از ابواب سبعه است
همچنانکه فرموده لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم پس ابلیس سبع را
دعوت کرد از برای اهلاک آدم و حوا و چون قوه غضبیه ناری است و ابلیس
مخلوق از نار است و طیش و عجله از نار است پس کلب مخلوق است از نار ابلیس
که از عجله او حاصل شد بعد و شود سبب خیر اگر خدا خواهد و هذا باب یفتح منه
ابواب و کل میسر لما خلق له و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ما رواه
فی العلل فی باب علة التحریف الی الیسار باسناده عن المفضل بن عمر قال سألت
اباعبدالله علیه السلم عن التحریف لاصحابنا ذات الیسار عن القبلة و عن السبب
فیه فقال ان الحجر الاسود لما نزل به من الجنة ووضع فی موضعه جعل انصاب
الحرم من حیث لحقه النور نور الحجر فهی عن یمین الکعبة اربعة امیال و عن یسار
الکعبة ثمانیة امیال کله اثنی عشر میلا فاذا انحرف ذات الیسار لم یکن خارجا عن حد
القبله و ترجمه اش اینست که مفضل سوال کرد از جناب صادق ع از منحرف شدن
اصحاب ما بسوی سمت چپ از قبله و از سبب در آن پس فرمودند که بدرستیکه
حجر الاسود چون فرو فرستاده شد از بهشت و گذاشته شد در موضعش قرار داده
شد علامات حرم از جائیکه رسید بانجا نور حرم پس علامات از طرف راست کعبه
چهار میل است و از طرف چپ کعبه هشت میل است که کلش دوازده میل است پس هرگاه
منحرف شود انسان بطرف راست بیرون میرود از حد کعبه بجهت قلت علامات
حرم و هرگاه منحرف شود بطرف چپ نمیباشد خارج از حد قبله مترجم گوید که ظاهر

این

اینست که مفضل از اهل اطراف شرقیه عراق بوده باشد که قبله ایشان رکن شرقی
باقربیت بانست و بالنسبه بایشان چون در حال استقبال وجه کعبه بسوی ایشانست
پس یسار کعبه بسمت یمین (یسار) ایشانست و معلوم شد که حرم از جانب یمین کعبه هشت
میل و از جانب یسار کعبه چهار میل است و چون کعبه حقیقی یمین است که جناب
امیرالمؤمنین علیه السلم است و فرموده است انا الکعبه پس میل بسوی یمین از استقبال
کعبه بیرون میرود بلکه انحرافست از کعبه بسوی کعبه و از قبله بسوی قبله و چون
اصحاب آنحضرت اصحاب یمین اند پس مستحب است از برای ایشان میل بسوی یمین
بخلاف نواصب که ایشان اصحاب معویه و اصحاب شمال اند لهذا میل میکنند
بسمت یمین خود که یسار کعبه است پس میل بیسار خود که یمین کعبه است شعار ایشان
امیرالمؤمنین است و دیگر از ادله هر چند روایات و اخبار در این باب از برای
اهل اشارات و بشارات بسیار است و از برای حقیر کالشمس فی رابعة النهار است
و مشهور میان قدماء فقهاء استحباب تیاسر است و متاخرین ایشان چون تصحیح
خبر از جهت روایت میکنند و مفضل نزد ایشان ضعیف است لهذا حکم بضعف
حدیث نموده رد استحباب تیاسر تامل نموده اند و اسباب تصحیح حدیث نزد قدما
چیزهای دیگر بود لهذا حکم بمضمون آن کرده اند و حال آنکه مفضل از اصحاب
اسرار اهل بیت اطهار ع بود و چون خواجه نصیر علیه الرحمة از محقق رحمه الله
سوال کرد که انحراف از قبله است یا بسوی قبله محقق جواب داد که انحراف از
قبله است بسوی قبله و لقد الهم بالصواب فاجاب بما اجاب
ما رواه فی العلل باسناده الی ابی رافع قال ان رسول الله صلعم خطب الناس فقال

ایها الناس ان الله عز وجل امر موسی وهرون ان یتبوّا لقومهما بمصر بیوتا وامرهما
ان لا یبیت فی مسجدهما جنب ولا یقرب فیه النساء الا هرون وذریته وان
علیا منّی بمنزلة هرون من موسی فلا یحلّ لاحد ان یقرب النساء فی مسجدی
ولا یبیت فیه جنب الا علی وذریته فمن ساءه ذلک فههنا واومأ بیده نحو الشام
وعن حذیفة بن اسید الغفاری قال ان النبی صلعم قام خطیبا فقال ان رجالا
لا یجدون فی انفسهم ان اسکن علیا فی المسجد واخرجهم والله ما اخرجتهم واسکنته
بل الله اخرجهم واسکنه ان الله عز وجل اوحی الی موسی واخیه ان تبوّا لقومکما
بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة ثم امر موسی ان لا یسکن مسجده
ولا ینکح فیه ولا یدخله جنب الا هرون وذریته وان علیا منّی بمنزلة هرون من موسی
وهو اخی دون ولا یحلّ لاحد ان ینکح فیه النساء الا علی وذریته فمن ساءه فههنا
واشار بیده نحو الشام ترجمه اش انست که رسول خدا صلعم خطبه خواند از برای مردم پس
فرمود ای مردم بدرستیکه خدای عز وجل امر کرد موسی وهرون را که بنا کنند
از برای قومشان در مصر خانهائی وامر کرد ایشانرا که بیتوته نکند در مسجد جنب
ونزدیکی نکند زنانرا در ان مگر هرون واولاد هرون وبدرستیکه علی از من بمنزله
هرونست از موسی حلال نیست از برای احدی انکه نزدیکی کند زنانرا در مسجد
من وبیتوته نکند در ان جنبی مگر علی واولاد او پس هر کسی که ناخوش دارد او را
این پس اینجا رود بدستش بجانب شام ودر روایت دیگر روای گفت که بدرستیکه
پیغمبر ایستاد در حالتیکه خطبه میخواند پس فرمود که بدرستیکه مردمی میبابند
در نفسهای خود انکه ساکن سازم علی را در مسجد وبیرون کنم ایشانرا بخدا قسم

بیرون

بیرون نکردم ایشانرا وساکن نساختم علی را بلکه خدا بیرون کرد ایشانرا وساکن
ساخت علی را بدرستیکه خدای عز وجل وحی فرستاد بسوی موسی وبرادرش
انکه بسازید ومهیا کنید از برای قوم خود در مصر خانهائی وبگردانید خانهها را
قبله وبرپا دارید نماز را پس امر کرد موسی با انکه ساکن نشانند در مسجدش ونکاح
نکنند در ان وداخل نشود در ان مگر جنبی مگر هرون وذریه او وبدرستیکه علی از من
بمنزله هرونست از موسی واو برادر منست وتو اهل منی یعنی بخلافت یا انکه اوست
اهل وحلال نیست از برای احدی انکه مقاربت کند در ان زنانرا مگر علی وذریه
او پس هر که ناخوش دارد ودلگیر سازد او را پس اینجا واشاره فرمودند بدستش بسوی
شام مترجم گوید که این دو حدیث از جمله اخبار بغیب ومعجزاتست چون هنوز معویه
در شام ادعاء خلافت ومعارضه با امیر المؤمنین نکرده بود لکن اصحاب علی یمینی
واصحاب معویه شامی بودند چون اصحاب علی اصحاب میمنه واصحاب یمین واصحاب
معویه اصحاب مشامه وشمال بودند لهذا هر کس او را با نظر فرض رخصت فرمود و
استحباب بنا بر این دو حدیث بی ظاهر است بیان انست که در تاویل موسی
وهرون محمد وعلی است ومصر عالم ملک است وبیوت اجساد ایشانست ومامور شدند
محمد وعلی واولاد ایجاد اجساد ایشان که در عالم ملک ظاهر شوند در اجساد ملکیه خود شان
وان اجساد را قبله قرار دهند از برای مردم ومامور شدند باقامه ولایت پس
همچنانکه مردم در اقامه ولایت مامور شدند بتوجه بسوی ایشان همچنین
در اقامه صلوة که صورة شرعی ولایتست مامور شدند بتوجه بسوی کعبه
با میل بسوی ایشان از برای ایشان امتیازی از دشمنان ایشان حاصل شود و

ایشان میل میکنند از کعبه بجانب شام که سمت مغرب است قال الله تعالی
ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات اللهم ثبتنا علی الصراط المستقیم
ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا انک انت الرؤف الرحیم ما رواه
فی العلل بسنده عن محمد بن الحسن الهمدانی قال سالت ذا النون مصری قلت
یا ابا الفیض لم صیر الموقف بالمشعر ولم یصیر فی الحرم قال حدثنی من سال
الصادق ع ذلک فقال لان الکعبة بیت الله والحرم حجابه والمشعر بابه
فلما ان قصده الزائرون وقفهم بالباب حتی اذن لهم بالدخول ثم وقفهم
بالحجاب الثانی وهو مزدلفه فلما انظر الی طول تضرعهم امرهم بتقریب قربانهم
فلما قربوا قربانهم وقضوا تفثهم وتطهروا من الذنوب التی کانت لهم حجابا دونهم
امرهم بالزیارة علی طهاره فقلت لم کره الصیام فی ایام التشریق فقال لان
القوم زوار الله وهم اضیافه وفی ضیافته ولا ینبغی للضیف ان یصوم
عند من زاره واضافه قلت فالرجل یتعلق باستار الکعبة ما یعنی بذلک
قال مثل ذلک مثل الرجل یکون بینه وبین الرجل جنایة فیتعلق بثوبه یتخضع
له رجاء ان یهب له جرمه ترجمه اش انست که راوی میکوید که از ذوا النون مصری
سؤال کردم که چرا موقف را در مشعر یعنی عرفات قرار دادند نه در حرم کفت
حدیث کرد و خبر داد مرا کسی که سؤال کرده از جناب صادق ع این را پس کفت
فرموده بود که از جهت انکه کعبه خانه خداست و حرم حجاب اوست و مشعر
باب اوست پس چون که قصد کردند او را زیارت کنندکان وا داشت ایشان را
نزد باب تا انکه اول حاصل شد از برای در در امدن پس وا داشت ایشان را

نزد

نزد حجاب دویم و ان مزدلفه است پس چون نظر کرد بسوی طول تضرع ایشان
امر کرد ایشان را بقربانی کردن حیوان قربانی ایشان پس چون که قربانی کردند
حیوانات را و ازاله کردند کثافات را از بدن مثل سر تراشیدن و ناخن چیدن و نوره
کشیدن و چرک از بدن پاک کردن و پاک شدن از کناهان که بود حجاب از
برای ایشان نزد ایشان یعنی از جناب ایشان امر کرد ایشان را بزیارت بر طهارت
کفت پس کفتم چرا مکروه شد روزه در ایام تشریق پس کفت از جهت انکه
مردم زیارت کنندکان خدا اند و ایشان مهمانهای خدا اند و در مهمانی
او اند و سزاوار نیست از برای مهمان انکه روزه بکیرد نزد کسی که زیارت
کرده است او را و مهمانی نموده است او را کفتم مرد را که متعلق میشود و چنک
میزند بپردهای خانه چه قصد میکند بان کفت مثل او مثل کسی است که می
باشد میان او و میان مرد دیکر جنایتی پس چنک میزند بجامه او در حالت
خضوع و تذلل و فروتنی میکند از برای او بامید انکه ببخشد از برای او جرم و
جنایت او را مترجم کوید که انچه بحقیر ظاهر شد الیت که در رفتن بعرفات
وامدن بمکه از برای طواف دو اعتبار است یکی انچه در حج قران و افراد معتبر است
که اولا از میقات یا خانه خود احرام می بندند و میروند بموقف و بعد از وقوف
می ایند بمکه از برای طواف و ثانی انچه در حج تمتع معتبر است که از میقات یا حول
عمره محرم میشوند و میروند بمکه و طواف و سعی و تقصیر میکنند و محل میشوند
از مکه محرم میشوند بحج و میروند بعرفات و وقوف بعمل می اورند و مراجعت می
کنند از برای طواف و سعی و انچه در این حدیث شریف است باعتبار اول است

که بکه نمی اید مکر بعد از وقوف و مبدء سیر و سفر ایشان از میقات تا اقصای
ایشان است و محتمل است که در هر یک دو اعتبار بوده باشد یکی انکه مبدء
سفر محل احرام بوده باشد خواه مکه و خواه خانه و خواه میقات و بعد از
تخلیه و تجرید غایت ذهاب وصول بعرفات و وقوف بان باشد و غایت
ایاب رجوع به بیت و طواف و سعی باشد و اعتبار دیگر انکه مبدء عرفات
باشد و چون از مکه تا عرفات چهار فرسخ است و ذهاب و ایاب هشت فرسخ
میشود سفری است تام پس هرگاه از مکه محرم شد میرود تا عرفات و التجرد
بادراک که از حد و د عرفات است و بعد داخل عرفات میشود چون معرفت بعد از
رؤیت حاصل میشود پس از بیت که محل بیتوته است که در شب است مهاجرت
میکند و شب را در منی که محل امانی است بسر میبرد و در روز روانه بسمت
عرفات میشود اولا رؤیت حاصل میکند بوصول بادراک و بعد معرفت حاصل
نموده با معرفت مراجعت میکند و سایر اعمال حج بعد از معرفت حاصل می
شود و احرام مقدم است چون تخلیه و اجابت دعوت است لبیک اللهم لبیک
و لهذا عقد احرام تلبیه میشود پس چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن
سفر است و هر چند اراده برگشتن در اثر وز نداشته باشد و راجع در نظر حقیر
قصر است و باعتبار دویم خانه خانه خداست پس غایت سفر وصول بخانه است
از برای زیارت صاحب خانه و وقوفین و اعمال روز عید در منی از مقدمات
است و مقصود از اینها تهیوء و حصول قابلیت و استعداد وصول بخانه
و زیارت صاحب خانه است پس عرفات باب و حجاب اول است و مزدلفه

که محل قرب است حجاب ثانی است و بعد از رفع دو حجاب و حصول طهارت
زیارت حاصل میشود و چون حضرت موسی بمقتضای مواعده با جناب
اقدس الهی در سی شب ذی القعده و ده شب اول ذی الحجه است
زمان سیر و سلوک او بود و بعد از مضی چهل شب روز قرب و زیارت متحقق
شد پس امساک بایست در چهل شب باشد و لهذا سواک موسی را ملائکه
کراهت داشتند چون نتیجه ادراک بود بخلاف سواک امیر المؤمنین ع که فرموده
ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله او فیه او معه پس نظر آنحضرت بماسوی
نتیجه ادراک بود و مراد از شجر نفس است چون ذات شعب کثیره است و روز
مواصلت روز تحلیه است و امساک تخلیه است پس روز عید مطلقا و ایام
تشریق از برای هر کس که در منی بوده باشد ناسکا صوم متحقق نمیشود
والتشریع علی طبق التکوین والله العالم   ما رواه فی العلل عن
محمد بن حرب الهلالی امیر المدینه یقول سالت جعفر بن محمد علیه السلام
فقلت له یا ابن رسول الله فی نفسی مسئلة ارید ان اسئلک عنها فقال ان
شئت اخبرتک بسؤالک قبل ان تسالنی و ان شئت قل قال فقلت له یا ابن
رسول الله و بای شیء تعرف ما فی نفسی قبل سؤالی عنه قال بالتوسم والتفرس
اما سمعت قول الله عز و جل ان فی ذلک لایات للمتوسمین و قول رسول الله
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله عز و جل قال فقلت له یا ابن رسول الله
فاخبرنی بمسئلتی قال اردت ان تسالنی عن رسول الله لم لم یطق حمله علی ع
عند حط الاصنام من سطح الکعبة مع قوته و شدته و ما ظهر منه فی قلع

باب القموص بخيبر والرمى بها وراءه اربعين ذراعا وكان لا يطيق حمله اربعون
رجلا وقد كان رسول الله يركب الناقة والفرس والبغلة وركب البراق
ليلة المعراج وكل من ذلك دون علي ع في القوة والشدة قال فقلت له
عن هذا والله اردت ان اسئلك يابن رسول الله فاخبرني فقال ان عليا ع
برسول الله ص تشرف وبه ارتفع وبه وصل الى اطفاء نار الشرك وابطال كل
معبود دون الله عز وجل ولو علاه النبي لحط الاصنام لكان بعلي مرتفعا
وشريفا وواصلا الى حط الاصنام ولو كان ذلك كذلك لكان افضل منه
الا ترى ان عليا ع قال لما علوت ظهر رسول الله صلى الله عليه واله شرفت
وارتفعت حتى لو شئت ان انال السماء لنلتها اما علمت ان المصباح هو الذي
يهتدى به في الظلمة وانبعاث فرعه من اصله وقد قال علي ع انا من احمد ص
كالضوء من الضوء اما علمت ان محمدا وعليا صلوات الله عليهما كانا نورا
بين يدي الله جل جلاله قبل خلق الخلق بالفي عام فان الملائكة لما رات
ذلك النور رات له اصلا قد انبعث منه شعاع لامع فقالت الهنا وسيدنا
ما هذا النور فاوحى الله عز وجل اليهم هذا نور من اصله النبوة وفرعه امامة
اما النبوة فلمحمد عبدي ورسولي والامامة فلعلي حجتي ووليي ولولاهما ما
خلقت خلقي اما علمت ان رسول الله ص رفع يدي علي ع بغدير خم حتى نظر الناس
الى بياض ابطيهما فجعله مولى المسلمين وامامهم وحمل الحسن والحسين يوم
حظيرة بني النجار فلما قال له بعض اصحابه ناولني احدهما يا رسول الله قال
نعم الحاملان ونعم الراكبان وابوهما خير منهما وروى في خبر لو ان رسول الله

حمل الحسن وحمل جبرئيل الحسين فلهذا قال نعم الحاملان وانه ع كان يصلي
باصحابه فاطال سجدة من سجداته فلما سلم قيل يا رسول الله فقال اطلت
هذه السجدة فقال ص نعم ان ابني ارتحلني فكرهت ان اعاجله حتى ينزل وانما
اراد بذلك رفعهم وتشريفهم فالنبي ص نبي امام وعلي امام ليس بنبي ولا رسول
فهو غير مطيق لحمل اثقال النبوة قال محمد بن حرب الهلالي زدني يابن رسول
الله فقال انك اهل للزيادة ان رسول الله ص حمل عليا ع على ظهره يريد بذلك
انه ابو ولده وامام الائمة من صلبه كما حول رداءه في صلوة الاستسقاء واراد
ان يعلم اصحابه بذلك انه قد تحول الجدب خصبا قال فقلت له زدني يابن رسول
الله فقال لقد احتمل رسول الله ص عليا ع يريد بذلك ان يعلم قومه انه هو الذي
يخفف عن ظهر رسول الله ما عليه من الدين والعدات والاداء عنه من بعده
قال فقلت يابن رسول الله زدني فقال انه احتمله ليعلم بذلك انه قد احتمله
الا لانه معصوم لا يحمل وزرا فتكون افعاله عند الناس حكمة وصوابا وقد قال
النبي لعلي ع يا علي ان الله تبارك وتعالى حملني ذنوب شيعتك ثم غفرها لي
وذلك قوله عز وجل ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر ولما انزل الله
تبارك وتعالى عليه يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم قال النبي ص يا ايها الناس
عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم وعلي نفسي واخي اطيعوا عليا فانه
مطهر معصوم لا يضل ولا يشقى ثم تلا هذه الاية قل اطيعوا الله واطيعوا الرسول
فان تولوا فانما عليه ما حمل وعليكم ما حملتم وان تطيعوه تهتدوا وما على
الرسول الا البلاغ المبين قال محمد بن حرب الهلالي ثم قال لي جعفر بن محمد ع

ایها الامیر لو اخبرتک بما فی حمل النبی ص علیاً ع عند حط الاصنام من سطح
الکعبة من المعانی التی اراد بها لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون فحسبک
من ذلک ما قد سمعت فقمت الیه وقبلت راسه وقلت الله اعلم حیث
یجعل رسالته ترجمه اش آنست که محمد بن حرب میگوید که سؤال کردم از
جعفر بن محمد ع پس گفتم از برای او یابن رسول الله در نفس و خاطر من مسئله
ایست اراده دارم اینکه سؤال کنم ترا از آن پس فرمود اگر خواهی خبر دهم ترا
بسؤالت پیش از آنکه سؤال کنی مرا و اگر خواهی بگو گفت راوی پس گفتم از برای او
یابن رسول الله و بچه چیز میشناسی آنچه را که در خاطر من است فرمود بتوسم و تفرس
یعنی از راه پی بردن بعلامت و فراست آیا نشنیده قول خدا عز و جل را ان فی
ذلک لآیات للمتوسمین و قول رسول خدا را که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله عز و جل گفت پس گفتم یابن رسول الله پس خبر ده مرا بمسئله من فرمود
اراده کردی اینکه سؤال کنی از رسول خدا ص که از چه جهت طاقت نداشت حمل ترا
علی ع نزد پائین آوردن بتها از بام کعبه با قوت او و شدت او و بجهت ظاهر شد
از او در کندن باب قموص از خیبر و انداختنش آن در را بر پشت سرش بقدر
چهل ذراع و بود آنکه طاقت نداشت حملش را چهل مرد و بتحقیق که بود رسول خدا
که سوار میشد ناقه و اسب و قاطر را و سوار شد براق را در شب معراج و همه
از اینها پس تر از علی است در قوت و شدت گفت راوی که پس گفتم از برای آنحضرت
که از این والله اراده کردم اینکه سؤال کنم ترا پس خبر ده مرا پس فرمود که بدرستیکه
علی ع برسول خدا شرف یافت و باو رفعت و بلندی یافت و باو رسید که بی

خاموش

خاموش کردن آتش شرک و باطل کردن هر معبودی بغیر از خدا عز و جل و اگر
بالا رفته بود او پیغمبر ص از برای پائین انداختن بتها هر آینه بود پیغمبر بعلی مفتخر
بالا رفتن و شریف و رسیده بسوی پائین انداختن بتها و اگر بود باین نحو هر آینه بود
علی افضل از پیغمبر آیا نمی بینی اینرا که علی ع گفت که چون بالا رفتم و بر پشت رسول
خدا شرف یافتم و بلند شدم خیال اینکه اگر میخواستم که برسم آسمان را هر آینه میرسیدم
آیا ندانستی اینرا که چراغ آن چیزی است که راه یافته میشود بآن در ظلمت و انبعاث
و ظهور فرع او از اصل اوست و بتحقیق که گفت علی ع بودیم نوری میان دو دست
جلال و جمال خدای عز و جل جل جلاله پیش از آفریدن خلق بدو هزار سال پس بدرستیکه
ملائکه چون دیدند آن نور را دیدند از برای او اصلی که منبعث شده است از او شعاعی
لامع و درخشنده پس گفتند ای معبود ما ای سید ما چه چیز است این نور پس
وحی فرستاد خدای عز و جل بسوی ایشان که این نوریست بتحقیق منبعث شده از نور من اصل
آن نبوتست و فرع آن امامتست اما نبوت پس از برای محمد است بنده من
و فرستاده من و اما امامت پس از برای علی است حجت و ولی من و اگر نبودند
این دو خلق نمیکردم خلقم را آیا ندانستی اینرا که رسول خدا بلند کرد دو دست
علی ع را در غدیر خم تا اینکه نظر کردند مردم بسوی سفیدی زیر بغل ایشان پس
گردانید علی را مولی و صاحب اختیار مسلمانان و امام ایشان و بود آنحضرت حسن
و حسین ع را در روز حظیره بنی النجار پس چونکه گفتند بآنحضرت بعضی از اصحاب
آنحضرت که بده بمن یکی از این دو را یا رسول الله فرمود که خوب دو حاملی و
نیکو دو سواری و پدر ایشان بهتر از ایشانست و روایت شده است در خبر

دیگر اینکه رسول خدا برداشت حسن را و برداشت جبرئیل حسین را پس
از این جهت فرمود نیکو دو بردارنده هستند و بدرستیکه پیغمبر بود که
نماز میکرد روزی با اصحابش پس طول داد سجده از سجدهایش را پس
چون سلام داد عرض شد که یا رسول الله پس بتحقیق که طول دادی این
سجده را پس فرمود بلی بدرستیکه فرزندم راحله کرفت مرا یعنی بر من سوار
شد پس ناخوش داشتم که شتاب کنم در پائین آوردن او تا خود پائین آید و ا
وخواین بنیت که اراده کرد بانچه کرد بلند ساختن رتبه ایشان و شرف
دادن ایشان است پس نبی نبی است و امام و علی امام است و نیست نبی و نه رسول
پس او طاقت ندارد برداشتن بارهای کران نبوت را راوی کفت زیاد
فرما یابن رسول الله پس فرمود بدرستیکه تو اهل از برای زیاده بدرستیکه
رسول خدا برداشت علی را بر پشت خود اراده کرد بان اینکه علی پدر اولاد او
و امام امامانست که از صلب اوست همچنانکه برکردانید رداء خود در نماز
طلب باران و اراده کرد اینرا که اعلام کند اصحابش را باین اینکه بتحقیق برکشت
خشک سالی و کرانی بتر سالی و ارزانی راوی کفت کفتم زیاد کن یابن رسول
الله پس کفت بتحقیق برداشت رسول خدا علی را اراده کرد باین اینکه اعلام
کند قومش را اینکه علی آنکسی است که تخفیف میدهد از پشت رسول خدا انچیزی را که
براو هست از باردین مردم و وعدهائیکه بمردم کرده است و ادا کردن از جانب
پیغمبر بعد از پیغمبر کفت پس کفتم یابن رسول الله زیاد کن پس فرمود که
بدرستیکه برداشت علی را از جهت اینکه اعلام کند باین اینکه بدرستیکه

برداشت

برداشت او را و حال آنکه برنداشت او را مکر از جهت آنکه علی معصوم است
بر نمیدارد وزر و کناهی را پس میباشد افعال او نزد مردم حکمت و صواب
و بتحقیق که فرمود پیغمبر (ص) از علی (ع) برای که یا علی بدرستیکه خدای تبارک و تعالی
بار کرد بر من کناهان شیعیان ترا پس آمرزید آنها را از برای من و اینست
قول خدای عز و جل لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر و چون فرو
فرستاد خدای تبارك و تعالی بر پیغمبر این آیه را که یا ایها الذین امنوا علیکم
انفسکم فرمود پیغمبر که ای مردم بر شما باد خودهای شما یا نفسهای شما ضرر
نمیرساند شما را آنکسی که کمراه شود هرکاه هدایت یابید شما و علی نفس من و برادر
من است اطاعت کنید علی را پس بدرستیکه او پاك کردانیده شده و نکاه داشته شده است
کمراه نمیشود و شقی نمیشود پس خواند این آیه را که ترجمه اش اینست که بکو اطاعت کنید
خدا را و اطاعت کنید رسول را پس اکر رو کردان شوند پس اینست و جز این نیست
که بر پیغمبر است انچه بار شده است براو و بر شماست انچه بار شده است بر شما و اکر
اطاعت کنید او را هدایت می یابید و نیست بر رسول مکر رسانیدنی هویدا محمد بن
حرب کفت پس کفت از برای من جعفر بن محمد (ع) که ای امیر اکر خبر دهم ترا بانچه قصد کرد
پیغمبر است علی را در نزد پائین انداختن بتها از بام کعبه از معنیهائی که اراده کرده پیغمبر
آنها را مجمل او مراینه خواهی کفت که بدرستیکه جعفر بن محمد مجنون است پس بر است
ترا از این انچه بتحقیق شنیدی پس برخواستم بسوی آنحضرت و بوسیدم سرش را
و کفتم خدا داناتر است بجائیکه قرار میدهد در آن رسالت خود را ترجمه کوید که
جناب اقدس الهی در سوره حجر فرموده است در قصه لوط که ان فی ذلك لایات

للمتوسمين وانها لبسبيل مقيم وتفسير ظاهر آن آنست كه بدرستيكه در اهلاك
قوم لوط هر اينه آيات و علامات هست از براى صاحبان فراست كه در يك چيزها مى كنند
بسمه يعنى علامت و بدرستيكه آثار اهلاك در راه شام ثابت است همچنانكه در جاى
ديگر فرموده وانكم لتمرون عليهم مصبحين وبالليل افلا تعقلون يعنى و بدرستيكه
شما هر اينه ميگذريد بر قوم لوط در حالتيكه داخل صبح ميشويد و در شب آيا پس عقل
خود را بكار نميبريد و در چند حديث وارد شده كه متوسمين ائمه اند ع و در حديث
از جناب پيغمبر ص مروى است كه فرمود بپرهيزيد از فراست مؤمن پس بدرستيكه
او نظر ميكند بنور خدا و فرمود كه از براى خدا بندگانى هست كه ميشناسند مردم را
بتوسم و از جناب صادق ع مرويست كه فرمود نحن المتوسمون والسبيل فينا
مقيم يعنى ماييم متوسم و سبيل در ما مقيم است و در حديثى فرمودند كه والسبيل
طريق الجنة يعنى سبيل مذكور در اين آيه راه جنت است و در حديثى فرمود كه
از براى امام عمودى است از نور كه مى بيند در آن اعمال الخلايق را و معلوم شد
كه جسد دنيا است و نفس برزخ است و عقل آخرت و اعمال متعلقه بجسد شريعت
است و اخلاق متعلقه بنفس طريقت است و معارف متعلقه بعقل حقيقت
است پس نفس هر كسى راه اوست بسوى آخرت و معلوم شد كه نبى عقل است و وصى
نفس نبى است و نفس بمعنى خود است يا قسيم عقل است و هر دو معنى مراد است
همچنانكه در حديثى كه فرمودند كه سبيل در ما مقيم است مراد از آن قسيم
نفس است و در حديث ديگر از جناب صادق ع مروى است كه فرمود اذا
قام القائم لم يقم بين يديه احد من خلق الرحمن الا عرفه صالح ام طالح وفيه

آية للمتوسمين وهو السبيل المقيم وعنه ع فى الامام آية للمتوسمين وهو
السبيل المقيم ينظر بنور الله وينطق عن الله لا يعزب عنه شىء مما اراد
يعنى هرگاه قائم شود قائم نمى ايستد در پيش روى او احدى از خلق خداى
رحمن مگر آنكه ميشناسد او را كه صالح است او يا طالح و در قائم آيتى است
از براى متوسمين و اوست سبيل مقيم نظر ميكند بنور خدا و سخن ميگويد
از خدا غايب نميشود از او چيزى از آنچه اراده كرده است و در اين دو حديث
مناسب آنست كه نفس بمعنى خود باشد چون فرمود كه خود امام سبيل است
يا احتمال اراده معنى اول و اين كرده امام است نفس مقدسه يا دو حجت
كه موافق اخبار در امام و با امام است كه تعبير شده در حديث سابق از آن به
عمود نور و مراد از خلق خلق كه نور محمد و على ع سابق است بر آن بدو هزار سال
يا تقديرا است و مراد از دو هزار سال يا مرتبه مشيت و اراده است كه سابق
بر تقدير است يا مراد عالم ملك است همچنانكه در دعا فرمود الحمد لله الذى
علا فقهر والحمد لله الذى بطن فخبر والحمد لله ملك فقدر و در فقره حمل
عليا على ظهره فرمود يريد بذلك انه ابو ولده اشاره است بقول خدا واذ
اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم پس در باطن يك نور بودند و در
ظاهر منكوز شد و على ظهر و ظاهر نبى است پس ائمه كه از على است از ظهر
نبى است و چون محمول بر محمول بر شىء محمول است بر آن شىء و ذنوب شيعه
محمولست بر شيعه و شيعه محمولست بر على پس هر گاه على محمول شد بر نبى ذنوب
شيعه محمول ميشود بر نبى و تحقيق اين مسئله را جناب شيخ ره مجلد در

شرح زیارت فرموده است که چون شیعه و شعاع است و شعاع مرتبه تنزل
منیر است پس مرتبه شعاع مرتبه ایست از مراتب منیر پس ایشان منسوب بشعاع
منسوبند بمنیر من حیث المقام والرتبه و بعد از عود شعاع بسوی اصل
خود بمقام شفاعت میرسد و بشفاعت ذنوب او مزیده میشود و مایل تر
شد که امام طریقت و هادی بسوی طریقت است پس با طاعت او اهتدا
حاصل است قطعا والله سبحانه هو العالم ما رواه فی الکافی
بسنده عن الباقر علیه السلم قال قال لما اسری بالنبی ص قال یا رب ما حال
المؤمن عندک قال یا محمد من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة وانا
اسرع شیء الی نصرة اولیائی وما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی وفات
المؤمن یکره الموت واکره مسائته وان من عبادی من لا یصلحه الا
الفقر ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک وما یتقرب الی عبدی بشیء احب
مما افترضت علیه وانه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه
الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده التی
یبطش بها ان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته ترجمه اش اینست که جناب
باقر ع فرمود که چون جناب پیغمبر بمعراج برده شد گفت ای پروردگار من
چه چیز است حال مؤمن نزد تو خدا فرمود که ای محمد هر کس اهانت برساند
ولیی از اولیای مرا پس بتحقیق که مبارزه کرده است مرا بمحاربه یعنی بر ملا در
مقام محاربه من بر آمده است و من شتابنده ترین چیزی ام بسوی یاری کردن
اولیائم و تردد نکرده ام در چیزی که من کننده انم مثل تردد دم در وفات

بنده مؤمن ناخوش دارد مرگ را و من ناخوش دارم ناخوشی او را و بدرستیکه از جمله
بندگان من کسی است که صلاحیت ندارد از برای او مگر فقر و اگر بگردانم او را بسوی
غیر فقیر هر اینه هلاک میشود و نزدیکی نمیجوید بسوی من بنده بچیزی که دوست تر
باشد نزد من از انچه فرض کرده ام انرا بر او و بدرستیکه بنده هر اینه نزدیکی میجوید
بسوی من بنوافل یعنی بچیزهائیکه بر او فرض نکرده ام خواه نماز باشد و خواه غیر
نماز تا اینکه دوست میدارم او را پس هرگاه دوست بدارم او را میباشم سمع
او که میشنود بان و بصر او که می بیند بان و زبان او که سخن میگوید بان و دست
او که اخذ میکند بقوت بان اگر بخواند مرا اجابت میکنم او را و اگر سؤال کند مرا
عطا میکنم او را مترجم گوید که چون محب ولی محب خداست و عداوت او عداوت
خداست و محب بن اعزاز ولی اعزاز خداست و اهانت ولی اهانت خداست
و محاربه ولی محاربه خداست پس هر کس اهانت کند ولی خدا در مقام محاربه
با خدا بر امده و خدا غالب است و هیچ دانائی مقاومت با هر چیز نیست و البته
باطل و مضمحل میشود چون در حال محاربه با خدا منقطع است از خدا و ولی
خداست پس مدد انا فانا بولی میرسد و با اهانت رساننده نمیرسد پس لا محالة
ولی منصور و محارب مخذول خواهد بود و هر چند بحسب ظاهر مهلتی باشد
لکن زمان نصرت در حقیقت قریب است الیس الصبح بقریب واما حدیث نسبت
تردد بسوی جناب اقدس الهی چون ظاهر بغایت مشکل است و بچند وجه توجیه
شده و جناب شیخ دام مجده دوازده وجه از دیگران نقل فرموده اوسط وجوه
منقول اینست که مراد از تردد اینست که جناب اقدس الهی ظاهر میساند از برای

مؤمن اسبابیکه غالب میشود برظن مؤمن قرب وفات او واز جهت انکه ۴۰
شود از برای اخرت استعدادی تام ونشاطی حاصل شود از برای اخرت پس
ظاهر میسازد از برای او اسبابیکه موجب امید بقاء حیات او باشد پس
برمیگردد بسوی عمارت دنیا بقدریکه چاره ندارد وهکذا وچون این
مطلب بصورت تردد است وفاعل اسباب خداوند است نسبت داده
شده است تردد بسوی حق پس تردد در اختلاف احوال است نه در مقدار
اجال وبنا براین توجیه مساءه اضافه شده است بسوی فاعل یعنی مساءة
وکراهت بنده موترا وجناب شیخ فرموده است که چون در حدیث وارد شده
است که من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه
وهرگاه بنده مؤمن کاره موت باشد کاره لقاء خداست وهرگاه براینحال
وفات یابد خدا کاره لقاء او خواهد بود وهالک است لهذا احوالات
مختلفه براو متوارد میسازد ویکبار او را غنی میکند وبار دیگر او را فقیر
میسازد برطبق مقتضیات مصلحت ویکبار او را صحیح میدارد بار دیگر او را
مریض میگرداند ویکبار براو مصیبتی وارد میسازد وبار دیگر او را از موجب
مصیبت میرهاند وهکذا مرة بعد اولی وکرة بعد اخری تا انکه بنده
منقطع شود از دنیا وطالب اخرت ومحب لقاء خدا شود وخدا محب لقاء
او پس او را براینحال میراند واین تقلبات تردد است حقیقت چون مشتمل
بر دو حالات متوارده بر بنده وبنا براین توجیه مساءه اضافه شده است
بسوی مفعول یعنی مساءت خدا بنده را وکراهت خدا لقاء عبد را که لازم

کراهت

کراهت عبد بود موترا پس حاصل معنی اینست که هرگاه عبد موت را ناخوش
دارد ومن او را براینحال بمیرانم ناخوش خواهم داشت او را و او را ناخوش دارم ناخوش
داشتم او را لهذا احوالات مختلفه را براو وارد میسازم تا راضی بموت وطالب
ان شود ومن او را دوست دارم ودر اینحال قبض روح او کنم واینمعنی بسیار دقیق
خوبیست لکن خلاف متبادر از حدیث است بلکه ظاهر اضافه بفاعل است
واظهر در نظر احقر اینست که تردد دیگر اضافه بمعنی اضافه شده است تردد اولیاء
باشد همچنانکه قاعده کلیه بدست داده اند از برای تصحیح نسبت بسیاری
از امور یکه موجب تغیره وحدوث وزوال است وفرموده اند که از برای خدا
اولیائیست که هرگاه ایشان غضب کرده است وهرگاه راضی شوند خدا
شده است وامور یکه موجب تغیر است مثل غضب وسخط ورضاء واستهزاء
ومکر وذهاب ومجئ وامثال اینها از این قبیل است وتردد نیز از ان قبیل
پس تردد در حقیقت خود مستعمل است بدون شایبه محذوری از جهت انکه
مراد تردد ولی است در دو رتبه متاخره که جایز است وقوع در ان واین وجه در نظر
حقیر اوجه وخاتم وجوه است وبنابر وجهی که شیخ فرموده است نیز محتمل
که مضاف بفاعل باشد وحاصل معنی این باشد که کراهت دارد بنده مرگ او ومن
کراهت دارم کراهت او را چون کراهت او موترا مستلزم کراهت من است او را و
چون فرایض بمنزله اصول وذوات ونوافل بمنزله فروع وافعال وصفات نسبت به
تقرب بفرایض تقرب ذاتی وتقرب بنوافل تقرب افعالی وصفاتیست وشکی
نیست که [illegible] تقرب واجب است ودر نظر حقیر حدیث لنا مع الله حالات هو

فیها نحن ونحن فیها هو وهو هو ونحن نحن باعتبار قرب الفرائض است و
ایضا در این حدیث فرموده اند کنت سمعه وبصره ولسانه ویده باعتبار قرب
النوافل است واول در مقام توحید بیانی وثانی در مقام کثرت معانی است
وسالک اولا بمقام ثانی واصل ودر آخر بمقام اول از بدایع واصل است
ودر نظر احقر قریب است که دنی اشاره باشد بمرتبه بمعانی وادنی
بمرتبه توحید بیانی واشاره بسوی آن بعبارت اینست که چون سلوک از عالم
کثرت است بسوی مقام وحدت بقطع نظر والتفات از غیر حق وقصر نظر
بر واحد مطلق وقطع نظر از افعال وصفات وهر چه مغایر ذات است
مقدم است در حصول سلوک بر عدم التفات بسوی ذات پس باستهلاک افعال
وصفات که در نوافل است قرب النوافل حاصل وباستهلاک ذات بمرتبه قرب
الفرایض واصل میگردد واین بیان بیانیست بماء طهور وشسته وغبار کدورت
شبهه الجانبه واغیار از وجه مطلوب بان رفته ولیست ودر معیار آن قوتر
فلاتک فی مریه ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم واز این حدیث توجیه خدشه
بیان ومعانی بر بشتر بحریمی در امداد مطلب مکشوف ومبین است
ما رواه فی الکافی بسنده عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل
لما اراد ان یخلق آدم ع بعث جبرئیل فی اول ساعة من یوم الجمعة فقبض بیمینه
قبضة فبلغت قبضته من السماء السابعة الی السماء الدنیا واخذ من کل
سماء تربة وقبض قبضة اخری من الارض السابعة العلیا الی الارض السابعة
القصوی فامر الله کلمته فامسک القبضة الاولی بیمینه والقبضة الاخری بشماله

فخلق

فخلق الطین فلقتین فذرء من الارض ذروا ومن السموات ذروا فقال للذی
بیمینه منک الرسل والانبیاء والاوصیاء والصدیقون والمومنون والسعداء
ومن ارید کرامته فوجب لهم ما قال کما قال وقال للذی بشماله منک الجبارون
والمشرکون والکافرون والطواغیت ومن ارید هوانه وشقوته فوجب لهم ما
قال کما قال ثم ان الطینتین خلطتا جمیعا وذلک قول الله عز وجل فالق الحب
والنوی فالحب طینة المومنین التی القی الله علیها محبته والنوی طینة الکافرین
الذین نأوا عن کل خیر وانما سمی النوی من اجل انه نأی عن کل خیر وتباعد عنه
وقال عز وجل یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی فالحی المومن الذی
یخرج طینته من طینة الکافر والمیت الذی یخرج من الحی هو الکافر الذی یخرج
من طینة المومن فالحی المومن والمیت الکافر وذلک قوله عز وجل ومن کان
میتا فاحییناه فکان موته اختلاط طینته مع طینة الکافر وکان حیوته حین
فرق الله عز وجل بینهما بکلمته کذلک یخرج الله عز وجل المومن فی المیلاد من
الظلمة بعد دخوله فیها الی النور ویخرج من النور الی الظلمة بعد دخوله فی
النور وذلک قوله عز وجل لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین
ترجمه اش اینست که جناب صادق ع فرموده که بدرستیکه خدا بعزت وجلال چون
اراده کرد اینکه خلق کند آدم ع را فرستاد جبرئیل را در اول ساعتی از روز جمعه
پس قبض کرد بیمینش قبضه از آسمان هفتم تا آسمان دنیا واخذ کرد از هر آسمانی
تربتی وقبض کرد قبضه دیگر از ارض سابعه کرده تو است پس امر کرد خدا کلمه
خود را پس نگاه داشت خدا قبضه اولی را بیمین خود وقبضه دیگر را بشمال

خود بر شکافت ان طین را بدو قسم پس افرید از نیمی او پیغمبری و از اسمانها
افریدن پس گفت در حق انچه بیمین او بود که از تو است رسولان و پیغمبران
و اوصیاء و صدیقان و مؤمنان و سعادتمندان و هر کسی که اراده میکنم
کرامت او را پس واجب شد از برای ایشان انچه گفت بنحویکه گفت و گفت انچه
بشمال اش بود از دوستان جباران و مشرکان و کافران و معبودهای باطل و هر کسی
که اراده میکنم خاری و شقاوت او را پس واجب شد از برای ایشان انچه گفت
بنحویکه گفت پس بدرستیکه مخلوط شد دو طینت بیکدیگر تا اما و اینست قول
خدای عز و جل که فرموده است فالق الحب والنوی یعنی شکافنده دانه که
زرع میشود مثل جو و گندم و سایر حبوبات و هسته مثل هسته خرما و زردالو
و الوچه و امثال انها در تفسیر ظاهر و در باطن فرموده اند که حب طینت مؤمن است
که انداخت از او محبت خود را و نوی طینت کافر است که دور شده اند
از هر چیزی و اینست و جز این نیست که نامیده شد نوی از جهت اینکه ان دور
شد از هر چیزی دور شد خیر از او و گفت خدای عز و جل که بیرون می اورد خدا
زنده را از مرده و بیرون می اورد مرده را از زنده پس زنده مؤمنی است که
بیرون میاید طینت او از طینت مؤمن پس حی مؤمن است کافر و میتی که بیرون
میاید از حق ان کافر است که بیرون میاید از طینت مؤمن پس حی مؤمن است
و میت کافر اینست قول خدای عز و جل او من کان میتا فاحییناه یعنی ایا
و کسی که بود مرده پس زنده کردیم او را پس بود موتش اختلاط طینتش با طینت
کافر و بود حیاتش در وقتیکه جدا کرد خدای عز و جل میان این دو بکلمه اش همچنین

بیرون

بیرون میاورد خدای عز و جل مؤمن را در وقت ولادت از ظلمت بعد از داخل
شدنش در ان بسوی نور و بیرون میاورد کافر را از نور بسوی ظلمت بعد از
داخل شدن او در نور و اینست قول خدای عز و جل لینذر من کان حیا و یحق
القول علی الکافرین یعنی تا انچه پیغمبر میخواند مگر ذکر و قران هویدا یا
فارق میان حق و باطل و نور و ظلمت و کافر و مؤمن و حی و میت از جهت انکه
بترساند پیغمبر کسی را که میباشد زنده و لازم شود قول عذاب بر کسانیکه کافرند
مترجم گوید که اخبار طینت بلکه از احادیث مشکله است و انچه بر حقیر ظاهر شده
بقلم شکسته در میاورد باید دانست که وحدانیت و فردانیت مخصوص خداوند است
و ممکن بدون ترکیب ممکن نیست و اول حصول ترکیب از ماهیت و و
جود است که لازم خلق و انخلاق و جعل و انجعال و فعل و انفعال است
قال الله تعالی و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون و قال سبحان الذی
الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون و در
خطبه فرموده اند و بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا ضد له و در جای دیگر
فرموده ضاد بالظلمة والظل بالحرور و زوجیت فیما بین اشیاء بر انحاء شتی است هم
چنانکه بسیاری از ان ظاهر و هویدا است از جمله اینست که عکسی در زیر داده
در بالا است پس عکس عقل کلی جهل کلی است و اصول نورانی و عکوس ظلمانیست
و هر قدر اصل اعلی است عکس انزل است و شکی نیست که اعلی نظر بقرب بمبداء
انور پس لا محالة عکس انظلمانی تر است و اصل بر نزول مشوب میشود بظلمت
و عکس بترقی مخلوط میشود بنور و نور طینت مؤمن است و ظلمت طینت کافر

ومناصب ولوازم نور امور وجودیه ولوازم ظلمت امور عدمیه است ولازم نور
طاعت ولازم ظلمت معصیت است ونور در اقبال وادبار هر دو مقبل است
چون ادبار او نیز للامتثال است وظلمت اقبال وادبار او هر دو معصیت است
چون بر سبیل مخالفت است نه طاعت وچون ادم صاحب رتبه جامعیت است
پس باید ابتداء خلقت اول ساعتی باشد از رو زجمعه وباید جامع صفات
لطف وقهر وجمال وجلال وفضل وعدل وفعل وانفعال باشد پس قبضه مقبوضه
بیمین جامع جمیع علویات وقبضه مقبوضه بشمال مشتمل بر جمیع سفلیات است
لتحقیق معنی الجامعیة وبیمین جهت خیر وطاعت وشمال جهت شر ومعصیت
وسعداء علی تفاوت طبقاتهم ومنازلهم از طینت طاعت واشقیاء علی تفاوت
مراتبهم از طینت معصیت مخلوق شده اند واصفیاء مخلوق از صفوة قبضه اولی
ورؤساء کفر ونفاق مخلوق از خالص قبضه ثانیه بعد از ان خلط شده بین
الطینتین واوساط واتباع هر یک از دو فریق از ان اوزبده شده لکن در اتباع اصفیا
قبضه اولی ذاتی وثانیه عرضی است ودر اتباع اشقیاء بالعکس ودر رجوع هر یک
بر میگردد باصل خود هر کس کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل
خویش ومراد از اخراج حی از میت ومیت از حی با در ولادت ظاهر این است که مؤمن
از کافر متولد میشود وکافر از مؤمن ویا در ولادت معنویه که اخراج سنخ مؤمن است
در رجوع از سنخ کافر وبالعکس وچنانکه استشهاد بایه او من کان میتا فاحییناه
وبیان مراد از ان کرده اند دلالت بر ان میکند وشیخ دام مجده فرموده است
که مخلوق از فلک محدد قلب مؤمن است واز فلک ثوابت صدر او واز فلک

نحل عقل او واز فلک مشتری علم او واز فلک مریخ وهم او واز فلک شمس وجود
او واز فلک زهره خیال او واز فلک عطارد فکر او واز فلک قمر حیات او واز
ارض دنیا جسد او ودر مقابل مخلوق از حوت که روی بحری است که ارض ارضین
سبع است قلب کافر مخلوق شده واز ثور صدر او واز ارض سابعه که ارض شقاوت
دماغ او واز ارض سادسه که ارض الحادات است علم او واز ارض خامسه که ارض طغیان است
وهم او واز ارض رابعه که ارض شهوت است وجود او واز ارض ثالثه که ارض طبع است
خیال او واز ارض ثانیه که ارض عادت است فکر او وارض اولی که ارض نفوس است
جسد او واز سماء اولی حیات او وحقیر در ذکر این تفصیل مقلد م وحقیقت
ان بر حقیر مکشوف نیست لکن اذا قالت حذام فصدقوها فان القول ما قالت حذام
در اینجا در سابق مذکور شد بیان انواع اخبار طینت منکشف میشود
واکر خدا خواهد حدیث دیگر که تفصیل ان بیشتر است نوشته وترجمه وبیان می
شود ان شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله ما رواه فی العلل عن عبد الرحمن
مثنی الهاشمی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک من این جاء لولد
الحسین الفضل علی ولد الحسن وهما یجریان فی شرع واحد فقال لا اریکم تاخذون
به ان جبرئیل ع نزل علی محمد ص وما ولد الحسین ع بعد فقال له یولد لک غلام تقتله
امتک من بعدک فقال یا جبرئیل لا حاجة لی فیه فخاطبه ثلثا ثم دعا علیا علیه
السلم فقال له ان جبرئیل یخبرنی عن الله عز وجل انه یولد لک غلام تقتله امتک
من بعدک فقال لا حاجة لی فیه یا رسول الله فخاطب علیا ثلثا ثم قال انه یکون
فیه وفی ولده الامامة والوراثة والخزانة فارسل الی فاطمه علیها السلام ...

ان الله يبشرك بغلام تقتله امتی من بعدی فقالت فاطمة علیها السلام لیس لی
حاجة فیه یا ابة فخاطبها ثلثا ثم ارسل الیها لابد ان یکون فیه الامامة والوراثة
والخزانة فقالت له رضیت عن الله عز وجل فعلقت وحملت بالحسین ع فحملت
ستة اشهر ثم وضعته ولم یعش مولود قط لستة اشهر غیر الحسین بن علی علیهما
السلام وعیسی بن مریم ع فکفلته ام سلمة وکان رسول الله صلی الله علیه وآله
یاتیه فی کل یوم فیضع لسانه فی فم الحسین ع فیمصه حتی یروی فانبت الله عز
وجل لحمه من لحم رسول الله ص ولم یرضع من فاطمة ع ولا من غیرها لبنا قط فلما
انزل الله تبارک وتعالی فیه وحمله وفصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین
سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا
ترضیه واصلح لی فی ذریتی فلو قال اصلح لی ذریتی کانوا کلهم ائمة ولکنه
خص هکذا ترجمه اش اینست که راوی میگوید گفتم بجناب صادق ع که فدای
تو شوم از کجا آمده است از برای اولاد حسین زیادتی و فضیلت بر اولاد حسن
وحال آنکه ایشان جاری میباشند در یک شرع پس فرمود نمی بینم شما را که اخذ
کنید بآن یعنی قبول کنید بدرستیکه جبرئیل نازل شد بر محمد و هنوز متولد
نشده بود حسین ع پس گفت متولد میشود از برای تو پسری که میکشند او را امت
تو بعد از تو پس گفت ای جبرئیل نیست حاجتی از برای من در او پس مخاطب ساخت
پیغمبر را سه مرتبه پس خواند علی را پس فرمود بعلی ع بدرستیکه جبرئیل خبر میدهد
مرا از جانب خدای عز وجل بآنکه متولد میشود از برای تو پسری که میکشند او را
امت تو بعد از تو پس گفت نیست حاجتی از برای من در او یا رسول الله پس مخاطب

ساخت

ساخت علی را سه مرتبه پس گفت بدرستیکه میباشد در او و در اولاد او امامت
و وراثت و خزانت پس فرستاد بسوی فاطمه ع که بدرستیکه خدا بشارت میدهد
ترا بپسری که میکشند او را امت من بعد از من پس گفت فاطمه ع نیست از برای من
حاجتی در او ای پدر پس مخاطب ساخت او را سه بار پس فرستاد بسوی او که نیست
چاره از آنکه بوده باشد در او امامت و وراثت و خزانت پس گفت فاطمه راضی
شدم از خدای عز وجل پس حامله شد بحسین ع شش ماه پس زائید او را و زنده
نمانده است فرزندی هرگز که شش ماهه متولد شده باشد مگر حسین بن
علی ع و عیسی بن مریم ع پس پرستاری کرد او را ام سلمه و بود رسول خدا میآمد
او را در هر روز پس میگذاشت زبانش را در دهان حسین ع پس میمکید آنرا
تا سیراب میشد پس رویانید خدای عز وجل گوشت او را از گوشت رسول خدا ص
و نخورد از فاطمه و نه از غیر فاطمه شیری هرگز پس چونکه فرو فرستاد خدای عز
وجل در حق او وحمله وفصاله ثلثون شهرا تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که وحمل حسین یعنی
مدت حمل او و از شیر باز داشتن او سی ماه است تا اینکه هرگاه رسید بسن رشد و
و رسید بسن چهل سال گفت ای پروردگار من ملهم ساز مرا که شکر کنم نعمت
ترا که داده بمن و بوالدین من و اینکه عمل کنم صالحی را که بپسندی آنرا و صلاح
کن در ذریه من یعنی بعضی از ذریه مرا پس فرمود که اگر گفته بود اصلاح کن
از برای ذریه مرا همه ایشان بودند همه ذریه او امامان ولکن او مخصوص ساخت بعض
ذریه را باینکه لفظ فی داخل کرد بر سر ذریه که دلالت میکند بر تخصیص و تبعیض
مترجم گوید که حقیر قبل از اطلاع بر این حدیث هرگاه یکی از دولت مخدمت یکی از

ائمه عرض میکردند اصلحک الله حمل میکردم بر سوء ادب تا در کلام زراره دیدم
باز حمل میکردم که هنوز عارف بمقام امام نبوده و بعد معرفت از برای او حاصل
شده بعد از چند روز بر سبیل اتفاق اینحدیث را دیدم و مراد را ببرکت
ایشان فهمیدم خلاصه اش اینست که از اینحدیث معلوم شد که اصلاح مستلزم
امامت است پس هر کس را از ذریه خدا اصلاح کرد او را امام کرد و یکی از القاب
که عرض میکردند اصلحک الله مرادش این بود که جعلک الله اماما یعنی خبر میدادند
باینکه خدا تو را امام کرده است و اقرار مینمود بامامت آن امام و مقصود دعا نبود
و شعاری بود که از برای شیعه قرار داده بودند و کسانیکه غافل بودند دعا تصور
مینمودند حتی ابوحنیفه عرض میکرد اصلحک الله و حال آنکه اقرار بامامت
نداشت و از اینحدیث و قول خدای تعالی در حق پسر نوح انه عمل غیر صالح بنا
بر قرائت مشهوره مفهوم میشود که مراد از قول خدا تعالی و ان اعمل صالحا
توضیح اینست که عمل کنم فرزند صالحی که بر پسندی او را چون فرزند عمل بدن است
و حاصلش آنکه فرزندی عمل کنم و از من بهم رسد که امام باشد و حقیر بهمین ارشاد
که جناب اقدس الهی در نجف اشرف در اثناء اربعین بابن ایر شریف داد امید دارم
که در اولاد صلحا بهم رسند و ما ذلک علی الله بعزیز ما رواه القمی ره
فی تفسیره عن الصادق ع قال قال رسول الله ان آخر عبد یؤمر به الی النار
فاذا امر بها التفت فیقول الجبار جل جلاله ردوه فیردونه فیقول له لم التفت الی
الی فیقول یا رب لم یکن بک ظنی هذا فیقول و ما کان ظنک بی فیقول یا رب کان
ظنی بک ان تغفر لی خطیئتی و تسکننی جنتک قال فیقول الجبار یا ملائکتی لا و عزتی

وجلالی و آلائی و علوی و ارتفاع مکانی ما ظن بی عبدی هذا ساعة من خیر
قط ولو ظن بی ساعة من خیر ما روعته بالنار اجیزوا له کذبه و ادخلوه الجنة ثم قال
رسول الله صلی الله علیه و آله لیس من عبد یظن بالله عز و جل خیرا الا کان عند
ظنه به و ذلک قوله عز و جل و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم فاصبحتم من
الخاسرین ترجمه اش اینست که فرمود جناب صادق ع که فرمود رسول خدا ص که
بدرستیکه آخر بنده که امر کرده میشوند ملائکه ببردن او بسوی آتش پس هرگاه
امر کرده شدند در حق او و او را بسمت آتش بردند ملتفت میشود بسوی خدا
پس میگوید خدای جبار جل جلاله که برگردانید او را پس برمیگردانند ملائکه
او را پس میفرماید خدا که چرا ملتفت شدی بسوی من پس میگوید ای
پروردگار من نبود گمان من اینکه مرا امر بسوی آتش کنی پس میفرماید خدا او
چه چیز بود گمان تو بمن پس میگوید ای پروردگار من بود گمان من بتو اینکه بیامرزی
از برای من خطای مرا و ساکن سازی مرا در جنت خود گفت رسول خدا ص پس
میگوید جبار ای ملائکه من بر اینست که ادعا میکند قسم بعزت و غلبه ام و جلالم
و نعمتهایم و علوم و بلندی مکانم گمان نکرده بمن این بنده ام در ساعتی هیچ خیر را
هرگز و اگر این گمان نکرده بود بمن در ساعتی خیر را نمیترسانیدم او را باتش بمضی
دارید از برای او دروغش را و داخل کنید او را در جنت پس فرمود رسول ص نیست
هیچ بنده که گمان کند بخدا بعز و جل خیر را مگر اینکه میباشد خدا نزد گمان او
بخدا و اینست قول خدا بعز و جل و ذلکم ظنکم الآیه یعنی و اینست گمان شما ایشانی
که اینکه گمان بردید بپروردگار خود هلاک کرده شما را پس گردیدید از زیانکاران

مترجم گوید که چون مراتب مخلوقات مختلف است در نورانیت و ظلمت بحسب
قرب و بعد بمبدأ و علت و هیچ نوعی باعتبار قرب و بعد و بسط بحسب اثر
و احوال اعرض و اوسع از انسان نیست چون بحسب افراد از اعلی علیین که
و باسفل السافلین رسیده یکی بر طارم اعلا نشیند یکی باسفل جا گزیند
همچنانکه سابقا اشاره بان بلکه بیان بعضی در رتبه حق الیقین و بعضی
در درجه عین الیقین و بعضی صاحب علم الیقین و بعد از درجات یقین مرتبه
ظن است بحسب قرب و بعد از یقین تا بمرتبه ارتیاب و شک میرسد و بعد
از ان درکات ظن سوء است تا بمدارک جزم بخلاف و جهل مرکب میرسد و دنیا
مزرعه آخرت هر که تخم درو و دوری کاشت بوهمان بو گرفت وقت درو
خوشه گندم از جو الا انت چون فشاندی بخاک دانه جو و اخو مراتب ظن ظنی
کرا دعا نیست و حقیقت ندارد و در حق موقنین فرموده الذین یؤمنون بما
انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من
ربهم و اولئک هم المفلحون و در حق صاحبان حسن ظن فرموده الذین یظنون
انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون و در حق شاکین فرموده و انهم لفی شک
منه مریب و فرموده و انهم لفی مریة من لقاء ربهم و در حق صاحبان ظن
شیء فرموده الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم و لعنهم
و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا و فرموده بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤمنون
الی اهلیهم ابدا و زین ذلک فی قلوبکم و ظننتم ظن السوء و کنتم قوما بورا و همچنین
آیات در حق جاحدین بسیار است و صاحب ظن ادعائی در دار دنیا بحسب فساد

وکردار

وکردار مدبر بود و مقبل و ساعی بسوی نار است و تابع روسای کفر و نفاق و
مدعی محبت اهل بیت و ولایت ایشان و لکن بمجرد دعوی او را از آن نشانی نیست
چون صبح قیامت طالع شد و حقیقت بر او ظاهر گردید خسران او متبین میشود
و سیر خود را بسوی نار مشاهده میکند و نقد ادعاء کاذب خود التفات بسوی
رب مینماید و نظر بسبق رحمت بر غضب و جبر ظلمانی او متوجه و التفات بسوی
رب نورانی و نقص و قصور و شکستگی او مجبر حضرت جبار منجبر بود و فاقد
او بسوی دار فرح و سرور میشود و لهذا وصف نمود اب را بحیاء و تعبیر نمود
از نداء بنده بلفظ رب و معلوم شد که هر گاه حسن ظن حقیقی در بنده بهم رسانید
موجب اقبال بنده بسوی حق شده و او را از ورطات مهلکه میرهاند فضلا
عن الیقین جعلنا الله و ایاکم من الموقنین   ما رواه فی العیون عن الرضا
علیه السلم فی قوله عز و جل فتبسم ضاحکا من قولها قال لما قالت النملة یا ایها
النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و حملت الریح صوت النملة
الی سلیمان ع و هو مار فی الهواء و الریح قد حملته فوقف و قال علی بالنملة فلما
اتی بها قال سلیمان یا ایها النملة اما علمت انی نبی الله و انی لا اظلم احدا قالت
النملة بلی قال سلیمان فلم تحذرینهم ظلمی و قلت یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
قالت النملة خشیت ان ینظروا الی زینتک فیفتتنوا بها فیبعدوا عن الله عز
و جل ثم قالت النملة انت اکبر ام ابوک داود قال سلیمان بل ابی داود قالت
النملة فلم زید فی حروف اسمک حرف علی حروف اسم ابیک داود قال سلیمان
ما لی بهذا علم قالت النملة لان اباک داود داوی جرحه بود فسمی داود و انت

باسلیمان ارجوان تلحق بابیك ثم قالت النملة هل تدری لم سخرت لك الریح من
بین سائر المملکة قال سلیمان مالی بهذا علم قالت النملة یعنی عزوجل بذلك لو
سخرت لك جمیع المملکة کما سخرت لك هذه الریح لکان زوالها من بین یدیك
کزوال هذه الریح ع فتبسم ضاحکا من قولها و جرا اینست که جناب امام رضا ع
در تفسیر قول خدای عزوجل فتبسم ضاحکا من قولها فرمود که چون مورچه بایه
مورچگان گفت که ای مورچگان داخل شوید مسکنهای خود را تا در هم نشکند
شما را سلیمان و لشکر او و برداشت باد صدای مورچه را و رسانید بسوی سلیمان
و حال آنکه او گذرنده بود در هوا و باد برداشته بود او را پس ایستاد و گفت بیاورید
نزد من مورچه را پس چون که آورده شد مورچه گفت سلیمان که ای مورچه آیا ندانستی
که من پیغمبر خدایم و بنده ستمگر من ظلم نمیکنم احدی را مورچه گفت بلی دانستم گفت
سلیمان پس چرا بر حذر میداری ایشان را و گفتی که ای مورچگان داخل شوید مسکنهای
خود را گفت مورچه که ترسیدم که نظر کنند بسوی زینت تو پس فریفته شوند پس
پس دور شوند از خدا عزوجل پس گفت مورچه تو بزرگتری یا پدرت داود گفت
سلیمان بلکه پدرم داود گفت مورچه پس چرا زیاد شده است در حروف اسم تو حرفی
بر حروف اسم پدرت داود گفت سلیمان نیست از برای من علمی باین گفت مورچه از
جهت آنکه پدرت داود مداوای کرد جراحت خود را بدوستی پس نامیده شد داود
و تو ای سلیمان امید دارم که ملحق شوی بپدرت پس گفت مورچه آیا میدانی که چرا
مسخر شد باد از برای تو از میان سائر مملکت گفت سلیمان نیست از برای من باین
علمی گفت مورچه قصد میکند خدا عزوجل بتسخیر باد از برای تو که اگر مسخر کردم بو تو

از جمیع مملکت از پیش روی تو همچنانکه مسخر کرده ام از برای تو این باد را هر آینه
بود زوال کل مملکت از پیش روی تو مثل زوال این باد پس در این هنگام تبسم
کرد سلیمان در حالتیکه خندان بود از قول آن مورچه مترجم گوید که مستفاد از این
حدیث شریف اینست که چون سلیمان صاحب سلطنت و ملك بود سیما و فی الجمله
در هوا بود و خالی از هوا نشده بود چون عالم ملك عالم جسمانیست پس علاقه
جسمانیات داشت و جراحت او بخوبی که رایید و شایع علاوه نشده بود و همچنانکه
از رسم الخط قدیم معلوم میشود اینست که الف سلیمان از اشباع فتحه است هم
چنانکه واو ثانی داود از اشباع ضمه است پس هر گاه صورت مکتوب باعتبار شود
داود چهار حرف و پنج حرف است و هر گاه ملفوظ اعتبار شود اول پنج و ثانی شش
حرف است و بهر تقدیر سلیمان یکحرف زیاد تر است از داود و چون مقرر است
که زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی مورچه سؤال کرد از سلیمان که تو اکبری
یا داود متبادر اکبریت بحسب سن است نزد تو و هر چند مسئول عنه ظهور داشت
لکن از برای تنبیه سلیمان و حاصل جواب مورچه اینست که چون داود مداوی
کرد جراحت خود را سالم و سلمان با سلمن باشد و چون سلیمان هنوز بر تبه داود
نرسیده بود و هر چند فی الجمله مداوا شده بود لکن مشوب بود محبت او خدا را بر
محبت غیر همچنانکه در حکایت عرض اسبان فرمود انی احببت حب الخیر عن ذکر
ربی حتی توارت بالحجاب و لهذا شمس حقیقت از او محجوب و متواری و از اقامه
صلوة که اقامه ولایتست در وقتش محروم شد و اعراض نمود از ذکر پروردگار
یعنی غافل شد از آن لهذا یاء تصغیر در اسم او زیاد شد تا دلالت کند بر اصغریت او

ازيد و بقاء جراحت معنويه وسبب شد تا سليمن يا سليمان پس اين زيادتى اسم
عين نقصان صحيح است واز آنچه كفته شد معلوم ميشود كه سلمان كه از علماء اهل
بيت است عليهم السلام افضل است از سليمان وهر چند سليمان نبى باشد چون نبوت
فى الجمله مستلزم افضليت نيست هيچ انكه ائمه بلا شك افضلند از كل انبياء
سابقين با انكه نبى نيستند وفرموده اند سلمان منا اهل البيت فما ذلك على
الله بعزيز وجاى استبعاد نيست هيچ انكه بعضى راهست والله العالم
ما رواه فى مصباح الشريعه عن الصادق ع فى بيان حقيقة العبودية قال ع
العبودية جوهرة كنهها الربوبية فما فقد من العبودية وجد فى الربوبية وما
خفى من الربوبية اصيب فى العبودية قال الله عز وجل سنريهم اياتنا فى الافاق
وفى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق اولم يكف بربك انه على كل شىء شهيد اى
موجود فى غيبتك وفى حضرتك وتفسير العبودية بذل الكلية وسبب ذلك
منع النفس عما تهوى وحملها على ما تكره ومفتاح ذلك ترك الراحة وحب العزلة
وطريقه الافتقار الى الله تعالى قال رسول الله ص اعبد الله كانك تراه فان لم
تكن تراه فانه يراك وحروف العبودية ع ب د فالعين علمه بالله والباء بونه
عما سواه والدال دنوه من الله بلا كيف ولا حجاب واصول المعاملات تقع
على اربعة اوجه معاملة الله ومعاملة النفس ومعاملة الخلق ومعاملة الدنيا
وكل وجه منها على سبعة اركان اما اصول معاملة الله فسبعة اشياء اداء حقه وحفظ
حده وشكر عطائه والرضاء بقضائه والصبر على بلائه وتعظيم حرمته والشوق اليه
واصول معاملة النفس سبعة الجهد والخوف وحمل الاذى والرياضة وطلب الصدق

والاخلاص واخراجها من محبوبها وربطها الى الفقر واصول معاملة الخلق سبعة
الحلم والعفو والتواضع والسخاء والشفقة والنصح والعدل والانصاف واصول
معاملة الدنيا سبعة الرضا بالدون والايثار بالموجود وترك طلب المفقود و
بغض الكثرة واختيار الزهد ومعرفة آفاتها ورفض شهواتها مع رفض الرياسة
فاذا حصلت هذه الخصال فى نفس فهو من خاصة الله وعباده المقربين واوليائه
حقا ترجمه اش انيست كه جناب صادق عليه السلم در بيان حقيقت عبوديت
فرمود كه عبوديت يعنى بندكى جوهرى است كه كنه ان ربوبيت است پس هر چه
ناياب شده است از عبوديت يافت شده است در ربوبيت وهر چه پنهان است
از ربوبيت رسيده ميشود در عبوديت فرموده است خداى عز وجل كه
زود باشد كه بنمائيم بايشان آيتهاى خود را در آفاق كه امور خارجه از ايشانست
ودر خودهاى ايشان يا در نفسهاى ايشان تا ظاهر شود از براى ايشان انكه او
حق وثابت وبس وغير او مضمحل وباطل است آيا وكفايت نميكند پروردكار
ترا انكه بدرستيكه او بر هر چيزى شاهد وكواهست يعنى موجود است در
غيبت وحضور تو وتفسير عبوديت بذل ودادن تمام خود است ذاتا و
صفاتا وافعالا وسبب آن منع نمودن نفس است از انچه خواهش دارد وباز
داشتن نفس است بر انچه ناخوش دارد وكليد فتح اين باب ترك راحت وحب
عزلت است وراه ان انقياد بسوى خداى تعالى است فرمود رسول خدا ص
بندكى كن خدا را بنحويكه كويا مى بينى او را پس اكر نبوده باشى كه ببينى او را
پس بدرستيكه او مى بيند ترا وحروف عبوديت سه است ع ب د پس

عین علم بنده است بخدا و باخدائی بنده است از ما سوای خدا و دال تر نزدیکی
بنده است بخدا بدون کیفیتی و نه حجابی و اصول معاملات واقع میشود
بر چهار وجه معامله با خدا و معامله با نفس و معامله با خلق و معامله با دنیا و
هر وجهی از ان چهار وجه مبنی است بر هفت رکن اما اصول معامله با خدا
پس هفت چیز است ادا نمودن حق خدا و حفظ نمودن حد او و شکر عطاء
او و رضا بقضاء او و صبر بر بلاء او و تعظیم حرمت او و شوق بسوی او و اصول
معامله بنفس هفت است سعی نمودن با مشقت کشیدن و خوف از خدا و متحمل
شدن اذیت از کسان و ریاضت و طلب صدق و اخلاص و بیرون بردن نفس
از محبوبش و بستن نفس بسوی فقر و اصول معامله با خلق هفت است حلم
و بردباری و عفو نمودن و فروتنی کردن و سخاوت و شفقت و نصیحت نمودن
و عدل و انصاف و اصول معامله با دنیا هفت است راضی شدن بچیز پست
و اختیار نمودن غیر بر خود بانچه هست و ترک طلب چیزیکه نیست و ناخوش
داشتن کثرت و اختیار نمودن زهد و معرفت آفتهای دنیا و ترک شهوتهای
ان با ترک ریاست پس هرگاه حاصل شود این خصلتها در نفسی پس او از خواص
خدا و از بندگان مقرب خدا و از اولیاء خدا است بحق و راستی مترجم گوید
که چون عبودیت بمعنی بندگی است و بنده مالک شئ از خود نیست مگر
انچه را که مولی تملیک کند و مالک سازد او را و ان ملک مجازی است هروقت
مولی خواهد از او استرداد مینماید و در حقیقت بر ملک مولی باقی است
و بنده محجور است از تصرف در ان مگر بر وجهی ماذون فیه و او را نمیرسد که

بر مولی اعتراض نماید و را نزیبد که بپرسد از چه و چون نباشد اعتراض از بنده
موزون و چگونه مالک چیزی تواند بود و حال انکه خود او ملک مولی است
و هرگاه او بحسب ذات استقلال ندارد چگونه تواند که در شئ خارج از ذات
مستقل باشد بل هذا شئ لا یعقل پس هرگاه عبد حقیقت عبودیت را
شناخت لا محاله خود را محتاج بمولی می بیند ذاتا و صفاتا و احوالا و افعالا
و خودی در میان نمی بیند پس بجز رب از نظر شهود او محو میشود همچنانکه
جناب امیر المؤمنین علیه السلم در بیان حقیقت در حدیث کمیل فرموده محو
الموهوم مع صحو المعلوم پس در انحال متصرف در امور مالک حقیقی است
چون بنده در میان نیست بلکه همه مالکست که مالک همه است پس مالک
میدهد و میگیرد و میگوید و میشنود و می بیند شاعری در لباس مجاز
گفته است اذا رام عاشقها نظرة و لم یستطعها فمن لطفها اعارته طرفا
راها به فکان البصیر بها طرفها و همچنین در سایر افعال و صفات و
احوال و ملکات ذات پس هرگاه بذل خود را بالکلیه و فانی خود شد فا
کل میشود و قال سید الشهداء ع ماذا فقد من وجدک و ماذا وجد من
فقدک و اثار ربوبیت در او ظاهر میگردد همچنانکه در حدیث قدسی وارد
شده است که فرموده ای پسر ادم من هرگاه اراده کنم چیزی را میگویم از برای او
باش پس میباشد اطاعت کن مرا تا بگردانم تو را مثل خود که هرگاه اراده کنی چیزی را
بگوئی از برای او باش پس بوده باشد پس بنده مظهر ربوبیت خدا میشود پس
کمالاتیکه در عبودیت مفقود است در ربوبیت موجود است و هرچه در ربوبیت

مخفی است بعبودیت ظاهر میشود و بنده بمرتبه‌ای که بان میرسد و وجهی دیگر
چون جناب اقدس الهی غایت عباد ترا موت قرار داده و فرموده است که واعبد
ربک حتی یاتیک الیقین یعنی و بندگی کن پروردگار را تا بیاید یقین و یقین در
اخبار تفسیر شده است بموت چون احوال اخرت در دنیا بطریق خبر است و بموت
مشاهده میشود ولیس الخبر کالمعاینة و دلالت الفاظ ظنی است و هرچند از
مخبر صادق باشد و مشاهدات از یقینیات است و دنیا ملک است و برزخ ملکوت
وافاعیل دنیویه هریک بوساطت ملکی است از ملائکه پس ربوبیت ملک از قوای
ملکوت است و ملائکه وسائط افاضه اند بر ملک و همچنانکه سابقا مذکور
شد ملکوت باطن ملک است پس باین اعتبار نیز عبودیت جوهری است که کنه ان
ربوبیت است پس هرگاه عبد بموت قبل الموت بمیرد از مقام عبودیت منتقل
میشود بمقام ربوبیت پس انچه را فاقد بود در مقام عبودیت واجد ان میشود در
مقام ربوبیت و انچه پنهان بود از ربوبیت ظاهر میشود بعبودیت در عبودیت
و بیانی دیگر مرتبه عبودیت مرتبه شیعه است و مرتبه ربوبیت از مرتبه نبی و
امام علیه السلام است چون شیعه جسد است و امام جان و پیغمبر جان جان و امام
نفس نبی و نفس کلی است و شکی نیست که نفس مدبر و مربی
جسد است و باطن و کنه جسد جان است پس عبودیت کنهش ربوبیت است و
از اینجهت است امیر المؤمنین بحارث همدانی فرمود یا حار همدان من یمت یرنی
من مؤمن او منافق قبلا و فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی هرگاه
برداشته پرده زیاد نمیشوم من از حیثیت یقین چون امام عین الیقین است و یقین

یقین

یقین زیاده بردار نیست فافهم و در حقیقت همه بیانات یکیست و باعتبار مختلف
میشود و ما الوجه الا واحد غیر انه اذا انت عددت المرایا تعددا قال الله تعالی سنریهم
ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق و در روایتی تفسیر شده است
ایات بائمه و در روایتی تفسیر شده بایات قیام قائم و رجعت و حق تفسیر شده است
بقائم و رب اضافی امام است و اوست شاهد و شهید و در زیارت جامعه و
شهداء دار الفناء و امام موجود است در غیبت و حضور و مخفی نیست از او
چیزی و از تفسیر حروف عبودیت ظاهر میشود که حرف اول مقام علم و کثرت
صورت است و حرف دویم مقام تخلیه از ما سوی و حرف سیم مقام تحلیه
تجلی پس اول مقام خودبیناست و در دویم از خود گذشته و در سیم تجلی دیده
بلا کیف و لا احتجاب باینمعنی که نظر از محصورات بر حق و الا ممکن بدون حجاب
نمیشود همچنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه فرموده است که تجلی لها بها
و بها امتنع منها یعنی تجلی کرد و ظاهر شد از برای وهمها بوهمها و امتناع نمود
بوهمها از وهمها پس لحاظ وهم با او ممتنع است و میتواند بود که معاملات اربعه
باعتبار ارکان سبعه که بیست و هشت میشود بعدد منازل قمر و عدد حروف
دوائر حروف است اشاره باشد باسفار اربعه که سفر الی الله و سفر فی الله و سفر
من الله و سفر مع الله باشد و العلم عند اهله ما روی عن ابی حمزة الثمالی
انه دخل عبد الله بن عمر علی زین العابدین علیه السلام فقال یا ابن الحسین انت الذی
تقول ان یونس بن متی انما لقی من الحوت ما لقی لانه عرض علیه ولایة جدی
فتوقف عندها فقال بلی ثکلتک امک قال فارنی انت ذلک ان کنت من

الصادقين قال فامر فشد عينيه بعصابة وعيني بعصابة ثم امر بعد ساعة
بفتح اعيننا فاذا نحن على شاطئ البحر تضرب امواجه فقال ابن عمر دمي يا سيدي
في رقبتك الله الله في نفسي فقال هي دا ريه ان كنت من الصادقين ثم قال
يا ايها الحوت قال فاطلع الحوت من البحر مثل الجبل العظيم وهو يقول لبيك
لبيك يا ولي الله فقال من انت قال الحوت يونس يا سيدي قال انبئنا بالخبر قال
يا سيدي ان الله تعالى لم يبعث نبيا من ادم الى ان صار جدك محمد صلى الله
عليه واله الا وقد عرض عليه ولايتكم اهل البيت فمن قبلها من الانبياء
سلم وتخلص ومن توقف عنها وتمنع في حملها لقى ما لقى ادم من المعصية
وما لقى نوح من الغرق وما لقى ابرهيم من النار وما لقى يوسف من الجب
وما لقى ايوب من البلاء وما لقى داود من الخطيئة الى ان بعث الله يونس
فاوحى الله اليه يا يونس تول امير المؤمنين عليا والائمة الراشدين من صلبه
في كلام له قال فكيف اتولى من لم اره ولم اعرفه وذهب مغتاظا فاوحى الله
تعالى الى ان التقمي يونس ولا توهني له عظما فمكث في بطني اربعين صباحا
يطوف معي في البحار في ظلمات ثلث ينادي ان لا اله الا انت سبحانك اني
كنت من الظالمين قد قبلت ولاية علي بن ابي طالب ع والائمة الراشدين من
ولده فلما ان امن بولايتكم امرني ربي فقذفته على ساحل البحر فقال زين العابدين
عليه السلام ارجع ايها الحوت الى وكرك واستوى الماء الحديث ترجمه اش انيست
كه ابو حمزه ثمالی کوید که داخل شد عبد الله پسر عمر بر سید الساجدین ع پس کفت
ای پسر حسین کجاست انچه نیکر میکوئی تو که یونس پسر متی انست وخوانیست که

ملاقات

ملاقات کرد از ماهی انچه را که ملاقات کرد از جهت انکه عرض شد بر او ولایت
جد من پس توقف کرد نزد قبول ولایت پس حضرت فرمود بلی بعزای تو نشینه
مادر تو کفت پس بنما بمن انرا اکر هستی از راستکویان ابو حمزه کفت پس امر کرد
حضرت بر بستن دو چشم عبد الله بپارچه و بستن دو چشم من بپارچه پس
امر کرد بعد از ساعتی بکشودن چشمهای ما پس ناکاه ما بر کنار دریائی
بودیم که میزد موجهای ان پس کفت پسر عمر خون من از سید و اقای من در
کردن تو است الله الله در حق جان من یعنی بپرهیز از تلف کردن جان من
پس حضرت فرمود اینست و محتمل است که هیه کلمه طرد و منع باشد که او را
منع فرموده باشد از سخن کفتن تا باو بنماید انچه را که خواهش کرد و بنمایم
انرا اکر باشم از راستکویان پس فرمود ای ماهی راوی کفت پس بیرون
امد ماهی از دریا مثل کوه بزرک در حالتیکه میکفت لبیک لبیک ای ولی
خدا پس حضرت فرمود کیستی تو کفت ماهی یونس ای سید من حضرت
فرمود بیاور خبر را ماهی کفت ای سید من بدرستیکه خدای تعالی نفرستاد
از ادم تا انکه کردید نوبت جد تو محمد ص مکر و حال انکه عرض شد بر او ولایت شما
اهل بیت پس هر کس قبول کرد انرا از پیغمبران سالم ماند و خلاص شد و هر کس
توقف کرد از ان و امتناع نمود در حمل ان رسید انچه را که رسید ادم از معصیت
وانچه را که رسید نوح از غرق وانچه را که رسید ابرهیم از اتش وانچه را که رسید
یوسف از چاه وانچه را که رسید ایوب از بلا وانچه را که رسید داود از خطا
در حکم تا انکه فرستاد خدا یونس را پس وحی فرستاد خدا بسوی او که ای یونس

قبول کن ولایت امیر المؤمنین علی و ائمه راشدین از صلب او در اثناء کلامی
که خدا با او فرمود پس یونس گفت و چگونه قبول کنم ولایت کسی را که ندیدهام
او را و نشناختهام او را و رفت در حالتیکه با غیظ بود پس وحی فرستاد
خدا بسوی ماهی که فرو بر یونس را و سست مکن از برای او استخوان او را پس
ماند یونس در شکم ماهی چهل صباح در حالتیکه طواف میکرد با ماهی در دریاها
در سه ظلمت در حالتیکه ندا میکرد که نیست سزاوار پرستش مگر تو پاک میدانم
تو را پاکی از هرچه لایق تو نیست بدرستیکه من از ستمکنندگانم بخودم
بتحقیق که قبول کردم ولایت علی ابن ابی طالب و ائمه راشدین از اولاد
اولاد او را پس چونکه ایمان آورد بولایت شما امر کرد مرا پروردگار من پس
انداختم او را بر کنار دریا پس فرمود حضرت زین العابدین برگردید ای ماهیها
بسوی آشیانهای خود و هموار شد آب مترجم گوید که چون ولایت امیر المؤمنین علیه
السلام ولایت کلیه مطلقه است بقول مطلق و ولایت انبیاء سابقین بالنسبه
بآن ولایت جزئیه مقیده است و هرچند مطلق اضافی باشند بالنسبه ببعضی
ولایتها که در تحت هریک داخل است پس علی را ندیده است مگر خدا و پیغمبر
آخر الزمان و نشناخته است او را مگر ایشان همچنانکه در حدیث وارد شده است
که پیغمبر بالخصوص فرمود که یا علی نشناسد خدا را مگر من و تو و نشناسد
مرا مگر خدا و تو و نشناسد تو را مگر خدا و من و در حدیث دیگر باین مضمون
وارد است که روزی عمر از سلمان سؤال کرد که کی نزد پیغمبر بود سلمان
گفت که مردی عمر ای سلمان من نشناسم او را پس عمر آمد دید که امیر المؤمنین

نزد پیغمبر است عرض کرد که یا رسول الله نمیشنوی که این چه میگوید فرمود
چه میگوید عرض کرد که سؤال کردم از او که کی نزد پیغمبر است مردی که نمیشناسم
او را و حال آنکه علی نزد تو است جناب پیغمبر فرمود که راست گفته است علی را
نمیشناسد کسی مگر خدا و من حاصل مضمون این بود پس سائر انبیاء حتی
اولوا العزم ایشان علی و سائر ائمه را نمیشناسد و چون ولایت مطلقه جامع
جمیع امور حقه است پس هرکس انکار کند حقی را انکار کرده است ولایت ایشان را
و هرکس توقف کند در قبول حقی توقف کرده است در قبول ولایت ایشان
و همچنین هرکس اعتقاد نماید باطلی را اعتقاد نموده است ولایت طاغوت را
و هرکس توقف کند در بطلان باطلی توقف کرده است در بطلان ولایت
طاغوت پس هر حقی از فروع ولایت حقه و هر باطلی از فروع ولایت باطله
است و این مطلب علی الاجمال محقق و معلوم است و محق و مبطل معتقد
لکن چون علم بتفاصیل هریک خارج از طاقت و وسع غیر ولی مطلق است
لهذا هرگاه بعضی از تفاصیل ببعضی عرض میشود منکر یا متوقف میشوند هم
چنانکه در حق یونس صبر بر دعوت قوم خود بود و یونس را طاقت آن نبود بعد
از آنکه بر او عرض شد از تحمل آن ابا نمود و همین عین توقف در قبول ولایت
امیر المؤمنین است و لازم نیست که بعبارتیکه در حدیث مذکور است عرض
شده باشد لهذا هرچه امام علیه السلام گوید باید گفت حق است و هرچند رعیت بوجه
حکمت آن مطلع نباشند لهذا جناب اقدس اله فرمود فلا و ربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا لك

باعلى تسليماً وصحيح فرمود يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما
فرمودند يعنى صلوا على النبى وسلموا للوصى امره ودرحق مسلمين فرمود لهم
دار السلام عند ربهم وهو وليهم وسلام بمعنى تسليم است وهذا اسم جناب
پيغمبر كه مذكور ميشود ميگوئى صلى الله عليه واله واسم امام كه مذكور ميشود
ميگوئى عليه السلام ودر كتب احاديث همه عليه السلام نزد ذكر امام نادرست
وكسانيكه غافل يا جاهلند بحق امام اعتراض براو ميكنند ومصلحت اند نيست از
براى او ميبايد دانست هذا الشئ عجاب جعلنا الله واياكم من المسلمين انه
خير موفق ومعين   ما رواه صاحب تاويلات الايات من خط
الشيخ ابو جعفر الطوسى ره من كتاب مسائل البلدان باسناده عن ابى محمد
الفضل بن شاذان يرفعه الى جابر بن يزيد الجعفى عن رجل من اصحاب امير
المؤمنين عليه السلام قال دخل سلمان رضى الله عنه على امير المؤمنين عليه
السلام فساله عن نفسه فقال يا سلمان انا الذى دعيت الامم كلها الى طاعتى
فكفرت فعذبت بالنار وانا خازنها عليهم اقول يا سلمان انه لا يعرفنى احد
حق معرفتى فى الملاء الاعلى قال ثم دخل الحسن والحسين ع فقال يا سلمان
هذان شنفا عرش رب العالمين بهما تشرق الجنان وامهما خير النسوان
اخذ الله على الناس الميثاق بى فصدق من صدق وكذب من كذب فهو
فى النار وانا الحجة البالغة والكلمة الباقية وانا سفير السفراء قال سلمان
يا امير المؤمنين وجدتك فى التورية كذلك بابى انت وامى يا قتيل كوفان
والله لولا ان يقول الناس واشوقاه رحم الله قاتل سلمان لقلت فيك

مقالا لا تشمئز منه النفوس لانك حجة الله الذى به تاب على ادم وبه انجى
على يوسف من الجب وانت قصة ايوب وسبب تغيير نعمة الله عليه فقال
امير المؤمنين ع اتدرى ما قصة ايوب وسبب تغيير نعمة الله عليه قال الله
اعلم وانت يا امير المؤمنين فقال لما كان عند الانبعاث عند المنطق شك ايوب
وبكى وقال هذا خطب جليل وامر جسيم قال الله عز وجل يا ايوب اتشك فى
صورة انا اقمته كذا ابتليت ادم بالبلاء فوهبته له بالتسليم عليه بامرة المؤمنين
فانت تقول خطب جليل وامر جسيم فوعزتى لاذيقنك من عذابى او تتوب
على بالطاعة لامير المؤمنين ثم ادركته السعادة بى يعنى انه تاب الى الله
واذعن بالطاعة لامير المؤمنين صلى الله عليه وعلى ذريته الطيبين ترجمه
انيست كه روايت كرده است كه داخل شد سلمان رض بر امير المؤمنين عليه السلام
پس سؤال كرد از آنحضرت از خود آنحضرت پس آنحضرت فرمود كه اى سلمان منم
آنكسى كه خوانده شدند امتها كلهم بسوى طاعت من پس كافر شدند پس عذاب
كرده شدند باتش ومنم خزانه دار آتش بر ايشان ميگويم اى سلمان بدرستيكه
نميشناسد مرا احدى حق معرفت من در ملأ اعلى روايت كه گفت پس داخل
شدند حسن وحسين عليهما السلام پس حضرت فرمود يا سلمان اين دو
گوشواره عرش پروردگار عالميانند باين دو مشرق ومدرخشان ميشود
بهشتها ومادر اين دو بهترين زنانست گرفت خدا پيمان از مردم پس تصديق
كرد هر كس كه تصديق كرد وتكذيب كرد هر كس كه تكذيب كرد پس او در آتش است
ومنم حجت بالغه وكلمه باقيه ومنم فرستاده فرستنده پس سلمان گفت يا

با امیر المؤمنین همراهند بتحقیق که یافتم نور او را نور تو هیچ بین بدر و ماه دم فدای
تو باد ای کشته شده کوفه و الله اگر نه این بود که میگویند مردم واش واه
رحمت کند خدا کشنده سلمان را هر اینه گفته بودم در حق تو سخنی که نفرت کنند
از ان نفوس مردم از جهة انکه تو حجت خدائی انچنان حقی که قبول کرد خدا
توبه ادم را و باو نجات داد یوسف را از چاه و توئی قصه ایوب و سبب تغییر
نعمة خدا بر او پس فرمود امیر المؤمنین ع ایا میدانی چه چیز است قصه ایوب
و سبب تغییر نعمة خدا بر او سلمان عرض کرد خدا دانا تر است و تو یا امیر المؤمنین ع
پس حضرت فرمود که چونکه بود نزد انبعاث نزد منطق یعنی نزد بر انگیخته شدن
و سخن گفتن و اقرار بولایت امیر المؤمنین ع کردن شك نمود ایوب و گریه کرد
و توقف نمود گفت این مطلبی است بزرك و امری است عظیم خدا عز و جل فرمود
که ای ایوب ایا شك میکنی در صورتیکه من بر پا داشته ام انرا بدرستیکه من مبتلا
کردم ادم را ببلا پس بخشیدم ادم را با امیر المؤمنین بسبب سلام کردن ادم براو
بامرة یعنی امیر بودن او برای مؤمنین یعنی بانکه ادم گفت السلام علیك یا امیر
المؤمنین پس تو میگوئی این خطبی است جلیل و امری است جسیم پس قسم بعزة
خودم که هر اینه البته میچشانم ترا چیزی از عذابم مگر انکه توبه و بازگشت کنی
بسوی من بطاعت از برای امیر المؤمنین پس دریافت او را سعادت بسبب
او بگوید یعنی بازگشت نمود ایوب بسوی خدا و اذعان نمود بطاعت از برای
امیر المؤمنین علیه السلام مترجم گوید که انچه در این حدیث شریف مذکور است
مباین حدیث سابق است پس هر اینه که تکذیب کردند پیغمبر خود را که بر حق بود

تکذیب

تکذیب کردند بولایت امیر المؤمنین ع پس دریافت او را سعادت چون نبوت
هر نبی و رسالت هر رسولی از فروع ولایت مطلقه است و شنیدن گوشواره ای
که بر بالای گوش میاویزند و انچه در طرف پائین گوش میاویزند انرا قرط میگویند
و چون جناب پیغمبر عقل کل و عرش است و امیر المؤمنین گوش انحضرت که می
شنید از پیغمبر وحی را و حفظ میکرد همچنانکه جناب اقدس الهی در وصف
انحضرت فرموده و تعیها اذن واعیه و حسن و حسین زینت بودند گوشوار و حل
عالیمقدار خود اند و سفیر یا یعنی سفر است مثل نذیر بمعنی منذر و الیم بمعنی مولم
و وجیع بمعنی موجع یا یعنی رسولست چون خاتم الاوصیاء است و واش یا مخفف
وای شیء است و یا کلمه تعجب است مثل واه و چون سلمان صاحب اسرار بود
همچنانکه در وصفش فرموده اند که سلمان جمع کرد علم اول و اخر را و تفسیر فرموده اند
بانکه جمع کرد علم نبی و وصی را و کسانی دیگر را طاقت تحمل ان اسرار نبود در
هر گاه اظهار میکرد او را تکفیر میکردند و واجب القتل میدانستند لهذا
کتمان کرد همچنانکه جناب سید الساجدین فرموده و رب جوهر علم لو ابوح به
لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا و لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتونه
حسنا و چون ایوب صاحب ولایت جزئیه بود تابه تحمل اسرار و اقرار بانها
در اول امر نداشت و بعد از ریاضات و ابتلا و مجاهدات شاقه توبه و اقرار
نمود چون مؤمنین جمع علی با الف لام است پس باید امیر المؤمنین امارت
داشته باشد بر کل مؤمنین و جمیع انبیاء و اوصیاء در تحت این حکم داخلند
و تصدیق بان بسیار بزرك و شاق است و از اینجهت این لقب مخصوص

شد بآنحضرت و مکرر اداران شرکتی بنبت و مرکبی دامنی شود که اورا امیر المؤمنین
بگویند البته ما بون و منکوح فی دبره است و سوان در رساله اسرار مبین
و مشروح است و از بسیاری از تغییرات در فقرات احادیث شریف ظاهر
میشود که ایوب مکلف شد باقراره بامرۃ از برای صورت ملکیه آنحضرت
که مظهر ولایت کلیه مطلقه بود و محتمل است که باعتبار مظهر ملکوتی آنحضرت
باشد و از اسم ایوب ظاهر میشود که باز گشت سبب بان بسوی خدا بسیار بوده
چون امیر المؤمنین ع عین الیقین است و شك ضد یقین است پس ایوب با مخاطر
شك و مضاده با یقین نمیتوانست اقرار کند بامرۃ مؤمنین و بعد از تخلیص
از قیود منافیه که تعبیر شده است از انها سامت و ناطوق او لاد و جسد و تطهیر
قلب بغسل و غسل از مغتسل بارد و شرب از شراب صافی رجام شد بسوی
حق و مجرد شد و لهذا جواد ذهب بر او بارید که عبارت است از الهامات
غیبیه و خواطر رحانیه اما جوادیت پس بسبب حصول تجرد از برای ایوب و اما
ذهبیت پس بسبب حصول نبوت از برای او بنی چون انتساب لعدو لیاه بر
عمل ایوب عمل شمسی بود نه قمری والله ولی الرشاد ما روی فی بعض
الاخبار عن النبی المختار صلی الله علیه وآله الاخیار انه قال لما اسری بی الی السماء
وعرض علی جمیع الجنان رایت فیها اربعة انهار نهر من ماء غیر آسن ونهر من لبن
ونهر من خمر ونهر من عسل کما قال تعالی فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار
من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی
فقال جبرئیل اغمض عینیك یا محمد فغمضت عینی ثم قال افتح ففتحت فاذا انا

من این [illegible] هذه الانهار الاربعة [illegible] قال جبرئیل

عند

عند شجرة فرأیت فیه من درة بیضاء وله باب من زمرد اخضر وقفل من ذهب
احمر لو ان جمیع ما فی الدنیا من الجن والانس وضعوا علی تلك القبة لکانوا
مثل طائر جالس علی جبل والقبة فی الشجر ورایت هذه الانهار الاربعة تخرج
من تحت هذه القبة فلما اردت ان ارجع قال لی الملك لم لا تدخل فی القبة
قلت کیف ادخل وعلی بابها قفل وکیف افتحه قال لی فی یدك مفتاحه قلت
این مفتاحه قال مفتاحه بسم الله الرحمن الرحیم فلما دنوت من القفل فقلت
بسم الله فانفتح القفل فدخلت فی القبة فرأیت هذه الانهار تخرج من اربعة
ارکان القبة فلما اردت الخروج من القبة قال لی ذلك الملك هل رایت
یا محمد قلت رایت قال انظر ثانیا فلما نظرت رایت مکتوبا علی اربعة ارکان
القبة بسم الله الرحمن الرحیم ورایت نهر الماء یخرج من میم بسم الله ونهر اللبن
یخرج من هاء الله ویخرج نهر الخمر یخرج من میم الرحمن ونهر العسل یخرج من
میم الرحیم فعلمت ان اصل هذه الانهار الاربعة من التسمیة فقال الله یا محمد
من ذکرنی بهذه الاسماء من امتك من قلب خالص بسم الله سقیته من هذه
الانهار الاربعة ترجمه اش اینست که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده
که چون شب برده شدم من بسوی آسمان و عرض کرده شد بر من بهشتها دیدم
در انها چهار نهر نهری از آب غیر گندیده و نهری از خمر و نهری از عسل هم
چنانکه فرموده است خدا در حق انهار که ترجمه اش اینست که در بهشت است
نهرهای از آب غیر متغیر و نهرهائی از شیر که متغیر نشده است طعم انها و
نهرهائی از خمر که لذت است از برای آشامندگان و نهرهائی از عسل صاف

شده از هر چیزی که بباید تو را ازان پس گفتم بجبرئیل که ازینجا میاید این نهرها
و بکجا میرود گفت جبرئیل چشم کذارد و چشمت را ای محمد پس برهم کذاشتم دو
چشم را پس گفت بگشا پس گشودم پس ناگاه نزد من درختی بود و دیدم
قبه از یک در سفید و از برای ان دری بود از زمرد سبز و قفلی از طلای سرخ
که اگر بتحقیق مجموع انچه در دنیا از جن و انس کذاشته شوند بر ان قبه هر اینه
بودند مثل مرغی که نشسته باشد بر کوهی و قبه در دریا بود دیدم این چهار نهر را
که جاری میشود از زیر این قبه پس چون که اراده کردم که برکردم گفت از برای من
ملک که چرا داخل نمیشوی در قبه گفتم چگونه داخل شوم و حال انکه بر در ان
قفلی است و چگونه بگشایم گفت از برای من که در دست تو است کلید ان گفتم
کجاست کلید ان گفت کلید ان بسم الله الرحمن الرحیم است پس چونکه نزدیک
شدم از قفل پس گفتم بسم الله پس گشوده شد قفل پس داخل شدم در قبه
پس دیدم این نهرها را که بیرون می اید از چهار رکن قبه پس چونکه اراده
کردم بیرون امدن گفت از برای من ان ملک ایا دیدی یا محمد گفتم دیدم
گفت نظر کن دوباره پس چونکه نظر کردم دیدم نوشته شده است بر چهار
رکن قبه بسم الله الرحمن الرحیم و دیدم نهر اب را که بیرون می اید از میم
بسم و نهر شیر بیرون می اید از هاء الله و نهر خمر بیرون میاید از میم الرحمن
و نهر عسل بیرون می اید از میم الرحیم پس دانستم که اصل این چهار نهر از بسم الله
الرحمن الرحیم است پس گفت حق تعالی ای محمد هر کس ذکر کند مرا باین اسمها
از امت تو از دل خالص با اسم مهای اشامانم اورا ازین چهار نهر مترجم گوید که چون

معلوم

معلوم شد که انسان مربع الکیفیه و مثلث الکیان است و کیفیات اربع
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و کیان ثلثه عقل و نفس و جسد است
که مشتمل است بر طبیعت و لون عقل بیاض و لون نفس خضرت و لون طبیعت
حمرت است و طبیعت قفل است از برای نفس و نفس باب است از برای عقل و
جناب رسالت ماب عقل کل و علی علیه السلم نفس کل و اول مدینه علم
و حکمت و ثانی باب انست مستجبا انکه در حدیثی فرموده انا مدینة الحکمة و علی
بابها و در حدیثی انا مدینة العلم و علی بابها و جناب اقدس الهی فرموده است
فضرب بینهم بسور له باب و سور تفسیر شده است به پیغمبر صلی الله علیه و اله
و باب با میر المؤمنین علیه السلم پس قبه که از دره بیضاء است قبه عقل و باب
که از زمرد اخضر است نفس و قفلی که از ذهب احمر است طبیعت است و بعبارت
دیکر قبه قلب و باب صدر و قفل جسد است و بعبارت دیکر قبه عرش و باب
کرسی است و ارکان عرش چهار است اول بارد و رطب و نهر ماء غیر اسن از ان جاریست
ثانی بارد و یابس و نهر لبن از ان جاری است ثالث حار و رطب و نهر خمر از ان
جاری است و رابع حار و یابس و نهر عسل مصفی از ان جاریست و اول بر طبع
میکائیل و ثانی بر طبع عزرائیل و ثالث بر طبع اسرافیل و رابع بر طبع جبرئیل
و شجره یا شجره طوبی است یا سدرة المنتهی و مجری که قبه در ان بود مرتبه
از مراتب وجود مطلق که اراده است از برای وجودات مقیده و چون بسم الله
الرحمن الرحیم فاتحه فاتحه است در کتاب تدوینی و تدوین بر طبق تکوین است
پس باید فتح باب تکوین بسم الله الرحمن الرحیم بشود و چون بسمله چهار کلمات

وارد شده است که حضرت امام در سجده شکر عرض می‌کردند

یا رب بعصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی

پس هر کلمه متعلق است برکنی از ارکان اربعه وترتیب مقتضی انست که بسم متعلق
باشد برکن ایمن اعلی والله متعلق باشد برکن ایمن اسفل ورحمن متعلق باشد برکن
ایسر اعلی ورحیم متعلق باشد برکن ایسر اسفل وهرچند باعتباری دیگر بسم سه
حرفست وباء باء بهاء است وسین سین سناء است ومیم میم مجد یا ملک
علی اختلاف الروایتین وهر یک از حروف ثلثه متعلق باسمی است از اسماء
ثلثه پس باء متعلق است بالله وسین برحمن ومیم برحیم پس مظهر اول جبروتست
ومظهر ثانی ملکوت ومظهر ثالث ملک وبعبارت دیگر اول عقل کلی
بالنظر ازبرای اوست اندروس وثانی نفس کلیه است بالنظر ازبرای وستاز
دروس وثالث جسم مطلق است بالنظر ازبرای اوست اندروس وبسم الله
الرحمن الرحیم باعتباری یک اسم است چنانکه در دعاء وارد شده است
کر اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم وباعتباری سه اسم است وباعتباری
چهار اسم وباعتبارات دیگر بیشتر وباعتبار ملاحظه حروف مفرده ومرکبه
بترکیبات مختلفه ومکتوبا وملفوظا محرکات مختلفه وباعتبار نقاط و
نقطات نیز بحسب اعتبار مختلف است وباعتباری سابق بر حروف و
فاتحه حروفست وباعتباری از ممیزات ومشخصات ومتاخراست از حروف
مقصود اینست که مخالفتی فیما بین اعتبارات نیست وهمه مراد است لکن در
این حدیث شریف ظاهراعتبار کلماتست که چهار است وانچه بر حقیر ظاهر است
اینست که چشمی که بهم گذاشت غیر چشمی است که گشود وچشم ثانی باطنی
چشم اول است وثانی از مرتبه نازله چشم بنوشانفمرتبه عالیه مرئی نشود چنانچه

روی ان رسول الله کان یتوب الی الله فی کل یوم سبعین مرة

انی لاستغفر الله واتوب الیه فی الیوم سبعین مرة

جناب سید الساجدین علیه السلام خواست که دریا وحوت یونس را بابوحمزه وعبدالله
بن عمر بنماید اولا امر فرمود بربستن چشمهای ایشان وایشان را حرکت داد از شبه
وبتیره بگو که بحر وحوت ازبرای ایشان ظاهر شد وان بستن ظاهری صوری
بود ازبرای این معنی وظاهر انیست که هر کلمه از کلمات اربع برکنی از ارکان اربعه
مکتوب بود وهرچند که محتمل است که بسم هر دو اینصورت صادق است که بر
ارکان اربعه بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بود وهرچند که محتمل است که بر
هر رکنی کلمات اربع نوشته شده بود چون کل شئ فیه معنی کل شئ ولکن
اخص بهر رکنی کلمه از ان کلمات بود وحکم ان کلمه در ان رکن ظاهر میبود
وهرگاه ارکان را بطریق دائره ملاحظه نمائیم چنانکه هر موجودی خواه کلی
وخواه جزئی دائره است هر دو رکنی متجاور در کیفیتی منشا ودر کیفیتی
مخالف خواهند بود بارد ورطب وحار ورطب وحار ویابس ویابس وبارد
ویابس یا بالعکس ومرویست از جناب امام رضا علیه السلام که بسم الله
الرحمن الرحیم اقرب الی الاسم الاعظم من سواد العین الی بیاضها یعنی بسم
الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است بسوی اسم اعظم از سیاهی چشم بسوی سفیدی
ان وجناب شیخ حمل کرده است این حدیث را بر اینکه اسم اعظم خود معنی بسم
الله است ومراد انیست که ملفوظ بسمله که از عالم کثرت وظلمت وسواد است اقربست
بسوی اسم اعظم که معنی بسمله واز عالم وحدت وبساطت ونور وبیاض است
از سواد عین بسوی بیاض ان ودر نظر حقیر محتمل است که هر دو بحسب معنی باشد
چون بسمله ارکان وجود مفید شد که وجود شرط شئ است واسم اعظم وجود

وجود لا بشرط باشد و از باب تشبیه معقول باشد بمحسوس اللهم لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطانا و لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنك
رحمة انك انت الوهاب   ما روی ان بعض الیهود لخبان بعلی علیه
السلام و هو یتکلم مع جماعة فقال یا بن ابی طالب لو انك تعلمت الفلسفة
لکان یکون لك شان من الشان فقال علیه السلام و ما تعنی بالفلسفة الیس
من اعتدل طباعه صفا مزاجه قوی اثر النفس فیه و من قوی اثر النفس فیه
سما الی ما یرتقیه و من سما الی ما یرتقیه فقد تخلق بالاخلاق النفسانیه
فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان یکون موجودا بما هو حیوان و من
صار موجودا بما هو انسان فقد دخل فی الباب الملکی الصوری و لیس له
عن هذه الغایة مغیر فقال الیهودی الله اکبر یا بن ابی طالب فقد نطقت
بالفلسفة جمیعها فی هذا الکلمات رضی الله عنك ترجمه اش اینست که
بعضی از یهود گذشت بعلی علیه السلام و در حالتیکه تکلم میکرد آنحضرت با جماعتی
پس گفت ای پسر ابو طالب اگر یاد میگرفتی فلسفه را که علم حکمت است هر اینه
بود از برای تو شانی عظیم پس فرمود آنحضرت علیه السلام که چیز اراده میکنی از
فلسفه آیا چنین نیست که معنی هر کس معتدل باشد طباع یعنی طبیعت او
با صفا میباشد مزاج او و هر کس صافی شد مزاج او قوی میشود اثر نفس
در او و هر کس قوی شد اثر نفس در او بلند میشود بسوی آنچه بالا میرود
او و هر کس بلند شد بسوی آنچه بالا میرود از او پس بتحقیق که متخلق شده است
باخلاق نفسانیه و هر کس متخلق شد باخلاق نفسانیه پس بتحقیق گردید

موجود

موجود از آن حیثیت که حیوانست نه آنکه بوده باشد موجود از آن حیثیت
که حیوانست و هر کس از حیثیت انسانیت موجود شد پس بتحقیق که داخل
شده در باب ملکی صوری و نیست از برای او انتهائی تغییر دهنده پس
گفت یهودی الله اکبر ای پسر ابو طالب پس بتحقیق که داخل نطق کردی بفلسفه
تمامش در این چند کلمه راضی باد خدا از تو مترجم گوید که فلسفه در لغت
یونانی بمعنی تشبه بکامل یا باری است و گفته اند که چون علم حکمت سبب
تشبه است او را بفلسفه نامیده اند و چون اختلاف صور مرکبات نامیه در شرف
و خست تابع اختلاف امزجه و قرب و بعد از اعتدال و اقرب امزجه باعتدال
مزاج انسانست و مزاج انسان مرکب از اخلاط اربعه که صفرا و سودا و دم
و بلغم است و هر گاه در این اخلاط اصفی باشد صورت فائضه بر آن اشرف
خواهد بود و سودا ارض جسد و جسد ارض نفس و نفس ارض عقل است
و همچنانکه در شمس حسی هر گاه اشراق آن منتهی نمیشد بارض که جسم کثیف
است انعکاس ضوء از برای آن حاصل نمیشد و ظهور هم نمیرسانید هم
چنین هر گاه سودا در جسد نبود اشراق شمس عقلی در جسد ظاهر نمیشد
و در حدیث است که فرمود ما بعث الله نبیا الا و هو ذو مرة سوداء صافیه
یعنی مبعوث نکرد خدا پیغمبری را مگر و حال آنکه او صاحب خلط سودا و صافی است
و سودا خلطی است که هر گاه صافی باشد صاحبش بدرجه نبوت و ولایت
میرساند و از ملک است اشرف است و هر گاه صافی نباشد منتهی می
شود بجنون که صاحبش از حیوان اخس و ارذل است و طباع بنا بر آنچه در

كتب حكمت ذكر كرده اند اعم است از طبيعت وطبيعت مبدا حركت وسكون
ذاتى است بدون ادراك وطباع اعم است از انكه با ادراك باشد يا بدون
ادراك پس اعتدال طباع مستلزم صفاء مزاج وصفاء مزاج مستلزم
قوت انفس مستلزم سمو وارتقاء وتخلق بفضائل اخلاق نفسانيات
از درجه حيوانيت ترقى نموده بمرتبه انسانيت ميرسد پس ملكى ميشود
متجسد بجسد ملكى همچنانكه گفته اند آدمى زاده طرفه معجونيست از
فرشته سرشته وز حيوان كر كند ميل اين شود بيش ازاين ور كند ميل آن
شود به ازان قال الله تعالى لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم ثم رددناه
اسفل سافلين الا الذين امنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون پس
همچنانكه حضرت فرموده موجود ميشود بما هو انسان نه بما هو حيوان كه
صاحب قواى بهيمى وسبعى باشد بلكه در جميع قوى بدحصر توسط ميرسد و
مستقيم ميشود وعمل امد وشد ملائكه ميشود كما قال الله تعالى ان الذين
قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
بالجنة التى كنتم توعدون پس انسان بعد از استكمال مراتب است كه اول
ان نطفه است وبعد علقه وبعد مضغه وبعد عظام وكسونا العظام لحما
وبعد انشأناه خلقا اخر واو ميشود وان حوصيت كه لايق سير بسوى علت است
پس هرگاه مستعد شد بسوى مبدا وما قبل ان كه جهت علت است مفهوم لاسمائه
قلب بالف ميشود كه سكون ان ذاتى است وقابل حركت نيست پس ازاين
مرتبه او واصغيرى نيست همچنانكه انحضرت فرمود ولنعم ما قيل بالفارسى

از جمادى مردم ونامى شدم وز نمو مردم ز حيوان سر زدم بار ديگر مردم وانسان شدم
چون بميرم كى ز مردن كم شدم بار ديگر بايدم پرواز شد وز ملايك من بپرم
بال وپر بار ديگر از ملك پران شوم انچه اندر وهم نايد ان شوم بار ديگر
بايدم جستن ز جو كل شيء هالك الا وجهه پس عدم گردم عدم چون
ارغنون گويدم كه انا اليه راجعون واين مقام محو موهوم ومحو معلوم
وهو الولى الحميد ما رواه الصدوق ره فى التوحيد مرفوعا
عن ابى عبد الله عليه السلم فى قول الله عز وجل فلما اسفونا انتقمنا منهم
قال ان الله تبارك وتعالى لا ياسف كاسفنا لكنه خلق اولياء لنفسه
ياسفون ويرضون وهم مخلوقون مدبرون فجعل رضاهم لنفسه رضا وسخطهم
لنفسه سخطا وذلك لانهم جعلهم الدعاة اليه والادلاء عليه فلذلك صاروا كذلك
وليس ان ذلك يصل الى الله كما يصل الى خلقه ولكن هذا معنى ما قال من ذلك
وقد قال ايضا من اهان لى وليا فقد بارزنى بالمحاربة ودعانى اليها وقال
ايضا من يطع الرسول فقد اطاع الله وقال ايضا ان الذين يبايعونك انما
يبايعون الله وكل هذا وشبهه على ما ذكرت لك وهكذا الرضا والغضب و
غيرهما من الاشياء مما يشاكل ذلك ولو كان يصل الى المكون الاسف والضجر
وهو الذى احدثهما وانشأهما لجاز لقائل ان يقول ان المكون يبيد يوما
لانه اذا دخله الضجر والغضب دخله التغيير واذا دخله التغيير لم يؤمن عليه
الابادة ولو كان ذلك كذلك لم يعرف المكون من المكون ولا القادر من المقدور
ولا الخالق من المخلوق تعالى الله عن هذا القول علوا كبيرا هو الخالق للاشياء

لا لحاجة فاذا كان لا لحاجة استحال الحد والكيف فيه فافهم ذلك ان
شاء الله ترجمه اش اینست که جناب صادق ع در قول خدا فلما اسفونا
انتقمنا منهم یعنی چون بغضب آوردند ما را انتقام کشیدیم از ایشان فرمودند
که بدرستیکه خدای تبارک وتعالی غضب نمیکند ومحزون نمیشود مثل
غضب وحزن ما ولکن او خلق کرده است اولیائی از برای خودش که غضب
میکنند وراضی میشوند وحال آنکه ایشان مخلوقند ومدبر کرده شده‌اند
پس برگردانیده است رضای ایشان را رضا از برای خود وسخط ایشان را سخط
از برای خود واین از جهت آنست که خدا گردانیده است ایشان را خوانندگان به
سوی خود ودلالت کنندگان بر او پس از اینجهت گردیدند همچنین ونیست
اینکه اینها میرسد بسوی خدا همچنانکه میرسد بسوی خلقش ولکن این معنی
آن چیزی است که گفته است از نسبت غضب بسوی خود وامثال آن وتحقیق
که فرموده است نیز که هر کس اهانت رساند ولی مرا پس بتحقیق در مقام محاربه
من بر آمده است ومحاربه را خوانده است مرا بسوی محاربه خود وفرموده است
نیز هر کس اطاعت کند رسول را پس بتحقیق اطاعت کرده است خدا را وفرموده
است نیز که بدرستیکه آنکسانیکه بیعت میکنند ترا بیعت میکنند خدا را
وتمام اینها وآنچه شبیه باشد باینها بر طریقی است که ذکر کردم از برای تو و
همچنین است رضا وغضب وغیر این دو از چیزهائیکه مشاکل اینها باشد
واگر بوده که میرسید بسوی او سازنده اسف ودلتنگی لکن او است آنکسی که ایجاد
کرده است آنها را واز نو پدید آورده است آنها را هر آینه جایز بود از برای گوینده

کرکوید

که بگوید که تکوین کننده هلاک میشود روزی از جهت آنکه هرگاه داخل شد او را
دلتنگی وغضب داخل میشود او را تغییر از حالی بسوی حالی وهرگاه داخل شد
او را تغییر ایمن نیست شخص بر او از هلاکت واگر امر باین طریق بود شناخته نمیشد
تکوین کننده از تکوین کرده شده ونه قادر از مقدور ونه خالق از مخلوق بلند
است خدا از این سخن بلندی بزرگ او است آفریننده چیزها نه از جهت حاجتی
بسوی آنها وهرگاه آفریدن او چیزها را بوده باشد نه از جهت احتیاج محال
خواهد بود حد وکیف در او پس بفهم اگر خواهد خدا مترجم گوید که این حدیث
شریف مفسر حدیث قدسی سابق است که نسبت تردد بسوی جناب اقدس
الهی داده شده بود همچنانکه گذشت ودر این حدیث استشهاد فرمودند
بفقره از آن واسف در لغت بمعنی غضب وحزن هر دو آمده است لکن حزن
مناسب در تفسیر معنی اول است همچنانکه در توجیه ذکر شد وچون در محل خود
مقرر است که واجب الوجود بالذات واجب الوجود است از جمیع جهات پس هر
چیز که غیر از جهت وجوب در آن یافت شود مرکب میشود از دو جهت وهر مرکبی
محتاج وممکن است پس غنی مطلق شد محال خواهد بود بر او حد وکیف چون هر
محدودی مسبوق است بغیر که محدد ومقدر او است واینست که فرمودند و
غیوره تحدید لما سواه یعنی وغیر بودن او از اشیاء تحدید ماسوای او است نه
تحدید او پس هر ممکنی محدود است وواجب تعالی را حدی نیست وهمچنین
کیف بر او جاری نیست همچنانکه فرمودند وکیف یجری علیه ما هو اجراه یعنی
وچگونه جاری میشود بر او چیزیکه او جاری کرده است آنرا واین مطالب بعد از

ثم معنی واجب الوجود بدیهی است و محتاج ببیان نیست ولکن من لم
یجعل الله له نورا فما له من نور   ما رواه البرقی فی المحاسن
عن الصادق علیه السلام قال اذا احسن المؤمن عمله ضاعف الله عمله
بکل حسنة سبعمائة و ذلک قول الله تعالی والله یضاعف لمن یشاء
فاحسنوا اعمالکم التی تعملونها لثواب الله تعالی فقیل له وما الاحسان
فقال اذا صلیت فاحسن رکوعک و سجودک و اذا صمت فتوق کل ما فیه
فساد صومک و اذا حججت فتوق ما یحرم علیک فی حجک و عمرتک قال
و کل عمل تعمله لله فلیکن نقیا من الدنس ترجمه اش اینست که جناب صادق
علیه السلام فرموده که هرگاه نیکو سازد مؤمن عملش را مضاعف میسازد خدا
عمل او را بهر حسنه هفتصد برابر و اینست قول خدا که فرموده است که و خدا
مضاعف میسازد از برای هر کس که خواهد پس نیکو سازید عملهایتان را که بجا
میآورید آنها را از جهت تحصیل ثواب خدای تعالی پس گفتند بآن
حضرت که چیست احسان پس فرمود که هرگاه نماز کنی پس نیکو ساز
رکوعت و سجودت را و هرگاه روزه بگیری پس بپرهیز هر چیزی که در آن
فساد روزه تو است و هرگاه حج کنی پس بپرهیز هر چیزی که حرام است بر تو
در حج و عمره ات فرموده هر عملی که میکنی آن را از برای خدا پس باید بوده باشد
پاک از کثافت و چرکنی مترجم گوید که جناب اقدس الهی فرموده است که لیس
علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و امنوا و عملوا
الصالحات ثم اتقوا و امنوا ثم اتقوا و احسنوا والله یحب المحسنین پس در این

[illegible]

[illegible]

منهم ... ولا تهتكوا استاركم عند من لا يخفى عليه
اسراركم واخرجوا من الدنيا قلوبكم من قبل ان تخرج منها
ابدانكم ففي الدنيا حييتم وللآخرة خلقتم
انما الدنيا كالسم يأكله من لا يعرفه ان العبد
اذا مات قالت الملائكة ما قدم وقال الناس ما
اخر فقدموا فضلا يكن لكم ولا تدخروا ما لا يكن كلا عليكم
فان المحروم من حرم من خير ماله والمغبوط من ثقل بالصدقات
والخيرات موازينه وحسن في الجنة بها مهاده وطاب على
الصراط بها مسلكه وعنه عليه وآله الصلوة والسلام انه قال يا دنيا
يا دنيا أبي تعرضت ام الي تشوقت هيهات هيهات غري
غيري قد طلقتك ثلاثا لا رجعة لي فيك عمرك قصير وعيشك
حقير وخطرك كبير آه من قلة الزاد وطول الطريق وبعد السفر

[illegible]

[illegible]

قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب ... انما مثل الدنيا مثل الحية لين مسها والسم الناقع في جوفها يهوي اليها الغر الجاهل ويحذرها ذو اللب العاقل

وعنه صلوات الله عليه انه قال ... فكونوا من ابناء الآخرة ولا تكونوا من ابناء الدنيا

كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله

[illegible]

[illegible]

فأهلاً وسهلاً بالضيف نزل
وودعت ودع الزلال رحل
ولّى الشباب كأن لم يكن
وحلّ المشيب كأن لم يزل
كأن المشيب كصبح بدا
وأما الشباب كبدر أفل
سقى الله ذاك وهذا معاً
فنعم المولى ونعم البدل

إذا هتكت [illegible] فاطوه
[illegible]
ولا تعرض على الأعداء [illegible]

لو كان [illegible] الشيب [illegible]
[illegible]

مضى الدهر والأيام والذنب حاصل
وأنت بما تهوى من الغيّ غافل
سرورك في الدنيا غرور وحسرة
وعيشك في الدنيا محال وباطل
تزوّد من الدنيا فإنك راحل
وبادر فإن الموت لا شك نازل
ألا إنما الدنيا كمنزل راكب
أناخ عشياً وهو في الصبح راحل

اللهم أدبني والليالي أغنتني
وأغنتني القوت وقنعني
وأطلعني في الأيام حرصة
[illegible]

لا تخضعن لمخلوق على طمع
فإن ذلك وهن منك في الدين
[illegible]

فما أقبل الدنيا جميعاً بنية
ولا أشتري عز المراتب بالذل
وأعشق كحلاء المدامع خلقة

در گلشن ولای علی را دو باغ [illegible]
روشن چنین آمده و باغ حق
زین آلعبا دو باقر و جعفر [illegible]
چون [illegible] رضا [illegible]
سوزن تقی نقی خفته لقب عسکری حسن
مهدی [illegible]

شد از برای شعشعه ذوالفقار [illegible]
بر جان دشمنان تو نور [illegible] ذوالفقار
[illegible]

[illegible]

از حضرت ختمی مآب صلعم مرویست که از حضرت
فرمودند که اگر خواهی صاحب مال بسیار شوی
در وقت رفتن بسفر بخوان این سورهها
مبارکه را اول سوره مبارکه قل یا ایها
الکافرون بعد سوره مبارکه اذا جاء نصر الله
والفتح وبعد سوره توحید و بعد معوذتین
بعد از سفر [illegible]

[illegible]

[illegible]

لا شیء الا الله فارفع همکا
یکفیك رب الناس ما أهمکا

الا ایها الموت الذی لیس تارکی
أرحنی فقد أفنیت کل خلیل
أراك بصیرا بالذین أحبهم
کأنك تنحو نحوهم بدلیل

فالدین أولها والعقل ثانیها
والعلم ثالثها والحلم رابعها
والجود خامسها والصبر سادسها
والبر سابعها واللین ثامنها
والشکر تاسعها [illegible]
والنفس تعلم أنی لا أصادقها
ولست أرشد الا حین أعصیها

[illegible]

إن الغنی هو الغنی بنفسه لیس الغنی هو الغنی بماله
وکذا الکریم هو الکریم بخلقه لیس الکریم بجوده وبماله

بسم الله الرحمن الرحيم

لام عمرو باللوى مربع ... طامسة اعلامها بلقع
تروح عنه الطير وحشية ... والأسد من خيفته تفزع
برسم دار ما بها مؤنس ... الا صلال في الثرى وقع
رقش يخاف الموت من نفثها ... والسم في انيابها منقع
لما وقفن العيس في ربعها ... والعين من عرفانه تدمع
ذكرت من قد كنت ألهو به ... فبت والقلب شجٍ موجع
كأن بالنار لما شفني ... من حب أروى كبدي تلذع
عجبت من قوم أتوا أحمدا ... بخطبة ليس لها موضع
قالوا له لو شئت أعلمتنا ... الى من الغاية والمفزع
اذا توفيت وفارقتنا ... وفيهم في الملك من يطمع
فقال لو أعلمتكم مفزعا ... كنتم عسيتم فيه أن تصنعوا
صنيع أهل العجل اذ فارقوا ... هارون فالترك له أودع
وفي الذي قال بيان لمن ... كان اذا يعقل أو يسمع
ثم أتته بعد ذا عزمة ... من ربه ليس لها مدفع
أبلغ والا لم تكن مبلغا ... والله منهم عاصم يمنع
فعندها قام النبي الذي ... كان بما يأمره يصدع
يخطب مأمورا وفي كفه ... كف علي ظاهرا يلمع
رافعها أكرم بكف الذي ... يرفع والكف التي ترفع

يقول والأملاك من حوله ... والله فيهم شاهد يسمع
من كنت مولاه فهذا له ... مولى فلم يرضوا ولم يقنعوا
وظل قوم غاظهم فعله ... كأنما آنافهم تجدع
فاتهموه وحنت منهم ... على خلاف الصادق الأضلع
حتى اذا واروه في قبره ... وانصرفوا عن دفنه ضيعوا
ما قال بالأمس وأوصى به ... واشتروا الضر بما ينفع
وقطعوا أرحامه بعده ... فسوف يجزون بما قطعوا
وأزمعوا غدرا بمولاهم ... تبا لما كانوا به أزمعوا
لا هم عليه يردوا حوضه ... غدا ولا هو فيهم يشفع
حوض له ما بين صنعا الى ... أيلة فالعرض به أوسع
ينصب فيه علم للهدى ... والحوض من ماء له مترع
يفيض من رحمته كوثر ... أبيض كالفضة أو أنصع
حصاه ياقوت ومرجانة ... ولؤلؤ لم تجنه أصبع
بطحاؤه مسك وحافاته ... يهتز منها مونق مربع
أخضر ما دون الورى ناضر ... وفاقع أصفر أو أنصع
فيه أباريق وقدحانه ... يذب عنه الرجل الأصلع
يذب عنه ابن أبي طالب ... ذبا كجرب إبل شرع

والعطر والريحان أنواعه ذاك وقد هبت به زعزع
يبخ من الجنة مأمورة ذاهبة ليس لها مرجع
إذا دنوا منه لكي يشربوا قيل لهم تبًا لكم فارجعوا
دونكم فالتمسوا منهلا يرويكم أو مطعمًا يشبع
هذا لمن والى بني أحمد ولم يكن غيرهم يتبع

فالفوز للشارب من حوضه والذل والويل لمن يمنع
والناس يوم الحشر راياتهم خمس فمنها هالك أربع
فراية العجل وفرعونها وسامري الأمة المشنع
وراية يقدمها أدلم عبد لئيم لكع أكوع

وراية يقدمها حبتر للزور والبهتان قد أبدع
وراية يقدمها نعثل لا برد الله له مضجع
أربعة في سقر أودعوا ليس لها من قعرها مطلع
وراية يقدمها حيدر ووجهه كالشمس إذ تطلع
غدًا يلاقي المصطفى حيدر وراية الحمد له ترفع

مولى له الجنة مأمورة والنار من إجلاله تفزع
إمام صدق وله شيعة يرووا من الحوض ولم يمنعوا
بذاك جاء الوحي من ربنا يا شيعة الحق فلا تجزعوا
الحميري مادحكم لم يزل ولو يقطع إصبعًا إصبع
وبعده صلوا على المصطفى وصنوه حيدرة الأصلع

وبعدها نترى على سادة لولاهم الأعمال لم تنفع
أعني على الطهر وأولاده هم عدد الأشهر يا سامع

[illegible]

جز حق نبینی هر کجا رو آوری [illegible]

عالم ار آید به ترجیع [illegible] لا یزال

ذات او [illegible]

صبح [illegible]

لیک چون جان در تن عالم حیات افکنده است

او نهفته در حقیقت جمله موجودات اوست

جرعت اینه دارها ار [illegible]

در محیطی که سرها [illegible] کف [illegible]

[illegible]

تمیم بزم افروز [illegible]

رازع [illegible]

[illegible]

روز روشن [illegible]

[illegible]

[illegible]

پروانه انوار جمال علیم

[illegible]

الکس که برمصطفی نخستین [illegible]

[illegible]

[illegible]

مهر از رخ [illegible]

حفظ [illegible]

نام او [illegible]

در لب کودک [illegible]

روز روشن [illegible]

شام [illegible]

زنده کرده [illegible]

تا بدین آینه کفار [illegible]

روی [illegible]

زان [illegible]

[illegible]

لا حول و لا قوة الا [illegible]

آية أول

إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً

إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وأهل بيتي

يا أيها الناس إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا أبداً

كتاب الله وأهل بيتي

آية سيم

وآت ذا القربى حقه

آية دوم

واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه وللرسول ولذي القربى

آية چهارم

قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى

آية

وإذا الموؤدة سئلت بأي ذنب قتلت

ما الحقيقة

مالك والحقيقة

أو لست صاحب سرك

ولكن يترشح عليك ما يطفح مني

ومثلك يخيب سائلاً

الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير إشارة

محو الموهوم مع صحو المعلوم

جذب الأحدية لصفة التوحيد

نور يشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره

أطف السراج فقد طلع الصبح

[illegible] عزل کرده بود [illegible] گشته شد [illegible]

[illegible] اجمالا [illegible] جواب [illegible]

آیه ... أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم

معلوم است اولو الامر کسی است که [illegible] جناب [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین

[illegible] فنادی الناس [illegible] من اولی بکم من انفسکم فقالوا الله ورسوله فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثلاث مرات [illegible]

آیه نهم قال الله [illegible] خمسه وللرسول ولذی القربی [illegible]

[illegible]

[illegible] فانّ الذین ینفقون اموالهم [illegible] الذین ینفقون اموالهم [illegible]

[illegible] آیه دهم از انس بن مالک [illegible] روایت کند در باب این آیه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان [illegible] علی و فاطمه [illegible]

برزخ جناب حضرت [illegible] لؤلؤ و مرجان امام حسن و امام حسین است [illegible]

[illegible] الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible]

[illegible] انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون [illegible]

[illegible] ولنعم ما قیل شعر اذا غرقت عیون فی دموع تبین من بکی ممن تباکی

[illegible]

[illegible] انما انت منذر ولکل قوم هاد [illegible]

[illegible] الکتاب [illegible]

[illegible] یوم القیمة عند ربکم تختصمون

[illegible]

احادیث در فضیلت و بزرگواری شاه ولایت ... از کتب عامه روایت شده [illegible]

والفضل ما شهدت به الاعداء [illegible] صاحب [illegible] که از فضلاء [illegible]

و فضیلت [illegible] شاه ولایت [illegible]

نوشته که هر کس مطالعه کتاب [illegible] حدیث از جناب [illegible]

[illegible]

ان یکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی

قال الله تبارک و تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

روایت کرده شده از ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

[illegible]

سلحلس وه مه هون بان انیه ن باوه صاوف

وصانه هی

[illegible]

بسم الله	الرحمن الرحیم
قل هو	الله احد
الله	الصمد
لم	یلد
ولم	یولد
ولم	یکن له
کفوا	احد

[illegible]

ایاک نعبد و ایاک نستعین

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین در این صفحه آیات قرآن مجید که در هر مقام ...

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ ...

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

بسم الله الرحمن الرحیم

...

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ...

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَدْحِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي مَا أَشْرَكَ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ... مَا فِي هَذَا الْمَرِيضِ مِنْ عِلَّتِهِ

يَشِيبُ الْمَرْءُ وَيَشِبُّ فِيهِ خَصْلَتَانِ الْحِرْصُ وَطُولُ الْأَمَلِ

قال رسول الله صلى الله عليه وآله في حجة الوداع ألا إن الروح الأمين نفث في روعي أنه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها فاتقوا الله وأجملوا في الطلب ولا يحملنكم استبطاء شيء من الرزق أن تطلبوه بمعصية الله فإن الله تبارك وتعالى قسم الأرزاق بين خلقه حلالاً ولم يقسمها حراماً فمن اتقى الله وصبر آتاه الله رزقه من حله

و نصیب هر کس را فراخور مرتبه و حال او تعیین نموده

تنحط من أغصانه

عليه بالوله فقطاعو شعرة من

جفن عينيه فتستأذن في

الشهادة فيقول الحق تعالى

تكلمي بما تشهد عليه فتشهد له

أجتمع لعبادي فليغفر له و

بالبكاء من خوفه هذا عتيق الله

ينادي مناد

بشر

وَمَناقِبٌ شَهِدَ العَدُوُّ بِفَضلِهِ
وَالفَضلُ ما شَهِدَت بِهِ الأَعداءُ

كَم مَليحَةٍ شَهِدَت لَها ضَرّاتُها
وَالحُسنُ ما تَشهَدُ بِهِ الضَرّاءُ

وَأَعجَبُ مِن إِعجابِ أَهلٍ إِذ رَضوا
بِتَقليدِ ذي جَهلٍ وَتَأخيرِ ذي فَضلِ

وَأَعجَبُ مِن تَزيِينِ غَيرِهِمُ جَوابَهُ
يَتَقَلَّدُهُم دَنِيٌّ فَضلٍ

لَنَقلُ الصَخرِ مِن قُلَلِ الجِبالِ
أَحَبُّ إِلَيَّ مِن مِنَنِ الرِجالِ

يَقولُ الناسُ لي في الكَسبِ عارٌ
فَقُلتُ العارُ في ذُلِّ السُؤالِ

[illegible]

[illegible]

اوچو جان و حقیقت ذات [illegible] — جنبش او بود رحمی قدیم
جوهر [illegible] — گردش او بود بگرد بقا

هست [illegible] حق — غیبت [illegible] ز ذات
دو اوصافش علی عالی را — هست محسوس او بذات خدا

اورت [illegible] — [illegible] علم [illegible]
[illegible] او کی شده پیدا — هست مقصود آن علی اعلا

[illegible]

بود از نور او کل آدم — [illegible]
زان شده تاج [illegible] — ادم از علم آن امام تقا

سجده بردند نزد او ملکوت — آدم از نور آن امام تقی
[illegible] — مرطلع گشت بر [illegible]

شیث [illegible] — نوح از او [illegible] طلبید
گشت [illegible] علی — تا رساندش بمنزل علیا

[illegible]

بسکه نالید پیش یعقوب — نور او دید موسی عمران
بوی یوسف شنید [illegible] — گشت نالان [illegible]

اربعینی شده بحضور — گفت یارب [illegible]
گشته مستغرق وصال لقا — گفت [illegible]

در [illegible] در مدینه
در حقیقت [illegible]

لطف او بود عمر ما [illegible]
کن عنبی از آن [illegible]

کفت با آستان زر ایقین
که علی هست رهنمای شد

صد چون جمله رو با دو دارند
[illegible] ابرات و وادی و مولا

بود با کل انبیا در سیر
بود با مصطفی علی جهرا

اول و آخر او بود در دین
ظاهر و باطن او بود یکجا

تا بدانی تو رمز ممعنی
تا رسی در ولایت ولا

[illegible]

جمع داننده هر اکر تو مردی
هرکه ببطالت [illegible] دوری

سنگ [illegible] زر [illegible] بحث
هر نباشد در بیانسته نادرست

[illegible] بحث و نکات
[illegible] عشقش [illegible] در [illegible]

که نقل [illegible] کردد
واقف [illegible]

[illegible]

روی خورشید [illegible] خودست
که دو چشم روشن و نا [illegible]

روی خورشید [illegible] هم خودست
که دو چشم [illegible]

[illegible]

هر کسی کو [illegible]
ان حسد [illegible]

[illegible]

نور حقی [illegible] حق
[illegible] ظلمات و [illegible]

[illegible] خنده [illegible]
[illegible]

لب [illegible] ای [illegible]
[illegible]

هر خار [illegible] ان دانه است
ان [illegible] که فرزانه است

[illegible]

نبیند کودکی که [illegible]
او [illegible]

[illegible] آخرت آن [illegible]

دست [illegible] جنبه [illegible] عمل
نا نبیند [illegible]

[illegible]
من سلام ای [illegible]

جز سلام حق تو [illegible]
من همی [illegible]

زان سلام او سلام حق [illegible]
کاتش اندر [illegible]

[illegible]

زد تغافل اندر غزا از وی نشست / ترک فتنش کرد و شد از وی سست

گشت حیران آن مبارز زین عمل / از نمودن عفو و رحمت بی محل

گفت بر من تیغ تیز افراشتی / از چه افکندی مرا بگذاشتی

در شجاعت شیر ربانیستی / در مروت خود که داند کیستی

در مروت ابر موسیی به تیه / کامد از وی خوان و نان بی شبیه

[illegible]

چون تو بابی آن مدینهٔ علم را / چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب رحمت تا ابد / بارگاه ما له کفوا احد

باز باش ای باب بر جویای باب / تا رسند از تو قشور اندر لباب

بازگو ای باز عنقاگیر شاه / ای سپاه اشکن بخود بی سپاه

در محل قهر این رحمت ز چیست / اژدها را دست دادن از کجیست

[illegible]

چون نبودش گوهر تیغ مرا / باد از جا کی برد میغ مرا

که نیم کوهم ز صبر و حلم و داد / کوه را کی در رباید تندباد

آنکه از بادی رود از جا خسی است / زانکه باد ناموافق خود بسی است

باد خشم و باد شهوت باد آز / برد او را که نبود اهل نماز

باد کبر و باد عجب و باد خشم / برد او را که نبود از اهل علم

[illegible]

چون درآمد علتی اندر غزا / تیغ را دیدم نهان کردن سزا

تا احب لله آید نام من / تا که ابغض لله آید کام من

تا که اعطا لله آید جود من / تا که امسک لله آید بود من

بخل من لله عطا لله و بس / جمله للهم نیم من آن کس

وانچ لله می‌کنم تقلید نیست / نیست تخییل و گمان جز دید نیست

ز اجتهاد و از تحری رسته‌ام / آستین بر دامن حق بسته‌ام

[illegible]

الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین

عجلوا بالصلوة قبل الفوت وعجلوا بالتوبة قبل الموت

[illegible]

وقال صلعم من صلّى ... [illegible] ... في الفردوس ... [illegible]

من تكلّم بكلام الدنيا عند الأذان تلجلج لسانه
عند الموت وقال صلعم من كان
في قلبه مثقال ذرّة من الكبر لا يدخل الجنة ومن كان
في قلبه مثقال ذرّة من الإيمان لا يبقى في النار قال صلعم
من آذى مؤمنًا بغير حق فكأنّما هدم الكعبة والمدينة والبيت
المعمور وقال صلعم من أكرم غريبًا في غربته فكأنما
أكرم سبعين نبيًا مرسلًا وقال صلعم من أراد أن يتكلم مع الله
فليقرأ القرآن وقال صلعم أهل القرآن هم أهل الله وخاصته وقال
المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه وقال من قضى لأخيه المسلم حاجة في الدنيا
قضى الله له اثنين وسبعين حاجة في الآخرة وقال صلعم من أكرم الضيف ولو كان كافرًا أكرمه الله
يوم القيمة وقال صلعم الدنيا دار الغرور والآخرة دار السرور وقال صلعم خصلتان لا تجتمعان
في المؤمن البخل وسوء الخلق قال صلعم العلم بلا عمل كالشجر بلا ثمر والغني بلا كرم كالسحاب بلا مطر
والفقير بلا صبر كالقنديل بلا ضياء والشاب بلا توبة كالبيت بلا سقف والمرأة بلا حياء كالطعام بلا
ملح وقال صلعم قوام الدين بأربعة أشياء بعلم العلماء وسخاوة الأغنياء وعدل الأمراء ودعاء الفقراء
وقال صلعم من تعلّم بابًا من العلم والأحاديث ولو حديثًا واحدًا كتب الله له أجر سبعين نبيًا وقال
من قصّ شاربه أعطاه الله تعالى أربعة أنوار نورًا في وجهه ونورًا في جبهته ونورًا في قلبه ونورًا في القيمة
قال صلعم من شرب الماء وهو قائم أو بال وهو قائم أو قعد وهو قاعدًا ابتلاه الله
ببلاء لا دواء له وقال صلعم من تمسّك بسنّتي ... كتب ... فتح الله له
سبعين بابًا من الفقر وقال صلعم من شهد الجماعة كتب الله له بكل خطوة ...

ووجبت عليه الجنة ... [illegible] ... من سمع فاحشة فأفشاها فهو كالذي أتاها
... وقال صلعم من احتاج إليه أخوه المؤمن
في قرض وهو يقدر عليه فلم يفعل حرّم الله عليه ريح
الجنة وقال صلعم من فسّر القرآن برأيه فليتبوّأ
مقعده من النار وقال مولانا أمير المؤمنين عليه السلام إن الله
جميل يحب الجمال ويحب أن يرى أثر نعمته على عبده وقال
... عليه السلام لما سئل عن مكارم الأخلاق العفو عمن ظلمك وصلة
من قطعك وإعطاء من حرمك قال صلعم كفارة عمل السلطان قضاء حوائج الإخوان
قال ع بئس الزاد إلى المعاد العدوان على العباد قال ع قلوب العقلاء حصون الأسرار قال
أي ... لنفسه فكيف صديق لغيره قال ع عز الدنيا بالمال وعز الآخرة بالأعمال قال
قال روي عن حسن بن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهما
أنه كان يطوف حول بيت الله الحرام فجاء رجل في حاجة
فقطع طوافه ومضى في حاجته فقال له ذلك الشخص يا ابن رسول الله
تقطع طوافك حول بيت الله وتقضي حاجتي فقال له يا هذا
سمعت منّي أن من طاف طوافًا واحدًا حول بيت الله الحرام كان أعظم أجرًا
عند الله فمن صام ألف عام وأطعم ألف جائع وأعطى ألف عريان وأعتق
ألف نسمة وإن قضى حاجة مؤمن كان أعظم أجرًا عند الله فمن طاف طوافًا عدد
سبعين مرة قال ع الفقر يسود الوجه الصبيح ويخرس اللسان الفصيح ويمرض البدن الصحيح قال
توكل على الله يكفيك قال ع تأخير الأشياء من المروّة قال ع من كان لله كان الله له
قال مولانا أمير المؤمنين في ديوانه إيمان المرء يعرف بأيمانه قال ع إخوانك من واساك في الشدة
قال ع إخوان هذا الزمان جواسيس العيوب قال ع أدب المرء خير من ذهبه

٢١٩

قال ع أداء الدين من الدين قال ع أحسن إلى المسيء تسده قال ع بشر

نفسك بالظفر بعد الصبر قال ع إخفاء الشدائد من المروة قال ع بلاء الإنسان

من اللسان قال ع بركة العمر في حسن العمل قال الباقر محمد بن علي صلوات الله وسلامه عليه

كلما ميزتموه بأوهامكم في أدق معانيه فإنه مخلوق مثلكم مردود إليكم ولعل النملة الصغيرة

تتوهم أن لربها زبانيتين قال ع بركة لا تبطله بالمنة قال ع ... الوجه

عظيمة ... قال ع بالبر تستعبد قال الصادق صلوات الله وسلامه عليهما

... من نظر إلى المعاصي فهو شريك مع أهله قال النبي ص ثلثة يشفعون إلى الله

يوم القيمة الأنبياء ثم العلماء ثم الشهداء قال ع الضيف دليل الجنة قال ع

من لم يكرم الضيف فليس مني وقال ع البث نفثه في وجه الضيف أحب عند الله

من عبادة مائة سنة وقال ع مهمان هديه خداوند ...

قال ع أكرموا الغرباء قال ع بكثرة السبت والخميس بركة قال ع

لا مؤثر في الوجود إلا الله قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنا أحب من دنياكم ثلاث

الطيب والنساء وقرة عيني الصلوة وقال مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام أنا أحب

من دنياكم ثلاث الضرب بالسيف والصوم في الصيف وإكرام الضيف وقالت فاطمة

الزهراء سلام الله عليها أنا أحب من دنياكم ثلاث الإنفاق في سبيل الله وتلاوة كلام الله والنظر

إلى وجه رسول الله وقال سيدنا الحسن عليه السلام أنا أحب من دنياكم ثلاث إطعام الطعام

وإفشاء السلام والصلوة في الليل والناس نيام وقال مولانا الحسين عليه السلام أنا أحب

من دنياكم ثلاث الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وإقامة حدود الله وقال

زين العابدين

٢٢٠

الملك يبقى بالعدل مع الكفر ولا يبقى بالجور مع

الإيمان قال مولانا محمد بن علي الباقر ع

ما يأخذ المظلوم من دين الظالم

أكثر مما يأخذ الظالم من المظلوم قال مولانا

أمير المؤمنين عليه السلام من عمل بالعدل حصّن الله ملكه ومن عمل

بالجور عجّل الله هلكه

قال مولانا أمير المؤمنين عليه السلام ليس ثواب عند الله سبحانه أعظم من ثواب

السلطان العادل والرجل المحسن

قال مولانا الصادق عليه السلام حسن السياسة ...

قال الصادق ع ...

پادشاه آن است که ... رعیت

کنند و پادشاه عادل ...

... که ... کنند ...

... بهشت روند ...

... گفته ...

میکند یقین آن که ... من أملح الشعراء العرب

وأكابره رحمه الله لا تظلمن إذا ما كنت مقتدرا

فالظلم مصدره يفضي إلى الندم تنام عيناك والمظلوم

منتبها يدعو عليك وعين الله لم تنم ...

... زیرا که ... مظلوم ...

... مظلوم ...

در آن ... میفرماید ...

قال الله تبارك وتعالى في سورة مباركة حمعسق إنما السبيل على الذين يظلمون الناس ويبغون في الأرض بغير الحق أولئك لهم عذاب أليم

[illegible] در سورة الملك [illegible]

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يأتي على الناس زمان فيه أناس لا حياء في وجوههم [illegible] يلبسون [illegible] ويتكلمون [illegible]

تجيء زمان ذئاب القلوب ولا حياء في وجوههم [illegible] بالدين ويتبعون المعاملات [illegible]

الأنبياء [illegible] الأجناف [illegible] ويأمرون بالمنكر وينهون عن [illegible]

ولا صديق في الإخوان ولا أمانة [illegible] العاصي [illegible] فعلهم أفعال الفراعنة [illegible] الملعون [illegible]

لهم وفاء ولا يقولون بالتوبة [illegible] أفعال الفراعنة [illegible] كالجاهلين [illegible]

بالنهي الفاجر [illegible] أماناتهم [illegible] أقوال الأنبياء وأفعالهم [illegible]

المعروف أمراؤهم ظلمة [illegible]

من الشك [illegible]

ثلاث لا ينظر الله تعالى يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم أشمط زان وفقير مختال ورجل اتخذ الله بضاعة لا يبيع إلا باليمين ولا يشتري إلا باليمين

قال عيسى بن مريم عليه السلام [illegible] العلماء [illegible] بالمعروف [illegible] في الدنيا [illegible]

وعن الصادق أوحى الله إلى موسى بن عمران عليه السلام فقال يا موسى هل عملت لي عملاً خالصاً قال نعم صليت لك وصمت لك وذكرت لك وتهللت لك قال الله تبارك

ونعم [illegible] الصلوات جواز على الصراط والصوم جنة من النار والتكبير والتهليل لك درجات فبكى موسى وقال يا رب دلني على عمل خالص قال الله تعالى يا موسى هل [illegible]

جائعاً هل سقيت عطشاناً هل كسوت عرياناً هل نصرت مظلوماً هذا لي عملاً خالص

حقاً حقاً حقاً حقاً صدقاً صدقاً صدقاً صدقاً

إن الدنيا قد غرتنا واشتغلتنا واستهوتنا

لسنا ندري ما قدمنا ألا إنا لو قدمنا يا ابن

الدنيا مهلاً مهلاً زن ما تأتي وزناً وزناً

[illegible] أمير المؤمنين [illegible]

قال رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] إن الله عز وجل [illegible]

لا تسترضعوا الحمقاء ولا العمشاء فإن اللبن يتعدى

يا ابن آدم اتق الله وقم حيث شئت

قال مولانا أمير المؤمنين صلوات الله عليه

لو نظرت إلى مبتداك ومنتهاك كفاك

مبتداك نطفة مذرة ومنتهاك جيفة قذرة

قال رسول الله ستة من المروة ثلاثة منها في الحضر وثلاثة منها في السفر أما التي في الحضر فتلاوة كتاب الله وعمارة مساجده واتخاذ الإخوان في الله وأما التي في السفر فبذل الزاد وحسن الخلق والمزاح في غير معاصي الله

قال مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام

من أحبني وجدني عند مماته بحيث يحب ومن أبغضني وجدني عند مماته بحيث يكره

يا حار همدان من يمت يرني من مؤمن أو منافق قبلا يعرفني طرفه وأعرفه بنعته واسمه وما فعلا

أقول للنار [illegible] ذريه لا تقربي الرجلا ذريه لا تقربيه إن له حبلاً بحبل الوصي متصلا

وأنت عند الصراط تعرفني [illegible]

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس للصبي لبن خير من لبن أمه

رأس العقل بعد الدين التودد الى الناس واصطناع الخير الى كل بر وفاجر

ان رسول الله ص قال من انعم الله عليه نعمة فليحمد الله ومن استبطأ الرزق فليستغفر الله ومن حزنه امر فليقل لا حول ولا قوة الا بالله

اصطنع الخير الى من هو اهله ومن ليس من اهله فان لم تصب اهله فانت من اهله

التوحيد نصف الدين

فاستنزلوا الرزق من قبل الله بالصدقة

النجوم امان لاهل السماء واهل بيتي امان لامتي

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

تواضع للمرء يكرمه

توكل على الله يكفيك

تغافل عن المكروه توقر

ثلاث مهلكات

لأن يمتلئ بطن الرجل قيحا خير من ان يمتلئ شعرا

دماغه ورفع يده حتى يبست يداه ما غفرت له حتى يأتيني من الباب الذي امرت به

بسم الله الرحمن الرحيم يا كنز الخير ويا بادي المعروف يا قديم الإحسان أحسن إلينا بإحسانك القديم

[illegible]

الجنة للمتقين [illegible]

[illegible]

ملعون من ألقى كله على الناس

ملعون ملعون من ضيع من يعول

[illegible]

[illegible] فقد الشباب وفرقة الأحباب

وله

تغرب عن الأوطان في طلب العلى
وسافر ففي الأسفار خمس فوائد

تفرج هم واكتساب معيشة
وعلم وآداب وصحبة ماجد

فإن قيل في الأسفار ذل ومحنة
وقطع الفيافي وارتكاب الشدائد

فموت الفتى خير له من قيامه
بدار هوان بين واش وحاسد

وله أيضاً

اصبر قليلاً فبعد العسر تيسير
وكل أمر له وقت وتدبير

[illegible]

ومما جاء لمولانا وسيدنا وشفيعنا امام علي بن الحسين [illegible] صلوات الله وسلامه عليهم

يا من يجيب دعا المضطر في الظلم
يا كاشف الضر والبلوى مع السقم

قد نام وفدك حول البيت وانتبهوا
وأنت يا حي يا قيوم لم تنم

أدعوك رب حزيناً هائماً قلقاً
فارحم بكائي بحق البيت والحرم

إن كان جودك لا يرجوه ذو ملل
فمن يجود على العاصين بالكرم

ألا أيها المأمول في كل حاجة
شكوت إليك الضر فارحم شكايتي

ألا يا رجائي أنت كاشف كربتي
فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي

أتيت بأعمال قبيح ردية
وما في الورى خلق جنى كجنايتي

أتحرقني بالنار يا غاية المنى
فأين رجائي ثم أين محبتي

[illegible]

ثم رفع رأسه من السجدة [illegible] الحسين بن علي [illegible]
صلوات الله وسلامه عليهما

حدیث شریف در بعضی از خصوصیات و آثار معدلت حضرت قائم

عجل الله فرجه در کتاب نور العیون مذکور است که روایت میکند

از کتاب انوار مضیئه از کتاب جرح تعدیل دار قطنی و کتاب

نعت المهدی ابو نعیم صفحه و معجم کبیر طبرانی در حدیث طولانی

از جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده اند

که آنحضرت بسیده نساء سلام الله علیها خطاب فرموده که

وَمِنَّا سِبْطَا هٰذِهِ الْاُمَّةِ وَهُمَا ابْنَاكِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا

سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَاَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا يَا فَاطِمَةُ وَالَّذِي

بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا اِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِيَّ هٰذِهِ الْاُمَّةِ اِذَا

صَارَتِ الدُّنْيَا هَرْجًا وَمَرْجًا وَتَظَاهَرَتِ الْفِتَنُ وَ

تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ وَاَغَارَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ فَلَا كَبِيرٌ يَرْحَمُ

صَغِيرًا وَلَا صَغِيرٌ يُوَقِّرُ كَبِيرًا فَيَبْعَثُ اللّٰهُ عِنْدَ ذٰلِكَ

مِنْهُمَا مَنْ يَفْتَحُ حُصُونَ الضَّلَالَةِ وَقُلُوبًا غُلْفًا يَقُومُ

الدِّينَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي اَوَّلِ الزَّمَانِ وَيَمْلَأُ

الدُّنْيَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا

در کتاب نور العیون مسطور است که

عبد الحمید در کتاب مجتبی روایت نموده که جناب

رسول خدا ... فرمود که ...

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتّٰى لَا يَبْقٰى مِنْ

صَلَوَاتِكَ شَيْءٌ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ حَتّٰى لَا يَبْقٰى

مِنْ رَحْمَتِكَ شَيْءٌ وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتّٰى لَا يَبْقٰى

مِنَ الْبَرَكَاتِ شَيْءٌ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتّٰى لَا يَبْقٰى مِنْ سَلَامِكَ شَيْءٌ

ایضاً در کتاب نور العیون منقول است که روزی

حضرت خضر علیه السلام و حضرت الیاس علیه السلام در مجلسی از اکابر حاضر

بودند و آن ولی بگفت که حیف و صد حیف که مردمان بعلت

غیبت مبتلا شده اند و هر چند منع و نصیحت مینمایم سخن نمیشنوند حضرت

فرمود که چاره رفع این کار آسان است چون کسی در مجلسی که او صلوات فرستد

حق تعالی ملکی را بر اهل آن مجلس موکل کرده که ایشان را از غیبت منع نماید حضرت خضر

فرمود که چون کسی از مجلس بیرون رود صلوات بر محمد و آل محمد فرستد حق تعالی ملکی را بر مجلس فرستد که نگذارد

که دیگری غیبت کند آن شخص را ایضاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که آنحضرت فرموده

که کثرت ذکر و بسیاری صلوات بر من باعث نفی نفاق و دوری گردد و مستحب است که در گفتن صلوات رفع صوت نماید

تا آنکه غبار نفاق و زنگ نفاق از آینه دلش برخیزد

[illegible]

کنند و ... بگذارد و خدا او را ... بر خواه است که او را ...

... بر خواه است که او را از ...

بر هر چیزی ... و هر چیزی ...

بر خواه است که او را ... بر خواه است ...

که او را از عمر ... نگاه دارد و ... بر خواه است که او را ...

[illegible]

... بر خواه است که ... توفیق توبه یابد ... عزیز بر خواه است که علم خود را ...

... بر خواه است که ...

... بر خواه است ...

که در رفیق اعلا او را با ماوی دهد ...

[illegible]

[illegible]

قال الله تبارك و تعالی جل جلاله

یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وَلِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُکَبِّرُوا اللهَ عَلَیٰ مَا هَدَاکُمْ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ

از کلام مولانا امیر المؤمنین ع

حدیث

قلب المؤمن بین الاصبعین من اصابع الرحمن

قال امیر المؤمنین ع

عجبت لمن یحتمی عن الطعام مخافة الداء کیف لا یحتمی عن الذنوب مخافة النار

کلمة طیبة کشجرة طیبة ... ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة ... یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا وفی الآخرة

[illegible] عن جابر [illegible]

[illegible] حدثنا محمد بن [illegible] عن [illegible]

لما اسري بي الى السماء اوحى الي ربي جل جلاله فقال يا محمد اني اطلعت على الارض اطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبيا وشققت لك من اسمي اسما فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت الثانية فاخترت منها عليا وجعلته وصيك وخليفتك وزوج ابنتك وابا ذريتك وشققت له اسما من اسمائي فانا العلي الاعلى وهو علي وجعلت فاطمة والحسن والحسين من نوركما ثم عرضت ولايتهم على الملائكة فمن قبلها كان عندي من المقربين يا محمد لو ان عبدا عبدني حتى ينقطع فيصير كالشن البالي ثم اتاني جاحدا لولايتهم ما اسكنته جنتي ولا اظللته تحت عرشي يا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم يا رب فقال عز وجل ارفع راسك فرفعت راسي فاذا انا بانوار علي وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة بن الحسن القائم في وسطهم كانه كوكب دري قلت يا رب ومن هؤلاء قال هؤلاء الائمة وهذا القائم الذي يحلل حلالي ويحرم حرامي وبه انتقم من اعدائي وهو راحة لاوليائي وهو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين والجاحدين والكافرين فيخرج اللات والعزى طريين فيحرقهما فلفتنة الناس بهما يومئذ اشد من فتنة العجل والسامري

اطلاعة

حدثنا ابو الحسن احمد بن ثابت الدواليبي بمدينة السلام سنة اثنتين وخمسين وثلاثمائة قال حدثنا محمد بن الفضل النحوي قال حدثنا محمد بن علي بن عبد الصمد الكوفي قال حدثنا علي بن عاصم عن محمد بن علي بن موسى عن ابيه علي بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي قال دخلت على رسول الله وعنده ابي بن كعب فقال لي رسول الله مرحبا بك يا ابا عبد الله يا زين السماوات والارضين قال له ابي وكيف يكون يا رسول الله زين السماوات والارضين احد غيرك فقال يا ابي والذي بعثني بالحق نبيا ان الحسين بن علي في السماء اكبر منه في الارض وانه لمكتوب عن يمين عرش الله مصباح هدى وسفينة نجاة

وامام خير ويمن وعز وفخر وبحر علم وذخر وان الله عز وجل ركب في صلبه نطفة طيبة مباركة زكية ولقد لقن دعوات ما يدعو بهن مخلوق الا حشره الله عز وجل معه وكان شفيعه في آخرته وفرج الله عنه كربه وقضى بها دينه ويسر امره واوضح سبيله وقواه على عدوه ولم يهتك ستره فقال له ابي بن كعب وما هذه الدعوات يا رسول الله قال تقول اذا فرغت من صلاتك وانت قاعد

٢٣٥

وباسناده عن علي بن الحسين قال دخل رسول الله صلعم على علي بن ابيطالب عم وهو محموم فامره باكل الغبيراء

وباسناده عن علي بن ابيطالب عم انه قال لا دين لمن دان بطاعة المخلوق في معصية الخالق

وبهذا الاسناد قال قال مولانا علي بن ابيطالب عم خمسة
لو رحلتم فيهن المطايا لما
قدرتم على مثلهن لا يخاف عبد
الا ذنبه ولا يرجوا الا ربه ولا يستحي
الجاهل اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم
ولا يستحي اذا لم يعلم ان يتعلم والصبر من الايمان بمنزلة
الرأس من الجسد ولا ايمان لمن لا صبر له

وبهذا الاسناد عن الحسين بن علي عم انه قال
ان اعمال هذه الامة ما من صباح الا وتعرض
على الله تعالى

وباسناده عن الحسين بن علي عم انه دخل المستراح فوجد لقمة ملقاة فدفعها الى غلام له فقال يا غلام اذكرني بهذه اللقمة اذا خرجت فاكلها الغلام فلما خرج الحسين عم قال يا غلام اللقمة قال اكلتها يا مولاي قال انت حر لوجه الله فقال له رجل اعتقته يا ابن رسول الله قال نعم سمعت جدي رسول الله صلعم يقول من وجد لقمة ملقاة فمسح منها او غسل منها ثم اكلها لم تستقر في جوفه الا اعتقه الله من النار ولم اكن لاستعبد رجلا اعتقه الله من النار

وباسناده عن علي بن الحسين عم انه قال من سره ان يفسح في اجله ويزاد في رزقه فليصل رحمه

[illegible]

٢٣٦

قال مولانا امير المؤمنين عم شكوت الى رسول الله صلى الله عليه وآله
دينا كان علي فقال يا علي قل اللهم اغنني
بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن
سواك فلو كان عليك مثل صبير دينا
قضاه الله عنك وصبير جبل باليمن
ليس باليمن جبل اعظم منه

[illegible]

قال الله تعالى انا انشأناهن
انشاء فجعلناهن ابكارا عربا اترابا

[illegible]

هن اللواتي قبضن في دار الدنيا عجائز شمطا رمصا [illegible]

[illegible] يدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا [illegible]

[illegible] المشاهدة ولا تراه النواظر ولا تحجبه السواتر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين اعتصام دعاء قاموس

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم اللهم طهر قلبي من الشك والرياء وزين لساني
بالشكر والثناء يا تمطائيل يا ثمطائيل يا طمطائيل يا طلطائيل يا طمغائيل
يا عطفيائيل يا سمطائيل يا مصلليائيل افحسبتم انما خلقناكم عبثا و
انكم الينا لا ترجعون اللهم افتح ابواب السماء يا املاك الروحانيات الموكلات
على قراءة الاسماء والدعوات الا تمددت مع البركات يا قاضي الحاجات
يا مجيب الدعوات يا عالم الخفيات يا منزل البركات يا رفيع الدرجات يا غافر
الخطيئات ربنا عليك توكلنا واليك المصير بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم قد طلا طمت امواج قاموس قدرتك فظهر في كل مقدور اثار قدرة غريبة
عجيبة لا يبلغ كنهها عقول العقلاء وفهوم العلماء واوهام الحكماء فكل شيء في
قبضة قدرتك اسير وان ذلك عليك سهل يسير وانت على كل شيء قدير
وبالاجابة جدير يا شديد يا شديد يا شديد يا بطاش ذا البطش الشديد اسئلك
مددا من قدرتك واسئلك مددا من قوتك واسئلك مددا من حكمتك
واسئلك مددا من سلطانك واسئلك مددا منك لتسخير كل متمرد وتليين كل
صعب واذلال كل منيع وقهر كل عدو ومحق كل خصم واتمام كل امر واذهاق كل
كل منافق ذي شقاق من الجن والانس والهوام فلا يبقى شيء من المكونات الا
ولين لي سدته عريكته وكرت لي شدة شكيمته وفرط عتوه ونفر عنه
بعزتك يا عزيز يا عزيز يا عزيز يا معز يا معز يا معز يا مذل يا مذل يا مذل

[illegible]

في كتاب زبدة العارفين قال سيد الانبياء صلوات الله وسلامه عليه وعترته الاتقياء من احب
اهل بيتي ينفعهم سبع مواطن شديدة الهول عند الموت وفي
القبر وعند القيام ومن الاجداث وعند تطاير الصحف و
عند الميزان وعند الصراط فمن احب ان يكون امنا عند هذه
المواطن فليوال عليا بعدي فانه حبل المتين وليتمسك بالعروة
الوثقى من عترته فانهم الهداة في الدارين وانهم خلفائي واوليائي
ولحمي ودمي علمهم علمي وادبهم ادبي وحبهم حبي ساداة الامم
وقادة الاتقياء وبقية الانبياء حربهم حربي وعدوهم عدوي
مهابط سر الله وخزان علمه منازل وحي الله واسرار وحيه

بجوان و الهکم اله واحد

لا اله الا هو الرحمن الرحیم

هر که هر نظری دارد کف دست خود بنویسد ...

هو صد لاه لاك

ان الله وعد الصبا برون الحرج

تما یکرهون والوزق من حیث

لا یحتسبون جعلنا الله وایاکم

من الذین لا خوف علیهم ولا هم

یحزنون

یا قدوس الطاهر من کل سوء فلا شیء

یعادله من جمیع خلقه

اگر خواهی که کسی از خواب بیدار شود ...

ولبثوا فی کهفهم ثلاث

مائة سنین وازدادوا تسعا وتحسبهم

ایقاظا وهم رقود

انه قریب مجیب

بسم الله الرحمن الرحیم علیح علیح علیح

ایضا بجهت ... طفل ...

لا ش اظ طهو بش ف

هو به و عظیم ... که کسی خواهد نفع و ضرر خود را دو ... بگوید

منسوب شود معلوم از اشعار حضرت شاه ولایت مولانا ...

منقولست که چون کسی خواهد ... کاری کند باید که الحمد را

خواند در ... تا الحمد تمام شود بعد از آن ...

طرح کند اگر ... باید ... و ... اگر ... باند

کار بخت کرده ... باند از ... کار

... عظیم باشد ...

... واللّٰه اعلم ...

الذین قال لهم الناس

ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا

٦	١	٨
٧	٥	٣
٢	٩	٤

قلنا يا نار كوني بردا وسلاما على ابراهيم

وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا

الآن خفف الله عنكم وعلم أن فيكم ضعفا

اسأل الله العظيم رب العرش العظيم أن يشفيني

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني اسألك ... وجعلته

يا ايها النبي ... اللهم صل على محمد وآل محمد وان تعافيني من ...

كشفت ما به من ضر ...

الله الذي خلقكم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشيبة يخلق ما يشاء وهو العليم القدير

بسم الله الرحمن الرحيم اسكن ايها الوجع سكنتك بالذي ...

وله ما سكن في الليل والنهار وهو السميع العليم

يا من اسمه دواء وذكره شفاء

يا الله يا الله ... يا رب يا رب يا رب

اللهم صل على محمد وآل محمد واجعل شفائي ...

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] مجرب [illegible] اولاً در معرفت آنکه [illegible] زن از جانب

مرد است یا از جانب زن و علامت علاج آنها باید قدری [illegible]

بگیرد و در آن بول کند اگر سبز شد و خشک نشد از جانب مرد نبوده است و اگر خشک گردد و سبز نشود علت از طرف

مرد بوده است و زن نیز همین طریق عمل باید اگر [illegible] خشک شود و سبز نگردد از طرف زن بوده و اگر [illegible]

[illegible] نوع دیگر باید زن [illegible]

اگر [illegible] زن نبوده باشد نوع دیگر زن [illegible]

خود بگذارد و اگر [illegible] از جانب زن نبوده باشد نوع دیگر [illegible]

زن بگذارد و بعد از آن [illegible] اگر [illegible] از طرف زن نبوده است

[illegible]

[illegible] صلابه کرده [illegible] معجون کنند [illegible] سه روز [illegible]

[illegible]

[illegible]

علی علی علی علی علی علی له له له له له له

[illegible]

مشرق شمال مغرب جنوب

عبد الرحیم عبد العزیز عبد المجید عبد الکریم

[illegible]

اگر بچه کسی در کار خود فرو مانده باشد بنویسد این سطرها

در زیر سر کنارد و جزو ... بجهت بنوید جعل الیوم

شب که زیر سر کنارد و بخسبد لمسطور

الماه لهاه و طهاه و الکالهاه

انچه باید بخواهد گفت در جواب ...

[illegible]

چون کسی چیزی را فراموش کرده باشد و خواهد که باد وی آید

دست خود را بر پیشانی نهد و این دعا را بخواند

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ یا مُذَكِّرَ الْخَیْرِ وَ فاعِلَهُ

وَ الْاٰمِرَ بِهِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

وَ تُذَكِّرَنی ما اَنْسانیهِ الشَّیْطانُ

الرَّجیمُ بیجور رسیده است

[illegible]

... بنویسد ... فتعالی الله الملک الحق ... رَبِّ زِدْنی عِلْماً

... سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسیٰ ... یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما یَخْفیٰ ... لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ ... فَاِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ایضا ...

... وَ لَوْ اَنَّ ما فِی الْاَرْضِ ... سَمیعٌ بَصیرٌ ... کسی که خواهد ...

... کند و خواند ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... الم المص المر کهیعص طه طسم طس یس ص حم عسق ق ن

[illegible]

عقد اللسان

[illegible]

ايضاً عقد اللسان بهذه العبارة المذكورة بنويسد

ونجز كرده وبه كار كرجود ابن مسابسى هلك اخى

خطه ملك هو هلا لما هلى را عقد [illegible]

فلان ابن فلان فلان على زوجة فلانة باذنه ابهم بحب

ايضاً قسم ديگر عقد اللسان

اين ابرا [illegible] بر برگ طه سياه خوانده [illegible]

عقدت فلان ابن فلان على زوج فلانة [illegible]

[illegible] برگ طه [illegible] ابن [illegible] وَجَعَلْنَا مِنْ

بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا

فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ [illegible]

در گذارده زبان آن شخص بسته شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

اينه [illegible] برده دانه ان هاروت نوبسد

[illegible] دانه [illegible] برده دانه ان هامان نوبسد

وبرده دانه ان فاروق نوبسد وبرده دانه ان شيطان نوبسد وبرده دانه [illegible]

[illegible] بسم الله [illegible] قل اوحى [illegible]

ف [illegible]

[illegible]

يا ابا بشطين اسوا ١١١ س

ف [illegible]

[illegible]

ان كلها جميع لدينا محضرون

جع	ص	ب	ع
٤٢	٩٩٨	٥	٨٨
٩٩٦	٣٩٦	عزيز	٢١٦
٩٢	٩	٩٩٢	٣٩٨

وط جب

٣١	٢٥	٣٥	٣٨
٣٤	٣٩	٤	٩٢
٣٦	٢٣	٣	٤٤
٣١	٤٢	٢٢	٣٢

علا بعه فردا ... لم الم تر کیف ... (۱۰۱) ... بحر
که در اول ... غرب ... فهر دوم ...
کرم عسل ... از غبار ...
بر هر ... صد ... دانه ...
که ... خلاف ... آیت ...
نقل ... که شکسته نباشد ...
رب را صلوات ...
و نقل ... ضرب ...
انداز و نوبی صلوات و نوبی لعن ...
این عمل ... صد ... قابض ...
نفس ... اقبض روح فلان ابن
فلانه ...
این ... اللهم العن عمر ثم ابا بکر
وعمر ثم عثمان وعمر ثم عمر ثم عمر ثم
عمر لعنة الله علیهم اجمعین

لعنة الله علی الواشي والمرتشي

وَصِيَّتِي اِنِّي اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُهُ اِخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ
وَارْتَضَاهُ بِخِيَرَتِهِ وَاَنَّ اللّٰهَ بَاعِثُ
مَنْ فِي الْقُبُورِ وَسَائِلُ النَّاسِ عَنْ اَعْمَالِهِمْ عَالِمٌ
بِمَا فِي الصُّدُورِ ثُمَّ اِنِّي اُوصِيكَ يَا حَسَنُ وَكَفَى
بِكَ وَصِيًّا بِمَا اَوْصَانِي بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَسَلَّمَ فَاِذَا كَانَ ذٰلِكَ يَا بُنَيَّ فَالْزَمْ بَيْتَكَ وَابْكِ عَلَى
خَطِيئَتِكَ وَلَا تَكُنِ الدُّنْيَا اَكْبَرَ هَمِّكَ وَاُوصِيكَ يَا بُنَيَّ
بِالصَّلٰوةِ عِنْدَ وَقْتِهَا وَالزَّكٰوةِ فِي اَهْلِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَالصَّمْتِ عِنْدَ
الشُّبْهَةِ وَالْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ وَحُسْنِ الْجِوَارِ وَاِكْرَامِ الضَّيْفِ وَرَحْمَةِ الْمَجْهُودِ
وَاَصْحَابِ الْبَلَاءِ وَصِلَةِ الرَّحِمِ وَحُبِّ الْمَسَاكِينِ وَمُجَالَسَتِهِمْ وَالتَّوَاضُعِ فَاِنَّهُ
مِنْ اَفْضَلِ الْعِبَادَةِ وَقَصْرِ الْاَمَلِ وَذِكْرِ الْمَوْتِ وَالزُّهْدِ فَاِنَّكَ رَهِينُ مَوْتٍ وَغَرَضُ بَلَاءٍ
وَطَرِيحُ سُقْمٍ وَاُوصِيكَ بِخَشْيَةِ اللّٰهِ فِي سِرِّ اَمْرِكَ وَعَلَانِيَتِكَ وَاَنْهَاكَ عَنِ التَّسَرُّعِ
فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ وَاِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ اَمْرِ الْآخِرَةِ فَابْدَأْ بِهِ وَاِذَا عَرَضَ شَيْءٌ
مِنْ اَمْرِ الدُّنْيَا فَتَاَنَّهُ حَتّٰى تُصِيبَ رُشْدَكَ فِيهِ وَاِيَّاكَ وَمَوَاطِنَ التُّهْمَةِ وَالْمَجْلِسَ
الْمَظْنُونَ بِهِ السُّوءُ فَاِنَّ قَرِينَ السُّوءِ يَغُرُّ جَلِيسَهُ وَكُنْ لِلّٰهِ يَا بُنَيَّ عَامِلًا وَعَنِ
الْخَنَا زَجُورًا وَبِالْمَعْرُوفِ آمِرًا وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِيًا وَوَاخِ الْاِخْوَانَ فِي اللّٰهِ وَاَحِبَّ
الصَّالِحَ وَدَارِ الْفَاسِقَ عَنْ دِينِكَ وَاَبْغِضْهُ بِقَلْبِكَ وَزَايِلْهُ بِاَعْمَالِكَ لِئَلَّا تَكُونَ
مِثْلَهُ وَاِيَّاكَ وَالْجُلُوسَ فِي الطُّرُقَاتِ وَدَعِ الْمُمَارَاةَ وَمُجَارَاةَ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَلَا
عِلْمَ وَاقْتَصِدْ يَا بُنَيَّ فِي مَعِيشَتِكَ وَاقْتَصِدْ فِي عِبَادَتِكَ وَعَلَيْكَ فِيهَا
بِالْاَمْرِ الدَّائِمِ الَّذِي تُطِيقُهُ وَالْزَمِ الصَّمْتَ تَسْلَمْ وَقَدِّمْ لِنَفْسِكَ

تَفَقَّهْ وَتَعَلَّمِ الْخَيْرَ تَعْلَمْ وَكُنْ لِلّٰهِ ذَاكِرًا عَلٰى كُلِّ حَالٍ وَارْحَمْ مِنْ أَهْلِكَ الصَّغِيرَ

وَوَقِّرْ مِنْهُمُ الْكَبِيرَ وَلَا تَأْكُلَنَّ طَعَامًا حَتّٰى تَصَدَّقَ قَبْلَ أَكْلِهِ وَعَلَيْكَ بِالصَّوْمِ

فَإِنَّهُ زَكٰوةُ الْبَدَنِ وَجُنَّةٌ لِأَهْلِهِ وَجَاهِدْ نَفْسَكَ وَاحْذَرْ جَلِيسَكَ

وَاجْتَنِبْ عَدُوَّكَ وَعَلَيْكَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ وَأَكْثِرْ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنِّي لَمْ آلُكَ

يَا بُنَيَّ نُصْحًا وَهٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ شرح کلام معجز نظام مولای متقیان روحی له الفداء

له الفداء مشتمل است بر معجزات [illegible] خلاصه کلام امام همام علیه السلام که به جناب امام حسن علیه السلام [illegible]

[illegible] را او آن وقت نزدیک رسید روزی [illegible] آورده در مقام وصیت شد پس فرمود این است

آنچه وصیت میکند علی بن ابی طالب سلام الله علیه [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

اقرار وصیت من این است که به درستی که من گواهی میدهم که نیست خدایی سزاوار پرستش و معبود حق سوای یکتایی [illegible]

محمد رسول خدا [illegible] برگزیده [illegible] مردم [illegible]

و [illegible] خدای تعالی [illegible] که در قرآن [illegible] سؤال کننده مردم است [illegible]

به درستی [illegible] پس به درستی که وصیت میکنم ترا ای حسن [illegible] وصیتی [illegible]

کرده است [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] واقع شود [illegible] ای فرزند [illegible] خانه خود [illegible]

و [illegible] در وجود آمده [illegible] دنیا [illegible] وصیت میکنم ترا ای فرزند [illegible]

نزد رسیدن اوقات آن و ادا کردن زکوة [illegible] و طاعت [illegible]

[illegible] رعایت کردن عدل [illegible] حالت رضا و حال غضب [illegible]

[illegible] و رحم آوردن [illegible] در حالت [illegible]

[illegible] تواضع [illegible] تواضع و فروتنی کردن [illegible] مردم بهترین عبادتها است

[illegible] کردن امل و امید [illegible] مرگ [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] و همچنین وصیت میکنم ترا [illegible]

[illegible]

ترا [illegible] در قول و فعل [illegible] که چون امری از امور آخرت [illegible] ما در بیت [illegible] وقت دیگر [illegible]

و چون [illegible] دنیا [illegible] صبر کنی تا [illegible] خود را در آن [illegible]

[illegible] آخرت [illegible] تهمت [illegible] در آن [illegible]

احتراز [illegible] خودداری [illegible] ای فرزند [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] معروف [illegible]

[illegible] صلح [illegible]

[illegible] دشمن [illegible]

[illegible] عقل و علم عاری باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] در عبادت خود [illegible]

در تفصیل آن [illegible]

[illegible] لازم [illegible]

[illegible] نفس خود [illegible]

[illegible] اهل و عشیرت خود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اقدام [illegible]

[illegible]

اللهم وفقنا بحرمة [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

فاعل الحق ... [illegible]

... [illegible] عمله

ويعظكم (?) ... [illegible]

[illegible Persian commentary]

كان يؤمن بالله واليوم الآخر

فليقل خيراً أو ليسكت

... [illegible] حصائد ألسنتهم ... يكب الناس على مناخرهم [illegible]

... [illegible] عليكم ما هو أكبر من ذلك العجب العجب

[illegible marginal notes]

قال الصادق عليه السلام

من حبس عن المؤمن [شيئاً] أقامه الله يوم القيامة

خمسمائة عام على رجليه حتى يسيل

من عرقه أودية وينادي مناد

من عند الله عز وجل هذا الظالم الذي

حبس على المؤمن حقه فيوبخ أربعين

يوماً ثم يؤمر به إلى النار

... حجب مؤمناً عن ماله وهو محتاج إليه لم يذق والله من طعام الجنة ولا يشرب من الرحيق المختوم

[illegible]

... نفسه التي بين جنبيه

ليأتين على الناس زمان لا يسلم

لذي دين دينه إلا من يفر من شاهق إلى شاهق ومن جحر إلى

جحر كالثعلب بأشباله قالوا ومتى ذلك الزمان قال إذا لم تنل المعيشة

إلا بمعاصي الله فعند ذلك حلت العزوبة قالوا يا رسول الله أمرتنا بالتزويج قال

بلى ولكن إذا كان ذلك الزمان فهلاك الرجل على يدي أبويه فإن لم يكن له

أبوان فعلى يدي زوجته وأولاده وإن لم يكن له زوجة ولا ولد فعلى يدي

قرابته وجيرانه قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال يعيرونه بضيق المعيشة

ويكلفونه ما لا يطيق حتى يوردوه موارد الهلكة

۲۵۷

روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

لامیر المؤمنین علیه السلام یا علی ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق ولا تبغض الی

نفسک عبادة ربک ان المنبت یعنی المفرط فی السیر لا ظهرا ابقی ولا ارضا

قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما واحذر حذر من یتخوف ان یموت غدا

بر کنف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با میر المؤمنین علیه السلام که ای علی بدرستی که این دینی که من بان مبعوث شده ام

دینی است متین و محکم پس بن در ای بنرمی و بسهولت و دشمن مساز بنفس خود عبادت خدا را بدرستی که کسی

که در سیر ... ... که ... را قطع ... بدرستی که اگر خواهد زمینی

... ... قیام نمی کند ... عبادت

... ...

... ... خدای خود ...

... ... بشود ...

... ... والزم الصمت تسلم

وکدالک ... ... اللهم احفظه ...

۲۵۸

الفضل ...

... یا اهل العراق ... تقولون ان ارجی آیة فی کتاب الله قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ... ولکنا اهل البیت نقول ان ارجی آیة فی کتاب الله قوله تعالی ولسوف یعطیک ربک فترضی ...

لیس من عبد مؤمن الا وفی قلبه نوران نور خیفة ونور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا

... ...

... ...

وفی وصیة لقمان کان اعجب ما کان فیه ان قال لابنه خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک

... خذ من حیوتک لموتک ومن صحتک لسقمک

[illegible] دو روز حمید خواهند [illegible]

[illegible] خواهند کذا فی الکافی [illegible]

إنّما أخاف عليكم اثنين اتّباع الهوى وطول الأمل أمّا اتّباع الهوى فإنّه يصدّ عن الحقّ وأمّا طول الأمل فينسي الآخرة

[illegible]

ألا تعجبون من إساءة المنتوي

إلى شهوات أسامة لتطويل الأمل

[illegible]

قال الصادق صلوات الله عليه من حلف يمينا بالله وهو يعلم أنّه كاذب فقد بارز الله

[illegible]

[illegible] از امام عليه صلوات الله عليهم که من رمى محصنا أو محصنة أحبط الله عمله ويسلّط عليه يوم القيامة ألف ملك بين يديه ومن خلفه ينهشون لحمه ثمّ يؤمر به إلى النار

[illegible]

[illegible] نعوذ بالله از خوف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الكبائر سبع أعظمهنّ الإشراك بالله وقتل النفس والزنا وأكل الربا وقذف المحصنة وعقوق الوالدين والفرار من الزحف فمن لقي الله سبحانه وهو بريء منهنّ كان معي في بحبوحة جنّة مصاريعها من ذهب

[illegible]

[illegible] نعوذ بالله [illegible]

[illegible]

[illegible]

وَاَوْحَى اِلَى الْاَرْضِ اَنِ اخْسِفِي بِهِمْ [illegible]

[illegible]

مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ

[illegible]

اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى [illegible] حِينَ اَمَرَ اَنْ يَهْبِطَ اٰدَمُ وَزَوْجَتُهُ وَهَبَطَ اِبْلِيسُ وَلَا زَوْجَةَ لَهُ وَهَبَطَتِ الْحَيَّةُ وَلَا زَوْجَ لَهَا فَكَانَ اَوَّلَ مَنْ يَلُوطُ نَفْسَهُ اِبْلِيسُ فَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ مِنْ نَفْسِهِ وَكَذَالِكَ الْحَيَّةُ

[illegible]

يَتَشَظَّى فِي تِلْكَ الْمَسَامِيرِ فَلَوْ وُضِعَ عِرْقٌ مِنْ عُرُوقِهِ عَلَى اَرْبَعِ مِائَةِ اُمَّةٍ لَمَاتُوا جَمِيعًا وَهُوَ اَشَدُّ اَهْلِ النَّارِ عَذَابًا

[illegible]

[illegible]

٢٦٤

مِنْ هٰؤُلَاءِ فَقَالَ هُوَ آكِلَةُ الرِّبَا بعد از آن بمن گفت که ...

است ان دربرجا مانند خانها بود مرداران ماران جا کرده بودند که از بیرون خانها دیده میشد

گفتم ای جبرئیل اینها کیستند وچه کسانند گفت اینها جبرئیل گفت اینها ... اند

که در دنیا ... ربا خوردند ... است که ربا ... است ربای در بیع ... در قرض اما

ربای در بیع ... است که جنسی را بفروشند ... جنس که ... بجنس ... از ان جنس ... شده

... ربای در قرض ... جنسی را ... عبارت ... ربا ... زیاد

... بجنس ... وامار بای در بیع ... حرام است ... در بیع ... ان ...

ولیکن ... مثل ... که ... ان که ... بعض ... ده ... را ... شده که ...

... و ربای در قرض مطلق حرام است ...

[illegible]

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلعم إِيَّاكُمْ وَالْغِيبَةَ فَإِنَّ الْغِيبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا إِنَّ

الرَّجُلَ قَدْ يَزْنِي وَيَتُوبُ فَيَتُوبُ اللّٰهُ لَهُ وَإِيَّاكُمْ وَالْغِيبَةَ فَإِنَّ صَاحِبَ

الْغِيبَةِ لَا يَغْفِرُ اللّٰهُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ بر ... باد که از غیبت احتراز

نماید که غیبت از زنا ... عقوبت ان از عقوبت زنا سخت تر ... که ...

... ان ...

٢٦٤

که ... زنا ... توبه کند خدای ... توبه او را ... و ... باد که غیبت کند که ... کنند ...

توبه ... غیبت او کرده است از او در گذرانند و ... ایضا منقولست که خدای

عزوجل ... وحی کرد بموسی بن عمران ... علیه السلام که غیبت کر ... توبه کند توبه او مقبول شود ... کسی

که ... داخل شود ... واگر توبه نکند اول کسی که داخل ... شود او خواهد بود و ایضا

[illegible]

... خطبه کرد ... دراز ... لفظ ... بواسطه ... اهتمام ... اجتماع ...

و ... بر ... نعت ... که ... از ... بر ... ان ...

بر ... صورت ... خصول ... عبادت ... صادر ...

... والله سبحانه اعلم ...

[illegible]

فالله ... بالله ... فالله والحق ...

... که ... است ... والواذق والحالق ... رسید ...

در ... بیع ... است ... که ... که ...

... والقدرت الله ... ان ...

مصنوع تتوهم مثلكم ممدود الى ادنى معانيه كلها مبعوثة [illegible]

الصفات و تتوهم ان على مطابقة [illegible]

كما لها و تصفون الله تعالى بما [illegible]

خال العقلاء [illegible]

ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بحر انما مثله و جد [illegible] اهل

الى العجب [illegible]

با كيجي خردم و ل صبح همي باد

تا نفس وار [illegible] فود و [illegible]

فرياد اى [illegible]

[illegible]

ودر حدیث صادق صلوات الله علیه وارد است که فرموده اند که تَوْبَةُ شَهَادَةِ الزُّورِ اَنْ
يُؤَدِّيَ الْمَالَ الَّتِي اَتْلَفَهُ بِشَهَادَتِهِ وَاِنْ شَهِدَ مَعَهُ آخَرُ يَغْرَمُ نِصْفَ
الْمَالِ وَاِنْ كَانُوا ثَلَاثَةً يَغْرَمُونَ بِالسَّوِيَّةِ یعنی توبه گواهی دروغ آنست که مالی را
که بسبب شهادت او از کسی تلف شده باشد بآن کس ادا کند و اگر با او دیگری در آن گواهی شریک
باشد نصفی را از آن او بدهد و نصفی را آن دیگر و اگر سه کس یا زیاده باشند همه برابر بدهند

وبیست ودوم ... اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ...

شراب خمر ... عوض ... در میانه ... عبادت کنند صنم ... میانه ... ودر کتاب
... ابن بابویه است ... از حضرت صادق ... سوال کردند که خوردن
ثواب ... کند ... حضرت ... فرمودند که ...
... روزی ... فرمودند لِاَنَّهُ يَقْضِي فِي حَالٍ لَا يَعْرِفُ
رَبَّهُ ...
...
... اللهم ...

... وبیست وسوم ... یأس از رحمت خدا ...

... وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ اِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ...

... ایمن بودن از مکر خدای ... فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ...

... اُولٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ...

فايده لا الحفظ آيه شريفه را
[illegible] بايد نوشت [illegible]

انه على رجعه لقادر

پس [illegible] هاء [illegible] وايه شريفه

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ
عِندَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا
كَانُوا يَمْكُرُونَ [illegible]

[illegible] الله [illegible] عين [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] الله
[illegible] مطلوب [illegible]
الله [illegible] عين [illegible] الله [illegible]
هاء الله [illegible] قاف [illegible]
[illegible] فايده [illegible]

[illegible]

فايده [illegible]
المستغيث [illegible] اغثني [illegible]

فايده [illegible]
الله [illegible]
[illegible] يا رب العالمين
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله
[illegible]

فايده [illegible] يا على [illegible]

فايده [illegible]
[illegible] فلا تغنا [illegible]



فايده [illegible] لا حضار [illegible]

فايده [illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم

فايده ختم [illegible]
هركه ماه قمر [illegible] آيد [illegible]
[illegible]
[illegible] نقف [illegible]
[illegible]





[illegible]
[illegible] صلى الله عليه
يا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم
صل على محمد وآل محمد وعلى
[illegible]
[illegible] يا الله

[illegible]

أجرموا صغار عند الله وعذاب شديد

[illegible]

في الآية ... أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسكم ...

كبر مقتا عند الله أن

تقولوا ما لا تفعلون ...

ف ... لطلب الجاه عند الامراء والسلاطين

اربع ايات في اربع سورة اذا كتبت في ورقة وجعلت

في راس رجل ودخل على ارباب الجاه والامراء عظم شانه

ورئي هيبة عظيمة آية اولى في البقرة الم تر الى الملأ

من بني اسرائيل الثانية في آل عمران لقد سمع الله قول

الذين قالوا الى قوله عذاب الحريق الثالثة في النساء الم

تر الى الذين قيل لهم الى الله فتظلمون فتيلا الرابعة

في المائدة واتل عليهم نبأ ابني آدم الى يتقبل الله من المتقين

ف ... وضع ثم ...

... الم تر كيف

فعل ربك باصحاب الفيل ...

٢		
٨	٤	٤
٣	١	٥

ف ... لقضاء الحاجة ومن كان له حاجة فليتوضأ

ويصلي ركعتين ويجلس مستقبل

القبلة طاهرا ويقول الف مرة

كهيعص اكفني حمعسق احميني

سبحان الله القاهر القادر

الكافي تقضي الله حاجته مجرب

ف ... بسم الله الرحمن الرحيم ...

على امير المؤمنين علي بن ابي طالب ...

هشا شا مخا خا اخرج ...

... مخا ذا هشا شا

هذه الكلمات ...

اتى النبي ص رجل يقال له شيبة الهذلي فقال يا رسول الله اني شيخ قد كبرت وضعفت قوتي عن عمل كنت عودته نفسي من صلوة وصيام وحج وجهاد فعلمني يا رسول الله كلاما ينفعني الله به وخفف علي يا رسول الله فقال اعدها فاعادها

ثلث مرات فقال رسول الله ص ما حولك شجرة ولا مدرة
الا وقد بكت من رحمتك فاذا صليت الصبح فقل عشر مرات سبحان
سبحان الله العظيم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم فان الله عز
وجل يعافيك بذلك من العمى والجنون والجذام والفقر والهرم فقال يا رسول الله
هذا للدنيا فما للآخرة قال ص تقول في دبر كل صلوة اللهم اهدني
من عندك وافض علي من فضلك وانشر علي من رحمتك وانزل علي
من بركاتك قال فقبض عليهن بيده ثم مضى فقال رجل لابن عباس
ما اشد ما قبض عليها خالك فقال النبي ص اما انه ان وافى بها
يوم القيمة لم يدعها متعمدا فتحت له ثمانية ابواب الجنة من ايها شاء

ومن سمع فاحشة فافشاها فهو كالذي اتاها ومن رد عن اخيه غيبة سمعها فيه في مجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشر في الدنيا والآخرة فان هو لم يردها وهو قادر على ردها كان عليه كوزر من اغتابه سبعين مرة ومن نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه اثنين وسبعين كربة من كرب الآخرة واثنين وسبعين كربة من كرب الدنيا ومن صلى على ميت صلى عليه سبعون الف ملك وغفر الله له ما تقدم من ذنبه فان اقام حتى يدفن كان له بكل قدم

نقلها قيراط من الاجر والقيراط مثل جبل احد وقال ص
من مطل على ذي حق حقه وهو يقدر على اداء حقه فعليه كل يوم خطيئة عشار

[illegible]

... حق اليقين ... نبيكم ... آمنا وسلما ...

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من جرعة احبّ الى الله عز وجل من جرعتان جرعة غيظ تردّها بحلم وجرعة مصيبة تردّها بصبر

قال الصادق عليه السلام العبادة ثلثة قوم عبدوا الله عز وجل خوفا فتلك عبادة العبيد وقوم عبدوا الله تبارك وتعالى طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء وقوم عبدوا الله عز وجل حبّا له فتلك عبادة الاحرار وهي افضل العبادة

قال رسول الله صلى الله عليه وآله من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لكثير من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لكثير من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لكثير من تاب قبل موته بيوم قبل الله توبته ثم قال ان يوما لكثير من تاب قبل ان يعاين قبل الله منه

ان التوبة يجمعها ستة اشياء على الماضي من الذنوب الندامة وللفرائض الاعادة وردّ المظالم واستحلال الخصوم وان تعزم على ان لا تعود وان تذيب نفسك في طاعة الله كما ربيتها في المعصية وان تذيقها مرارة الطاعات كما اذقتها حلاوة المعاصي

ان القلب ليتجلجل في الجوف يطلب الحق ... كان ابي يقول ما من شيء افسد للقلب من خطيئة ان القلب ليواقع الخطيئة فما تزال به حتى تغلب عليه فيصير اعلاه اسفله

اذا اذنب الرجل خرج في قلبه نكتة سوداء فان تاب انمحت وان زاد زادت حتى تغلب على قلبه فلا يفلح بعدها ابدا

وان تمادى في الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض فاذا غطى
البياض لم يرجع صاحبه خير ابدا وهو قول الله عز وجل كلا بل ران على
قلوبهم ما كانوا يكسبون

وقال الصادق ع في قول الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا قال يتوب العبد من الذنب ثم لا يعود فيه

ان الله يحب العبد المفتن التواب ومن لم يكن ذلك منه كان افضل

عن الصادق ع قال لما اسري بالنبي ص قال يا رب ما حال المؤمن عندك قال يا محمد من اهان لي وليا فقد بارزني بالمحاربة وانا اسرع شيء الى نصرة اوليائي وما ترددت في شيء انا فاعله كترددي في وفاة المؤمن يكره الموت واكره مساءته وان من عبادي المؤمنين من لا يصلحه الا الغنى ولو صرفته الى غير ذلك لهلك وان من عبادي المؤمنين من لا يصلحه الا الفقر ولو صرفته الى غير ذلك لهلك وما يتقرب الي عبد من عبادي بشيء احب الي مما افترضت عليه وانه ليتقرب الي بالنافلة حتى احبه فاذا احببته

احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به
ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ان دعاني
اجبته وان سألني اعطيته

ان الله تعالى قال من اهان لي وليا فقد ارصد لمحاربتي وما تقرب الي عبد بشيء احب الي مما افترضت عليه وانه ليتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها ان دعاني اجبته وان سألني اعطيته وما ترددت عن شيء انا فاعله كترددي عن موت

المؤمن يكره الموت واكره مساءته ولا بد له منه

وعن الصادق ع عن رسول الله ص من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه قيل يا رسول الله انا لنكره الموت فقال ليس ذلك ولكن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وكرامته فليس شيء احب اليه مما امامه فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه وان الكافر اذا حضره بشر بسخط الله فليس شيء ...

[illegible]

على بابه ... غيبة لا تثبت فيها الا من امتحن الله قلبه للايمان

[illegible]

والذي بعثني بالحق نبيا انهم لينتفعون بنوره وينتفعون بولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس وان جللها السحاب

[illegible]

مما امامه كره لقاء الله فكره لقاءه

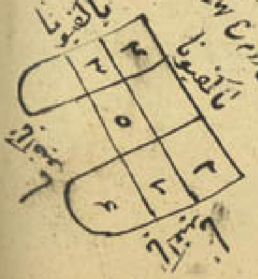
[illegible]

ولقد مننا عليك مرة اخرى اذ اوحينا الى امك ما يوحى ان اقذفيه في التابوت فاقذفيه في اليم فليلقه اليم بالساحل يأخذه عدو لي وعدو له والقيت عليك محبة مني ولتصنع على عيني اذ تمشي اختك فتقول هل ادلكم على من يكفله فرجعناك الى امك كي تقر عينها ولا تحزن وقتلت نفسا فنجيناك

[illegible]

فضربنا على آذانهم في الكهف سنين عددا ثم بعثناهم لنعلم اي الحزبين احصى لما لبثوا امدا

١	[illegible]	٢	٧	١٠٩٢٧
٩	[illegible]	٨	٧	٢٢٥١٠
٢	[illegible]	٧	١	٠١٠٤
٤	٥	١	٣	٣٤٩
١٠٣	[illegible]	٨	٠	٥٣٤٩



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم في حديث القدسي عن الله تبارك وتعالى جل جلاله وتقدست اسمائه
اوحى الى موسى بن عمران عليه السلام يا موسى جعلت رحمتي الف جزء
وقسمت جزءً واحدًا بين جميع امم رسلاتي وصفوتي
وتسع مائة وتسعة وتسعين رحمة قسمت لمحمد صلعم وامته قال موسى
يا ربي كان امة محمد لا يعصونك قال الله عز وجل بلى يعصون ثم يعصون
حتى اشتد غضبي وتلهب ناري فاذا قالوا لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم
علي ولي الله سكن غضبي وخمدت ناري فخر موسى ساجدا ثم قال يا رب
اجعلني من امة محمد صلى الله عليه وآله الطاهرين

حديث

روي عن النبي صلعم اذا كان يوم القيمة يقعد
علي بن ابي طالب عليه السلام على الفردوس وهو جبل قد علا على الجنة
وفوقه عرش رب العالمين ومن سفحه تنفجر انهار
الجنة وتتفرق في الجنان وهو جالس على كرسي من نور
يجري بين يديه تسنيم لا يجوز احد الصراط الا ومعه
براة بولايته وولاية اهل بيته يدخل محبه بالجنة
ومبغضه في النار

[illegible]

من ادعيه ما اورده بعض اصحاب رضوان الله عليهم
دعاء عظيم الشان مروي عن رسول الله
صلى الله عليه وآله لطلب الحوائج الخيرات
الدنيا والآخرة وقضاء الديون
بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني اسئلك يا من … يا من … كل مفقود … يا من … يا من هو … يا من لا … ولا مولود … يا من … يا الله

فضيلت

قرائت حسن … خصوصا … وقت …
لا يستوي اصحاب
النار واصحاب الجنة …
هو الله الذي لا اله الا هو
عالم الغيب والشهادة
هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو
الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز
الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ
المصور … بكريمته …
له الاسماء الحسنى … يسبح له ما
في السموات والارض … وهو العزيز الحكيم
وبعد از هر اسمى … مركوب …
… ومن يتق الله يجعل له …

[illegible]

يا من لا يخلف الوعد ويعفو عن الموعود يا من رزقه وستره للعاصين ممدود يا من هو ملجاء
كل مطرود يا من له جميع الخلق بالسجود يا من ليس عن نيل جوده حسنة مصدود يا من
لا يحيف عن حكمه ويحلم عن الظالم العنود ارحم عبيداً خاطئاً لم يوف بالعهود انك
تعال لما تريد يا بار يا ودود صل على محمد وآله الطيبين الطاهرين من اهل الكرم والجود
وافعل بنا ما انت اهله يا ارحم الراحمين

اللهم بحق هذا الدعاء وبحق
من انزله وبحق من نزل به
وبحق من نزل به وبحق من نزل
عليه الا صليت على محمد وآل محمد
وقضيت حاجتي

بسم الله الرحمن الرحيم يا الله

الرؤوف الرحمن الرحيم يا مسبب الاسباب ويا مفتح الابواب وافتح على صاحب كتابي هذا العبد ابواب
فضلك وابواب رحمتك وابواب رزقك وابواب قبولك وابواب كرامتك وابواب
نعمتك وابواب سعادتك وابواب سلامتك وابواب عظمتك وابواب
رفعتك وابواب بركاتك وابواب منتك وابواب رضائك وابواب
عنايتك وابواب الغنى وابواب الجنة اللهم تكفلت برزقي ورزق كل
دابة انت آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم وانت افضل من اعطى
واحسن من ارتجى اللهم اني اسألك بمحمد وآله تفضل بي وبجميع المؤمنين
والمؤمنات والمسلمين والمسلمات برحمتك يا ارحم الراحمين

ايضاً در كتاب مفتاح الفلاح خواص اين آيه شريفه بجهة ظهور گم شده و دزد ديده و گريخته وامثال ...
... هر كه در مجلس ... بخواند ... خوابيده ...
ان ... الم تعلم ان الله يعلم ما في السماء
والارض ان ذلك في كتاب ان ذلك على الله يسير

اللهم
صل على محمد
وآل محمد بعدد
كلماتك والطافك
وبارك وسلم وصل على
جميع اخوانه من النبيين والصديقين
والصديقين والشهداء والصالحين
آمين يا رب العالمين

يا علي يا عظيم يا رحمن يا رحيم
يا من هو فوق كل فوق يا علي

الرحمن الرحيم ... ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
فوضت امري اليك يا رب ... عليك يا رب

فـــــائدة

سمعت من الاستاذ ... [illegible]

هر حروف که ... [illegible]

بقصد ... [illegible]

... [illegible]

حروف ... [illegible]

وح ال د و ک لله

فـــــائدة

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وعد الله

الصابرون المخرج مما يكرهون والرزق

من حيث لا يحتسبون جعلنا الله

واياكم من الذين لا خوف عليهم ولا هم

يحزنون ...

[illegible]

فـــــائدة للمحبة مجرب هذا الدعا باسم من اراد

بغير شفيقاً لنهاية الشفقة ومحبة محبة لا يطيق مفارقته

بشرط كونها حلالاً بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد وآل محمد

واجعلني محبوباً في قلوب عبادك وامائك وعزيزاً

في اعينهم وو... في الدنيا والاخرة ومن المقربين

والق محبتي ومودتي ورحمتي وشفقتي والفتي على

بني ادم وبنات حواء صغيراً وكبيراً رجالاً ونساءً

فقيراً وسلطاناً وصل على محمد وآل محمد والف بيني

وبين فلان يا ذا المن والاحسان فقد عم كل الخلائق

منك وصل على محمد وآل محمد واحرق قلب فلان

على محبتي واعطفه علي والف بيني وبينه كما

الفت بين يوسف وزليخا اهيا شراهيا ادونا اصباوت

آل شداي اللهم يا عالم السر والنجوى ويا كاشف الضر

والبلوى صل على محمد وآل محمد واجعل لي من امري فرجاً

ومخرجاً وفي كل عسر يسراً يا مالك يوم الدين اياك

نعبد واياك نستعين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

[illegible]

من كلام مولانا الامام [illegible]

فصاحة سحبان وخط ابن مقلة
وحكمة لقمان وزهد ابن ادهم

اذا اجتمعت بالمرء والمرء مفلس
فليس له قدر بمقدار درهم

من كلام حكيم [illegible]

خزينة قارون ونعمة هرمز
وقدر فريدون ورفعة انجم

اذا اجتمعت بالمرء والمرء جاهل
فليس له قدر بمقدار شلجم

در شب سه شنبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
محمد الرشتي
سنه ۱۲۸۷

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

فيما يورث الحفظ وما يورث النسيان واقوى

اسباب الحفظ الجد والمواظبة وتقليل الغذاء وصلوة الليل بالخضوع والخشوع و
قراءة القران من اسباب الحفظ قيل ليس شيء اقوى وزايد للحفظ من قراءة القرآن
لا سيما اية الكرسي وقراءة القرآن نظرا افضل لقوله صلعم افضل اعمال
امتي قراءة القران نظرا ويكثر الصلوة على النبي صلعم والمسواك وشرب العسل
واكل الكندر مع السكر واكل احد وعشرين زبيبا احمر وكل يوم على الريق
وكل شيء يورث الحفظ ويشفي من كثرة الامراض والاسقام وكل ما يقلل البلغم
والرطوبات يزيد في الحفظ وكل ما يزيد في البلغم يورث النسيان واما ما
يورث النسيان في المعاصي كثيرا وكثرة الهموم والاحزان في امور الدنيا وكثرة
الاشتغال والعلايق وقد ذكرنا لانه لا ينبغي للعاقل ان يهتم لامور الدنيا
لانه يضر ولا ينفع وهموم الدنيا لا يخلو عن الظلمة في القلب وهموم الاخرة لا يخلو
عن النور في القلب وتحصيل العلوم ينفي الهموم والحزن واكل الكزبرة واكل
التفاح الحامض والنظر الى المصلوب وقراءة لوح القبور والمرور بين قطار الجمل
والقاء القمل الحي على الارض والحجامة على نقرة القفا كل ذلك يورث
النسيان العضد الاخر فيما يجلب الرزق وما يمنع الرزق وما يزيد في العمر وما
ينقص ثم لا بد لطالب العلم من القوة والمعرفة بما يزيد فيه وما يزيد في العمر وما

وما ينقص ثم لا بد لطالب العلم من القوة والمعرفة بما يزيد فيه وما يزيد في العمر وما
ينقص والصحة ليكون فراغ البال لطالب العلم وفي كل ذلك صنفوا كتبا فاوردت
البعض هنا على الاختصار قال سيد الثقلين ورسول رب العالمين صلوات الله وسلامه عليه
وعترته الطيبين الطاهرين لا يزيد في قوة قدر الرزق الا الدعاء ولا يزيد في العمر الا البر
بهذا ثبت الحديث ان ارتكاب الذنب سبب حرمان الرزق خصوصا الكذب
يورث الفقر وقد ورد حديث خاص لذلك وكذا النوم بصبحة تمنع الرزق وكذا
كثرة النوم ثم النوم عريانا والبول عريانا والاكل جنبا والتهاون بسقاط المائدة
وحرق قشر البصل والثوم وكنس البيت في الليل وترك القمامة في البيت والمشي
قدام المشايخ ونداء الابوين باسمهما والخلال بكل خشبة محوفه وغسل
اليدين بالطين والتراب والجلوس على العتبة والاتكاء على زوج الباب
والتوضي في المبرز وخياطة الثوب على بدنه وتجفيف الوجه بالثوب وترك
بيت العنكبوت في البيت والتهاون في الصلوة واسراع الخروج من المسجد
والابتكار في الذهاب الى السوق والابطاء في الرجوع منه وشراء كسرات الخبز
من الفقراء والسائل ودعاء السوء على الوالد وترك تخمير الاواني واطفاء السراج
بالنفس كل ذلك يورث الفقر عرف ذلك بالاثار عن النبي عم وكذا الكتابة
بقلم المعقود والامتشاط بالمشط المكسر وترك الدعاء للوالدين والتعمم قاعدا
والتسرول قائما

والتسرول قائما والتقتير والاسراف والبخل والكسل والتواني والتهاون في
امور الدنيا وقال النبي صلى الله عليه وآله استنزلوا الرزق بالصدقة و
البكور مبارك يزيد في جميع النعم خصوصا في الرزق وحسن الخط من مفاتيح
الرزق وطيب الكلام يزيد في الرزق وعن حسن ابن علي صلوات الله وسلامه
عليهما ترك الزنا وكنس الفناء وغسل الاناء مجلبة للغناء واقوى
الاسباب الجالبة للرزق اقامة الصلوة بالتعظيم والخشوع وقراءة
سورة الواقعة خصوصا بالليل ووقت العشاء وسورة يس وتبارك
الذي بيده الملك وقت الصبح وحضور المسجد قبل الاذان والمداومة
على الطهارة واداء سنة الفجر والوتر في البيت وان لا يتكلم بكلام اللغو
قبل من اشتغل بما لا يعنيه يفوته ما يعنيه قال عم اذا تم العقل
نقص الكلام وما يزيد في العمر ترك الاذى وتوقير الشيوخ وصلة الرحم
وان يحترز من قطع الاشجار الرطبة الا عند الضرورة واسباغ
الوضوء وحفظ الصحة ولا بد من ان يتعلم شيئا من الطب وان
يتبرك بالاثار الواردة في الذي جمعه الشيخ الامام ابو العباس المستغفري
في الكتاب المسمى بطب النبي عم يجده من في طلبه
والحمد لله رب العالمين وصلى الله على آله
الطاهرين

[illegible]

فصل

[illegible]

لا تخف انك انت الاعلى

[illegible]

باب

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد
يا جبرائيل الله الصمد يا ميكائيل
لم يلد يا اسرافيل ولم يولد يا عزرائيل
ولم يكن له كفوا احد يا قهرائيل

[illegible]

فصل
للخوف عن الله تعالى يقرء منقول
عن مولانا امير المومنين عليه السلام بسم الله الرحمن
الرحيم وردوا قسم الله في لغو العظام
لم ينالوا خيرا وكفى الله المؤمنين القتال
وكان الله قويا عزيزا وخشعت الاصوات
للرحمن فلا تسمع الا همسا وعنت الوجوه للحي
القيوم وقد خاب من حمل ظلما وقدمنا الى
ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا
كانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة وجعلنا
من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم
لا يبصرون [illegible] كهيعص [illegible] حمعسق كذلك
مرج البحرين [illegible] ثم تقول [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] اللهم اكفني
[illegible] الظالمين [illegible] اللهم [illegible] المشتكى
المستعان ثم يقرء سورة [illegible] والمعوذتين

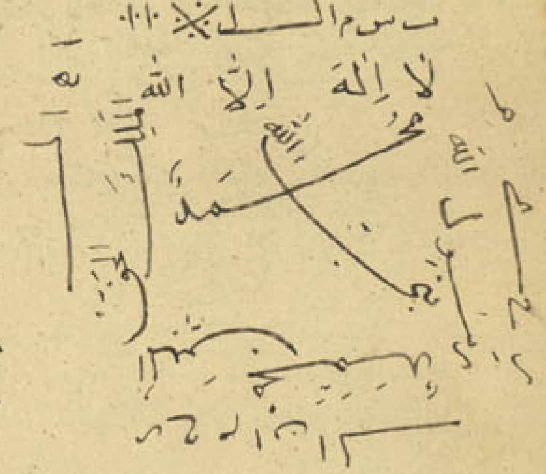
[illegible]

كذلك وزاد بعضهم والضحى والم نشرح

فصل للنصر على الاعداء
وما جعله الله الا بشرى لكم ولتطمئن قلوبكم به وما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم
اذا كتب في [illegible]

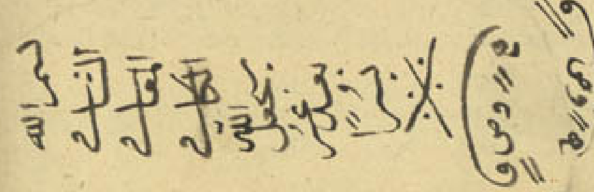
من لبنة

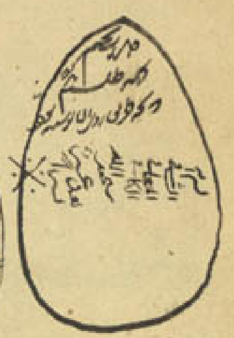
درباب تسخیر سلطان المعظم محمد حفظ بنویسد در ابرار [illegible]
ثمنه و لوازم شرب بشوید و تجدید محمد حفظه در [illegible]



[illegible] سخن [illegible] طلسم [illegible]
[illegible] هر کسی [illegible] طلسم [illegible]
[illegible] بنویسد و [illegible] ببندد [illegible]
[illegible] طلسم [illegible] [illegible]
[illegible]

و بعضی روز روده اورا درآب جاری بریزد و [illegible]
چو خم در کباس آید آب بنزیده محمد [illegible]
[illegible] لقمه بیاورد و هر چه در طرف [illegible]
روز شنبه با [illegible] شسته کما اورد [illegible]





روی جعفر بن نعیم [illegible] عن [illegible] قال
عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابی طالب قال
قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله لقد عاتبنی رجال من قریش فی امر فاطمة
وقالوا خطبناها الیک فمنعتنا وزوجت علیا فقلت لهم والله ما انا منعتکم
وزوجته بل الله منعکم وزوجه فهبط علی جبرئیل فقال یا محمد ان الله جل جلاله یقول
لو لم اخلق علیا لما کان لفاطمة ابنتک کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه
[illegible]
[illegible]

في جدولكي روي ان اعرابياً اتى الى المدينه فسأل عن اكرم الناس بها فدل
على الحسين ابن علي ابن ابوطالب صلوات الله وسلامه عليهما فدخل المسجد
فوجده مصلياً فوقف بازائه وانشأ لم يخب الآن من رجاك ومن
حرك من دون بابك الحلقة انت جواد وانت معتمد ابوك قد
كان قاتل الفسقة لولا الذي كان من اوائلكم كانت علينا الجحيم
منطبقة قال فسلم الحسين سلام الله عليه وقال يا قنبر هل بقي من
مال الحجاز شيء قال نعم اربعة الاف دينار فقال هاتها فقد جاء
من هو احق بها منا ثم نزع بورديه ولف الدنانير فيها واخرج يده
من شق الباب حياءً من الاعرابي وانشأ خذها فاني اليك معتذر
واعلم باني عليك ذو شفقه لو كان في سيرنا الغداة عصا امست
سمانا عليك مندفقة لكن ريب الزمان ذو غير والكف مني
قليلة النفقة قال فاخذها الاعرابي وبكى فقال له لعلك
استقللت ما اعطيناك قال لا ولكن كيف ياكل التراب جودك

روي عن انس بن مالك قال كنت عند خديجة
فبكيا ثم قال انس فاستحضنت
غشيه فلما كان ودعوته
ثم الصلاة سمعته
فانشأ يا رب
يا رب انت مولاه
فارحم

فارحم عبيد اليك ملجاه
يا ذا المعالي عليك معتمدي
طوبى لمن كنت انت مولاه
طوبى لمن كان خادماً ارقاً
يشكو الى ذي الجلال بلواه
وما به علة ولا سقم
اكثر من حبه لمولاه
اذا اشتكى بثه وغصته
اجابه الله ثم لباه
اذا ابتلى بالظلام مبتهلاً
اكرمه الله ثم ادناه
لبيك لبيك انت في كنفي
وكلما قلت قد علمناه
دعاك عبدي يجول في حجب
فحسبك الستر قد سفرناه
صوتك تشتاقه ملائكتي
فحسبك الصوت قد سمعناه
لو هبت الريح من جوانبه
خر صريعاً لما تغشاه
سلني بلا رغبة ولا رهب
ولا حساب اني انا الله

في جدولكي رحمه الله
روى محمد بن العباس باسناده عن الحسن بن محبوب باسناده عن صندل عن دارم بن فرقد قال قال ابو عبد الله عليه السلام اقرؤا سورة الفجر في فرائضكم ونوافلكم فانها سورة الحسين بن علي وارغبوا فيها رحمكم الله تعالى فقال له ابو اسامة وكان حاضراً المجلس وكيف صارت هذه السورة للحسين عليه السلام خاصة فقال الا تسمع الى قوله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة الآية انما يعني الحسين بن علي صلوات الله عليهما فهو ذو النفس المطمئنة الراضية المرضية واصحابه من آل محمد صلوات الله عليهم

هم الراضون عن الله يوم القيمة وهم راضٍ عنهم وهذه السورة في الحسين بن علي ع
وشيعته وشيعة آل محمد خاصة من ادمن قرائة والفجر كان مع الحسين بن علي ع
في درجة في الجنة ان الله عزيز حكيم

ثواب البكاء على مصيبة الحسين ع

عن محمد بن ... عن محمد بن ابي الصهبان عن ابن ابي نجران عن ... عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر وجعفر بن محمد ع يقولان ان الله تعالى عوض الحسين ع من قتله ان جعل الامامة في ذريته والشفاء في تربته واجابة الدعاء عند قبره ولا تعد ايام زائريه جائيا وراجعا من عمره

عن ... عن ابيه قال قال الرضا صلوات الله عليه من تذكر مصابنا وبكى لما ارتكب منا كان معنا في درجتنا يوم القيمة ومن ذكر بمصابنا فبكى وابكى لم تبك عينه يوم تبكي العيون ومن جلس مجلسا يحيى فيه امرنا لم يمت قلبه يوم تموت القلوب

عن علي بن ابي حمزة عن ابيه عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول ان البكاء والجزع مكروه للعبد في كل ما جزع ما خلا البكاء على الحسين بن علي صلوات الله عليهما فانه فيه مأجور

في جلد ... بحار الانوار

عن ابن عباس قال قال علي ع لرسول الله ص يا رسول الله انك لتحب عقيلا قال اي والله اني لاحبه حبين حبا له
وحبا لحب ابي طالب له وان ولده لمقتول في محبة ولدك فتدمع عليه عيون المؤمنين وتصلي عليه
الملائكة المقربون ثم بكى رسول الله ص حتى جرت دموعه على صدره ثم قال الى الله اشكو ما تلقى
عترتي من بعدي قال ابن طاووس ره روي عن آل الرسول ع عليهم السلام انهم قالوا من بكى
وابكى فينا مائة فله الجنة ومن بكى وابكى خمسين فله الجنة ومن بكى وابكى ثلثين فله الجنة ومن بكى وابكى
عشرين فله الجنة ومن بكى وابكى عشرة فله الجنة ومن بكى وابكى واحدا فله الجنة ومن تباكى فله الجنة

في الخصال

عن امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه قال ان الله تبارك وتعالى اطلع الى الارض فاختارنا واختار لنا شيعة ينصروننا ويفرحون لفرحنا ويحزنون لحزننا ويبذلون اموالهم وانفسهم فينا اولئك منا والينا

قال مولانا امير المؤمنين ع

قال قال الصادق عليه السلام في حديث
طويل ومن ذكر الحسين عنده فخرج من عينيه
من الدموع مقدار جناح ذباب كان ثوابه على الله عز وجل ولم يرض له بدون الجنة

عن ربيع بن منذر عن ابيه قال سمعت علي بن الحسين عليه السلام يقول من ذرفت عيناه فينا قطرة
ودمعت عيناه
فينا دمعة بوأه الله بها في الجنة حقبا

عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ابو عبد الله الحسين بن علي صلوات الله عليهما انا قتيل العبرة لا يذكرني مؤمن الا استعبر

قال ابو عبد الله عليه السلام نظر امير المؤمنين ع الى الحسين ع فقال يا عبرة كل مؤمن فقال انا يا ابتاه قال نعم يا بني

عن عبد الله بن بكير قال حججت مع ابي عبد الله عليه السلام في حديث الطويل فقلت يا ابن رسول الله لو نبش قبر الحسين بن علي عليه السلام هل كان يصاب في قبره شيء فقال يا ابن بكير ما اعظم مسائلك ان الحسين بن علي عليه السلام مع ابيه وامه واخيه في منزل رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه يرزقون ويحبرون وانه لعن يمين العرش متعلق به يقول يا رب انجز لي ما وعدتني وانه لينظر الى زواره فهو اعرف بهم وباسمائهم واسماء آبائهم وما في رحالهم من احدهم بولده وانه لينظر الى من يبكيه فيستغفر له ويسئل اباه الاستغفار له ويقول ايها الباكي لو علمت ما اعد الله لك لفرحت اكثر مما حزنت وانه ليستغفر له من كل ذنب وخطيئة

روي انه لما اخبر النبي صلعم ابنته فاطمة سلام الله عليها بقتل ولدها الحسين وما يجري عليه من المحن بكت فاطمة بكاء شديدا وقالت يا ابة متى يكون ذلك قال في زمان خال مني ومنك ومن علي فاشتد بكاؤها وقالت يا ابة فمن يبكي عليه ومن يلتزم باقامة العزاء له فقال النبي يا فاطمة ان نساء امتي يبكون على نساء اهل بيتي ورجالهم يبكون على رجال اهل بيتي ويجددون العزاء جيلا بعد جيل في كل سنة فاذا كان يوم القيمة تشفعين انت للنساء وانا اشفع للرجال وكل من بكى منهم على مصاب الحسين اخذنا بيده وادخلناه الجنة يا فاطمة

كل عين

يا فاطمة كل عين باكية يوم القيمة الا عين بكت على مصاب الحسين فانها ضاحكة مستبشرة بنعيم الجنة

این قدر بار کدورت دلم بجمع شده

ای خدا جان دلم ازین دنیا پر شده

گر نخواهم یک روز نیام اسمان ازین دنیاه

فی ... کرده اند

نوع دیگر ...

رب عود الصلیب ...

سیماق ... کرده ...

بلبت آورده و ...

[illegible]

و بواردِ تمام [illegible] بود و [illegible] را [illegible] و طایفه [illegible] و [illegible] شوره [illegible] است [illegible]

طایفه [illegible] این [illegible]
[illegible] را [illegible] بشکنند و [illegible] طبع [illegible]
[illegible] بجوش [illegible] چون [illegible]
[illegible] مخلوط [illegible] نمود [illegible]
[illegible] صبح [illegible]

و [illegible] شوره [illegible] است

[illegible]

بجوش نشسته بواز جوش نشسته صاف کرده [illegible]
د مخلوط نموده تا قوام [illegible] شوره [illegible]
آب [illegible] زیاد و براد [illegible] نشسته [illegible]
بعد از ورود آن گرم بگویند و اقتدار از آن رب [illegible] را قایم
بگذارند و بعد از آن جو را آب بسوزند و پس از [illegible] شوره
کردن جو را بجوش نشسته و بعد از آن روزی [illegible] عشره آن
در نیم [illegible] آب بجوش نشسته [illegible] صبح [illegible]
[illegible] و لطیف [illegible] صبح نموده لطیف [illegible]
[illegible] تا [illegible] کند و [illegible]
[illegible]
دعوی [illegible] نموده [illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت طول ک ذ ف ح م اع زهره مرغ شب و را

با عسل مخلوط کرده بر قضیب مالد و ح م اع کند

زن را ماطن ش اط اتمام بهم رسد که ل ا دعا

نوع دیگر زهره مرغ [illegible] اثر دارد

نوع دیگر جوز [illegible] سنبل الطیب و عسل [illegible]

[illegible]

قوت نمودن بعجز راکو بیده

باب سبب هر صبح بخورد [illegible]

بشود که ضبط خود نتواند کرد

[illegible]

اگر خواهد [illegible]

[illegible] حرف را ان [illegible]

نگاه دارد ربا هر زن که مقاربت کند ان [illegible]

دیگر [illegible] نتواند [illegible] کند و دیگر [illegible]

[illegible]

اک دع ه و د س

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر که در دام هوس صبح خورد
بهتر بود از تربت سبب
نه تنش انجمن قوی کرده
نه زجانش برد زادالحبه

[illegible]

والتوكل [illegible] شراب التوكل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیچقان اود بارس توشقان
لوی ایلان یونت قوی بیچی دان
بیو تخاقوی ایت تنگوز از عقب
سال ترکان است بی ریب گمان

۲ بیوت الکواکب السبعة السیاره

حمل عقرب بهرام قوس حوت مشتری را رام
ثور میزان چه خانه زهره است جدی و دلو کیوان
جوزا و خوشه سرطان خانه آفتاب شیر مدام
رمز کنم از نجوم ترا تا بیاموزیش تمام تمام

اسامی کواکب سبعه

چه خورشید چه ماه و تیر و ناهید و بهرام و برجیس و کیوان

۲ البروج الاثنی عشر

جون حمل جون ثور جوزا سرطان اسد
سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

[illegible]

ملة ملکت شمس البروج

حمل و ثور و جوزا سرطان و اسد سنبله
دلو و میزان و حوت عقرب جدی و قوس

للکلط و کلط لل

مرد دانا هر ستاره شناس
که مر این علم را نهاد اساس
رقم برجها که اعداد
از حساب جمل گرفت نهاد
از حمل حرف الف را زور دان
ب ز جوزا و جیم از سرطان
داو ز برج شناس عقرب را

صفات البروج

در فلک برج منقلب چهار است
حمل است اول دگر سرطان
پس ز میزان و جدی بیدار است
ثابت امر بوصف چهار دگر
عقرب و ثور و دلو شیر تمام
ذو جسدین دان که کدام
قوس جوزا و خوشه ماهی

[illegible]

قطعه لطیف

تا نه رواق زبرجد بود بپای
ده چیز کم مباد خدایا از این سرای
امن و امان و دولت و فرخندگی و بخت
عیش و نشاط و عزت و مهمان کد خدای

[illegible]

فایده در استخراج غره ماه

حروف سنه — حروف ماه

زاهجزیه بود موضع سال اخذ — زبیج هوابده زاج داه

زب	دم	واب	دم	زاه	ا	م	ه	ز	د	ب	و	ه
۳	۷	۵	۴	۲	۶	۵	۳	۴	۲	۱	۵	۳

تو شمار اعداد ایشان مجمع ببفزا چهار و بکن هشت کم
ز اعداد باقی و شنبه بیار بهر چار سد غره ماه دار

[illegible]

بیح را الف داد و هم چنین بر این قیاس و بعد ماه را که میخواهد غره او را معلوم
نمایند از محرم شمرده به بیند که آن ماه در چندم عدد از دوازده ماه است بعد از
معلوم شدن در حرف ماه نظر کنند و عدد آن را از اول شمارد مثلا
اگر محرم است حرف آن ز است و عدد ان هفت است و اگر ماه صفر
باشد حرف آن ب است و عددش دو است بعد عدد حرف سال را
با عدد حرف ماه جمع نماید و چهار عدد دیگر هم بر مجموع علاوه نماید
اگر مجموع از هفت علاوه شد باز طرح کند هر چه باقی ماند از شنبه
حساب کنند تا بهر روز که منتهی شود آن روز غره آن ماه است والسلام

[illegible]

فایده معرفت طلوع کوکب سعد در شبانه روز

طلوع برج ماه نشر مفصل گویم و مجمل
سیامک ای الطالب بحبک ذو ذلک هو مل

فی الصفات الثلاثه

[illegible]

[illegible]

قد اتعلل الصخر من قلل الجبال
اعجب التیمن من الرجال
یقول الناس لی في الكسب عار
فقلت العار من ذل السؤال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

اما بعد [illegible] دولت ذات ملک [illegible] که [illegible] عبد الکریم طالب [illegible]

[illegible] اين رساله [illegible] از کتب طب و حکمای

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب اول در علاج یرقان که [illegible] برطرف شود [illegible]

[illegible] خوردن [illegible]

[illegible] گرم گرم [illegible]

[illegible] باب دوم در علاج جرب [illegible]

خواهی [illegible] که انگور [illegible] صلایه کند و صاحب جرب بمالد دفع شود باذن الله تعالی باب سیم

در علاج زخم کهنه ناسور هر که خواهد زخم ناسور را برطرف کند چهار دانگ [illegible] که [illegible] کرده باشد

[illegible] کهنه [illegible] و صلایه کرده برابر [illegible] برطرف شود نوع دیگر شاخ بز کوهی را

مغز او را [illegible] آورد و [illegible] او را در [illegible] و صلایه [illegible] بر آن زخم بپاشند باب چهارم

در علاج [illegible]

باب چهارم در علاج درد کمر [illegible] کمر [illegible] شود نوع دیگر مهره [illegible]

خورده [illegible] برگ کهنه ممزوج کرده [illegible] برطرف کند باب پنجم در علاج [illegible] خورد

[illegible] باب [illegible]

در علاج [illegible] چهار [illegible] زهره [illegible]

در علاج [illegible]

[illegible] کهنه باب هشتم در علاج [illegible] چشم [illegible]

[illegible] باب نهم در علاج [illegible] دیوانه [illegible]

خوب شود نوع دیگر [illegible] باب دهم

در علاج [illegible] برطرف [illegible] آب [illegible]

باب یازدهم در علاج [illegible] موش [illegible]

باب دوازدهم در علاج [illegible] خورده باشد [illegible] بازرده

[illegible] باب سیزدهم در علاج [illegible] کهنه [illegible] با روغن

[illegible] برطرف [illegible] باب چهاردهم علاج خون شکم تخم ریحان

[illegible] کرده بخورد خون شکم را باز دارد باب پانزدهم علاج زکام کهنه سبوس گندم را [illegible]

[illegible] کرده در دماغ گذارد برطرف شود باب شانزدهم در علاج کرم [illegible] آب [illegible] زهره [illegible]

[illegible] باب هفدهم در علاج کرم شکم [illegible] با روغن

[illegible] نوع دیگر [illegible] کرده با روغن [illegible]

[illegible]

در گوش چکانند کری را برطرف کند باب هفدهم در علاج قولنج پوست گرگ را بر ناف بندد قولنج را برطرف کند
باب هژدهم در علاج صداع تخم کاسنی را کوبیده با گلاب سرشته بر پیشانی ضماد کند درد نیم سر را
برطرف کند باب نوزدهم در علاج [illegible] اگر در ناهار چند زردک پخته بخورد نافع است باب بیستم
در علاج درد سینه عناب ماء الشعیر [illegible] بخورد و اگر ضرورت باشد [illegible] را در [illegible] کرده با زعفران
بخورد نافع است باب بیست یکم در علاج زائیدن زن که بعسر [illegible] قدری [illegible]
با پوست [illegible] خرم [illegible] بندد [illegible] صحت
[illegible] باب بیست دوم در علاج [illegible] سیاه را [illegible] کرده
بکوبد [illegible] قدری [illegible] معجون کند و بخورد برطرف شود باب بیست سوم در علاج آب [illegible] چشم
آب کشنیز را با گلاب در چشم چکانند [illegible] باب بیست چهارم [illegible]
[illegible] آورد تخم [illegible]
تخم زردک تخم کشنیز [illegible]
[illegible] معجون کند [illegible] بخورد نافع است باب بیست پنجم در علاج [illegible]
[illegible] باب بیست ششم در علاج [illegible] زبان [illegible]
بخورد [illegible] باب بیست هفتم در علاج خون آمدن از دماغ سرگین [illegible] تازه
باشد گرم گرم [illegible] خون باز ایستد باب بیست هشتم ایضاً در علاج [illegible] سرگین
[illegible] تازه [illegible] نافع است نوع دیگر سرگین الاغ را [illegible]
[illegible] سوزانیده [illegible] کرده [illegible] نافع است نوع دیگر
[illegible]

[illegible]

از دست ما ملامت بمردم دانند   آنانکه قطع شود از دو عمر

گر عمر را عشق جدا بوده
لیک از عمر عشق جدا بوده

[illegible]